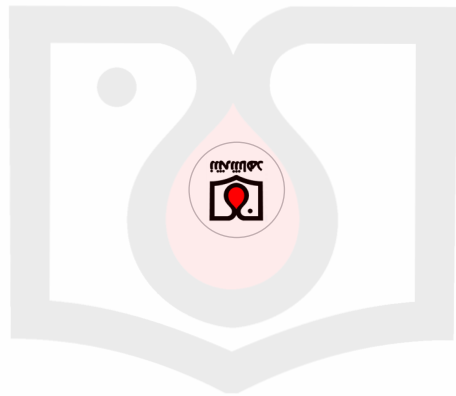




زنتان زنتانهد



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

جاودان در پربا

ده روایت از زندگی و پیکار
شهید محمد ابراهیم همتی

نشر ناناهد

تالیف: محمد جواد شادانلو
تحقیق: محمد حسن جعفری



جاودان مرد دریا

ده روایت از زندگی و پیکار شهید محمد ابراهیم همتی

تالیف: محمد جواد شادانلو

تحقیق: محمد حسن جعفری

ناشر: نشر شاهد

امور لیتوگرافی، صحافی و چاپ: مجتمع چاپ کوثر

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

صفحه‌آرایی و طراح جلد: علیرضا زمانی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۴-۶۹۴-۴

قیمت: ۱۵۰,۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۲

تمام حقوق چاپ و نشر، متعلق به نشر شاهد می‌باشد.

آدرس: تهران، خیابان آیت‌الله طالقانی، بین خیابان ولی‌عصر (عج) و

خیابان حافظ، ساختمان بنیاد شهید و امور ایثارگران

تلفن: ۸۳۲۳۲۶۴۸

فکس: ۸۸۹۱۶۵۳۱

سرشناسه: شادانلو، محمد جواد، ۱۳۶۳ -

عنوان و نام پدیدآور: جاودان مرد دریا: ده روایت از زندگی و پیکار شهید محمد ابراهیم همتی/تحقیق محمد حسن جعفری؛ تالیف محمد جواد شادانلو.

مشخصات نشر: تهران؛ سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران، معاونت فرهنگی، نشر شاهد، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۱۶۴ ص:، مصور.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۴-۶۹۴-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیا

عنوان دیگر: ده روایت از زندگی و پیکار شهید محمد ابراهیم همتی.

موضوع: همتی، محمد ابراهیم، ۱۳۲۹-۱۳۵۹.

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷. -- خلیج فارس -- شهیدان -- سرگذشتنامه

Persian Gulf -- Martyrs -- Iran -- Iraq War, ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Biography

جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان -- خاطرات

Martyrs -- Diaries -- Iran -- Iraq War, ۱۹۸۰-۱۹۸۸

شناسه افزودن: جعفری، محمد حسن، ۱۳۶۹-

شناسه افزودن: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران. نشر شاهد

رده بندی کنگره: DSR ۱۶۲۶

رده بندی دیویی: ۹۵۵۰۸۴۳۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۹۳۵۲۱۸

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیا



مقدمه	۹
زندگینامه شهید محمد ابراهیم همتی:	۱۳
روایت یکم: فرزند کویر	۱۷
روایت دوم: آچار فرانسه	۲۳
روایت سوم: آنسوی آب‌ها	۲۶
روایت چهارم: مرد دریاها، مرد رویاها	۴۰
روایت پنجم: کاپیتان همتی	۴۸
روایت ششم: جنگ که آغاز شد...	۵۴
روایت هفتم: عملیات اشکان	۶۳
روایت هشتم: عملیات شهید صفری	۶۷
روایت نهم: عملیات مروارید	۹۱
روایت دهم: شام آخر، شهادت	۱۰۹
او که بود: چند روایت مستقل	۱۱۵
از زیست فردی و جمعی	۱۱۵
محمد ابراهیم همتی	۱۱۵
یا بجنگیم یا برویم خانه استراحت کنیم	۱۱۶
وقف نیروی دریایی	۱۱۹
مثل پدر	۱۲۱
شجاعت بی نظیر	۱۲۲
تا آخرین لحظه به فکر نجات پیکان بود	۱۲۳
ضمائم	۱۲۵
بازخوانی بازتاب‌های عملیات مروارید در مطبوعات:	۱۲۶
یادی از شهدا و بازماندگان ناوچه پیکان در عملیات مروارید:	۱۳۳
تصاویر	۱۳۷





زنتناهد

پیشکش به شهدای
نیروی دریایی و جاودان
مردان ناوچه پیکان

مقدمه

پیکان را در فرهنگ لغات، قطعۀ فلزی نوک تیزی که بر سر تیر یا نیزه نصب کنند، معنی کرده‌اند. نام پیکان برای بسیاری از ایرانیان یادآور خودروی تولیدی دهه ۴۰ تا ۷۰ شمسی است. اما برای برخی که اطلاعی از تاریخچه نبردهای دریایی کشورمان در جنگ تحمیلی و روزهای نخست آن دارند، پیکان مترادف با حماسه و دلاوری است. ناوچه‌ای موشک‌انداز و توپ‌دار در کلاس کمان که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به سفارش ایران در کشور فرانسه ساخته شد و در همه جنگ‌های دریایی روزهای ابتدایی جنگ در خلیج فارس خوش درخشید. نام بردن از پیکان اما بدون اشاره به مردانی که این کوه آهنی با همت و اراده آنان سینه امواج خروشان دریا را می‌شکافت تا از آب و خاک کشور مرزبانی کند، لطفی ندارد. پیکان آنچنان با نام فرمانده شهیدش گره خورده که گویی این دو همزاد یکدیگرند؛ محمد ابراهیم همتی. او چهارمین فرمانده پیکان بود، جوانی ۳۰ ساله که از نخستین

روزهای تولد پیکان همراه آن بود و همه دوستان و اطرافیان‌ش بر اطلاق یک صفت به او هم نظرند: «شجاع».

جنگ که آغاز شد، میدانی مهیاشد تا شجاعت این جوان پدیدار شود. جنگی که ناجوانمردانه بر کشور ما تحمیل شد و جوانان رشید و غیور ایران اسلامی در مرزهای زمینی با نثار جان خود سد راه دشمن شدند. نیروی هوایی ارتش در نخستین روزهای جنگ با اجرای عملیات ۱۴۰ فروندی کمان ۹۹، پاسخ تجاوز هوایی دشمن را داد و نیروی دریایی هم با همت جوانانی چون همتی در همان ماه‌های اول سال ۱۳۵۹ با اجرای عملیات‌های سه‌گانه «اشکان»، «شهید صفری» و «مروارید»، توانست دشمن بعثی را از صحنه خلیج فارس حذف کند.

کتاب حاضر روایتی مختصر از زندگی و پیکار فرمانده جاودان ناوچه پیکان شهید دریادار محمد ابراهیم همتی و برگرفته از گفتگوهای انجام شده در نشریه شاهد یاران شماره ۱۹۶-۱۹۷ (مرداد و شهریور ۱۴۰۱) است. انجام گفتگوهای این ویژه‌نامه به عهده برادر پرتلاشم محمد حسن جعفری بود، ضمن این‌که متن گفتگوی امیر دریادار دوم «ناصر سرنوشت»، ناوسروان «یوسف کرم‌پور» و ناوسروان «مجتبی مسیح» از مصاحبه ایشان در بایگانی ستاد کنگره بزرگداشت سه هزار شهید استان سمنان اخذ شده است. پرونده شهید همتی به لطف سرهنگ عبدالرحیم فریدون رئیس ستاد در اختیار نگارنده قرار گرفت، تا بر غنای کار بیافزاید. هم‌چنین روایت ناخدا دوم بازنشسته سعید کیوان شکوهی از کتاب «راز مروارید»، روایت ناوسروان محمد ویژه‌نواز از کتاب «تکاور

ویژه»، روایت ناوروان «محمد رضا نجاری» از مصاحبه اش در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی و روایت خانم شهلا صحافی همسر شهید از کتاب «مروارید پیکان» برداشت شده است. خداوند منان را سپاسگزارم که توفیق تلفیق این گفتگوها و نگارش متنی واحد از سرگذشت مردی بزرگ در تاریخ این آب و خاک پر افتخار را نصیب بنده کرد.

کتاب در ده فصل به بررسی زندگانی و رزم شهید محمد ابراهیم همتی فرمانده شهیر و پر آوازه ناوچه پیکان پرداخته است. به دلیل آنکه محتوای کتاب از دل گفتگوهای جمع آوری شده در نشریه شاهد یاران اخذ شده قطعاً حرف ها و نکات فراوانی از قلم افتاده است. «جاودان مرد دریا» قطره ای از دریای شخصیت شهید محمد ابراهیم همتی است که با همکاری و مساعدت معاونت فرهنگی و تبلیغات اداره عقیدتی و سیاسی نیروی دریایی ارتش تهیه و به زیور طبع آراسته گردیده و امیدوارم که در چاپ های بعدی، کتاب کامل تر گردد.

محمد جواد شادانلو

۸ خرداد ۱۴۰۲





زینتیناھد

زندگینامه شهید محمد ابراهیم همتی

محمد ابراهیم همتی اولین فرزند از هفت فرزند خانواده بود. او چهاردهم فروردین ماه ۱۳۲۹، در خانواده‌ای متدین و مذهبی و دوست دار اهل بیت (ع) در محله کدیور سمنان به دنیا آمد. خانواده همتی بعد از گذشت ۶ سال در سال ۱۳۳۵ به تهران مهاجرت کردند. به مدرسه رفت و تا مقطع دیپلم همیشه جزو بهترین شاگردان مدرسه بود. به طوری که او را دانش آموز نابغه و مغز ریاضی می خواندند. محمد ابراهیم خرداد سال ۱۳۴۸ در رشته ریاضی موفق به اخذ دیپلم از دبیرستان رودکی شد و در همان سال، در رشته مهندسی دانشگاه تهران قبول شد. او با وجود قبولی در دانشگاه تهران، به دلیل عشق و علاقه وافری که به خدمت در نیروی دریایی داشت تصمیم دیگری گرفت و در مهر ماه همان سال بعد از قبولی در آزمون ورودی، وارد نیروی دریایی ارتش شد. در دانشکده، همه محمد ابراهیم را می شناختند. او بعد از گذراندن آموزش کوتاه دو ماهه زبان آلمانی به دلیل هوش و استعداد زاید الوصف،

جهت طی نمودن دوره‌های ناوبری و فرماندهی کشتی به همراه چهار نفر از هم دوره‌ای‌هایش به آلمان اعزام شد. دانشکده دریایی آلمان، بهترین‌ها را از سراسر دنیا جذب کرده بود و محمد ابراهیم در آن جا در بین دانشجویان ۷۰ کشور جهان رتبه اول را به خود اختصاص داد. او پس از اتمام دوره‌های تخصصی ناوبری و فرماندهی کشتی در آلمان، سال ۱۳۵۲ به درجه ناوباندومی مفتخر و به ایران بازگشت و در منطقه دوم دریایی بوشهر مشغول به خدمت شد.

سال ۱۳۵۶ این نظامی جوان برای تکمیل مهارت‌ها و تخصص‌های دریانوردی به سوئد و فرانسه اعزام شد و تا سال ۱۳۵۷ در آن جا به تحصیل مشغول بود. پس از اتمام دوره‌های تخصصی و بازگشت در منطقه دوم دریایی بوشهر مشغول خدمت شد. دست سرنوشت به گونه‌ای باور نکردنی محمد ابراهیم همتی را به ناوچه پیکان پیوند زد چرا که هم‌زمان با تحصیل در فرانسه ناوچه پیکان به سفارش ایران در این کشور ساخته شد و او با همین ناوچه به ایران بازگشت و با سمت فرماندهی ناوچه پیکان مشغول انجام وظیفه شد.

محمد ابراهیم همتی ۲۷ ساله به ایران بازگشت و در منطقه دوم دریایی مستقر شد. پیکان که از لحظه تولدش همراه او بود، یار روز و شبش شد؛ به طوری که محمد ابراهیم برای استراحت نیز به کمپ دریاییان نمی‌رفت و دو سال تمام، مکان زندگی‌اش را در دل پیکان انتخاب کرد و پیکان نیز ردای ناخداایش را به ابراهیم بخشید.

روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ که تجاوز نیروهای بعثی به کشور آغاز شد، محمد

ابراهیم در مرخصی به سر می برد و در تهران بود. همان روز به فرودگاه مهرآباد حمله شد و یورش نیروهای زمینی بعثی عراقی از طریق رادیو و تلویزیون اعلام گردید. ناخدا، هم چنین تلفنی خبر را شنید و یقین کرد که بالاخره جنگ شروع شده است. او سریع آماده رفتن شد و خانواده که بی خبر از حوادث مرزی، آماده تدارک ماه مهر و بازگشایی مدارس بودند، متعجب از عجله و اضطراب فرزندشان مانع رفتنش شدند. اما محمد ابراهیم که در مدت اقامت در بوشهر و مناطق مرزی شاهد حملات عراق بود، بلافاصله برای تهیه بلیط هواپیما به مقصد بوشهر از خانه بیرون و به سمت فرودگاه رفت. اما چند ساعت بعد با ناراحتی به خانه برگشت و گفت: «به علت حمله به فرودگاه تمام پروازها لغو شده و هیچ پروازی صورت نمی گیرد». او آرام و قرار نداشت و اصرار داشت که شبانه به سوی بوشهر حرکت کند و می گفت در بوشهر به کمک او نیاز دارند. بلافاصله همان شب وسایلش را جمع کرد و با اتوبوس به شیراز رفت و از آن جا با اتومبیل خود را به بوشهر رساند.

اما پس از سفرش، خبر شومی به پیکان رسید و در سرتاسر عرشه اش پیچید. خبر از سوی فرمانده قرارگاه مقدم عملیاتی نیروی دریایی بود: «متأسفانه خبر خوبی ندارم. دشمن بدون اعلام قبلی با گلوله مستقیم، چند شناور ما را در بندر خرمشهر غرق کرده... به احتمال زیاد، دشمن فعلاً جرات خودنمایی در خلیج فارس را ندارد. احتمالاً بالشکر زرهی و پیاده مکانیزه، از سمت خرمشهر شروع می کند. به یاری خدا دشمن بعثی را از این تجاوزها پیشیمان خواهیم کرد. در حال حاضر نیروی

دریایی در بهترین شرایط است.»

محمد ابراهیم همتی به عنوان فرمانده ناوچه پیکان در عملیات‌های متعدد دریایی حضوری داشت و در حفاظت و سیادت دریایی جمهوری اسلامی ایران نقش مؤثری ایفا نمود. او به همراه ناوپیکان در ۶۷ روز اول جنگ در سلسله عملیات‌های اشکان، شهید صفری و مروارید حضور داشت. اجرای موفقیت‌آمیز سلسله عملیات‌های اشکان، شهید صفری و عملیات غرورآفرین مروارید باعث شد پایانه‌های نفتی البکر و الامیه مرکز ثقل اقتصادی رژیم بعث عراق به طور کامل منهدم گردیده و واحدهای نیروی دریایی عراق شکست خورده و تا پایان جنگ تحمیلی نیروی دریایی عراق در بندر ام‌القصیر و بصره محبوس بمانند. در روز هفتم آذر ۱۳۵۹ طی عملیات مروارید که یکی از بزرگ‌ترین عملیات‌های نیروی دریای ارتش بود، ناوچه پیکان با فرماندهی محمد ابراهیم همتی با وارد شدن در جنگ تمام عیار چندین ناوچه عراقی را به قعر آب‌های خلیج فارس فرستاد و با به آتش کشیدن اسکله‌های نفتی البکر و الامیه مانع از صادرات نفت عراق از طریق خلیج فارس و دریای عمان شد اما پس از پایان عملیات در مسیر بازگشت هدف موشک قرار گرفت و محمد ابراهیم همتی و تعدادی از پرسنل ناوچه در آب‌های خلیج فارس جاودانه شدند. به مناسبت جان فشانی پرسنل دلیر این ناوچه خصوصاً شهید ناخدا همتی، امام خمینی (ره) این روز را به نام «نیروی دریایی» نام‌گذاری نمود.



روایت یکم: فرزند کویر

کدام روز تقویم بیست و نهمین سال قرن چهاردهم شمسی را مرور کنیم؟ ۲۲ خرداد تولد «محمد جواد تندگویان»^۱، وزیر نفت اسیر و شهید اولین دولت پس از انقلاب،^۱ تیر زادروز «مصطفی رحماندوست»^۲ شاعر درجه یک «صد دانه یاقوت» و خیلی شعرهای کودکانه خوب دیگر،^۳ ۲۰ مهر تولد سرلشکر خلبان «عباس دوران»^۳ سرهنگ جنگنده اف-۴، یا روزهای تولد خوانندگان زن و مرد سال‌های پیش از انقلاب که هزاران جوان برایشان سر و دست می‌شکستند. اصلاً ۱۳۲۹، همان سالی است که در آخرین روزش نهضت ملی کردن صنعت نفت به ثمر نشست. اما این‌ها هیچ کدام دلیل ما برای ورق زدن تقویم سال آخر دهه سوم قرن چهارده نیست. بهانه ما تولد پسری ریز جثه اما خوش آتیه در یکی از محله‌های قدیمی سمنان است، شهری کویری که

۱- محمد جواد تندگویان (۲۲ خرداد ۱۳۲۹ - ۱۳۶۸) وزیر نفت در دولت شهید محمد علی رجایی که در آبان ۱۳۵۹ در ابتدای جنگ ایران و عراق، در مسیر بازدید از پالایشگاه آبادان و در جاده ماهشهر به آبادان به اسارت نیروهای ارتش عراق درآمد و پس از مدتی نامعلوم زیر شکنجه، به شهادت رسید و پیکرش در ۲۹ آذر ۱۳۷۰ در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

۲- مصطفی رحماندوست (زاده ۱ تیر ۱۳۲۹، همدان) شاعر، نویسنده و مترجم کتاب‌های کودکان و نوجوانان است. او مدیر مرکز نشریات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، مدیر مسئول نشریات رشد، سردبیر رشد دانش آموز، سردبیر و پدیدآورنده سروش کودکان و نوجوانان، سردبیر مجله شهزاد قصه‌گو بوده است.

۳- سرهنگ عباس دوران (۲۰ مهر ۱۳۲۹ - ۳۰ تیر ۱۳۶۱) خلبان جنگنده اف-۴ فانтом نیروی هوایی که در ماه‌های آغازین جنگ تحمیلی نقش مهمی در بمباران اهداف دشمن ایفا کرد. او در دو سال اول جنگ بیش از ۱۴۰ عملیات و پرواز برون مرزی موفق داشت. در تیر ۱۳۶۱ در حالی که تلاش‌های دیپلماتیک برای تغییر محل اجلاس عدم تعهد از سوی وزارت خارجه و دولت ایران در جریان بود، عباس دوران برای جلوگیری از تشکیل کنفرانس سران غیرمتعهدها در بیستم تیر سال ۱۳۶۱ مقارن با ژوئیه ۱۹۸۲ مأموریت یافت تا پایتخت عراق را ناامن نماید. او پس از بمباران نیروگاه الدوره بغداد و هدف قرار گرفتن هواپیمایش خود را به یکی از میدان‌های نزدیک هتل محل تشکیل اجلاس عدم تعهد کوئید. به این ترتیب اجلاس عدم تعهد در دهلی‌نو برگزار شد. از پیکر وی، بیست سال بعد در سال ۱۳۸۱ تکه‌ای استخوان پا به ایران بازگشت و در شیراز به خاک سپرده شد.

در تقسیمات کشوری آن روزها در استان «مازندران - گرگان» جای داشت. آذر همتی (خواهر): «پدرم عباسعلی همتی در محله «کدیور» که یکی از محلات قدیمی شهر سمنان است، به دنیا آمد. او سال ۱۳۲۲ برای گذراندن دوره سربازی به تهران رفت و با تهران آشنا و به این شهر علاقه مند شد. پدر بزرگم هم آن زمان ساکن تهران بود. در سال‌هایی که «تونل کندوان»^۱ ساخته می‌شد، پدر بزرگم برای کار در تونل از سمنان به آن جا رفت و در راه بازگشت در تهران ماندگار شد و دیگر به سمنان بازنگشت. سربازی پدرم که تمام شد به سمنان برگشت و سال ۱۳۲۷ با مادرم مریم لطیفی که هم محله‌ای شان بود، ازدواج کرد. پدرم کارگر کارخانه ریسندگی و بافندگی و انسانی مؤمن و مذهبی بود، البته بعد از ازدواج به کارهای دیگری مثل کشاورزی، احداث چاه آب، دوچرخه‌سازی و... نیز مشغول شد. در واقع شغل ثابتی نداشت و هر کاری که می‌دانست نیاز مردم را برطرف می‌کند، انجام می‌داد. دو سال پس از ازدواج پدر و مادرم در چهاردهم فروردین ۱۳۲۹، در سمنان محمد ابراهیم متولد شد. پدرم آن زمان هم چنان در کارخانه ریسندگی و بافندگی کار می‌کرد. محمد ابراهیم فرزند اول خانواده بود و پدر و مادرم، علاقه فراوانی به او داشتند. آن‌ها پس از ازدواج هر از چند گاهی به دیدن پدر بزرگم در تهران می‌رفتند تا این‌که در سال ۱۳۳۶ و زمانی که من هنوز به دنیا نیامده بودم، تصمیم گرفتند همراه با خانواده عمویم به تهران مهاجرت کنند.

۱- ساخت تونل کندوان در اردیبهشت سال ۱۳۱۴ شمسی آغاز شد و این تونل پس از گذشت سه سال در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۱۷، به بهره‌برداری رسید.

رحیم همتی (برادر): «سمنان یک شهر کویری است و کار در آن جا سخت بود. به همین دلیل پدر و مادرم حدود ۶ سال پس از تولد محمدابراهیم، وسایل زندگی شان را جمع و جور کردند و همراه با عمو، زن عمو و فرزندان شان به پایتخت کشور مهاجرت کردند. خانواده ما یک خانواده متوسط و معمولی بود. پدر و عمویم وقتی به تهران آمدند در خیابان خواجه نظام الملک در نزدیکی چهارراه قصر که بسیاری از سمنانی ها در آن خیابان ساکن بودند، خانه ای گرفتند و در آن سکونت گزیدند. پدرم در سمنان خواربار فروش بود. در تهران نیز همان شغل را با عمویم ادامه داد. شش سال پس از آمدن آن ها به تهران، من به دنیا آمدم».

آذر همتی (خواهر): «خانواده ما مذهبی و سنتی بود و ما با خانواده عمویم در یک خانه زندگی می کردیم. عموی ما ۵ فرزند داشت که با آن ها مانند برادر و خواهر بودیم. مادر بزرگ مان نیز مدتی با ما زندگی کرد. یک اتاق خانه برای او بود و ما بیشتر اوقات پیش او بودیم. خانه ای که ما در تهران در آن زندگی می کردیم، خانه بزرگی بود و ۶ اتاق داشت. یک اتاق برای مادر بزرگم، یک اتاق برای پدر و مادرم، یک اتاق برای عمو و زن عمویم، یک اتاق بزرگ تو در تو برای مهمان ها و یک اتاق هم برای ما بچه ها بود که شب ها در آن می خوابیدیم. پدر و عمویم سه چهار کارگر هم داشتند که آن ها نیز در یکی از اتاق های خانه با ما زندگی می کردند. آن خانه یک آشپزخانه بزرگ هم داشت، اما مادرم و زن عمویم همیشه در حیاط غذا می پختند. حیاط با صفاایی بود و همه آن جا دور هم جمع می شدیم.

هر هفته هم مراسم دعا در حیاط خانه مان برگزار می شد. ارتباط خوب و صمیمانه ای با همسایه ها داشتیم. بیشتر وقت ها خانه همدیگر بودیم و سر سفره یکدیگر می نشستیم. پدر و مادرم اگرچه در یک محله محروم و ضعیف به دنیا آمده بودند، اما اهل دانش بودند و اقدامات خیرخواهانه بسیاری انجام دادند و مردم دار بودند. همسایگان قدیمی ما چه در سمنان و چه در تهران، هم چنان به نیکی از آن ها یاد می کنند. پدرم سال ۱۳۴۰ و در زمانی که در تهران ساکن بودیم، چاه آبی در سمنان حفر کرد که هم چنان از آن استفاده می شود.»

علی لطیفی (دایی): «محمد ابراهیم در یک خانواده مذهبی متولد و بزرگ شده بود. خانواده خواهرم به انجام تکالیف دینی تأکید بسیاری داشتند. وقت نماز صبح، همه اهل خانه بیدار می شدند و نماز می خواندند. ضمن این که هر هفته در خانه شان مراسم قرائت دعا و زیارت برگزار می شد. آن موقع کلاس های مدرسه دوشیفته برگزار می شد. یعنی صبح تا قبل از ظهر به مدرسه می رفتیم، بعد به خانه برمی گشتیم و استراحت می کردیم. سپس بعد از ظهر دوباره به مدرسه می رفتیم. در این بین، بسیاری از دانش آموزان برای قرائت نماز ظهر و عصر به مسجد می رفتند که محمد ابراهیم هم بیشتر اوقات در نماز جماعت حضور داشت. البته چون پدرش در نزدیکی خانه شان مغازه داشت و گاهی اوقات کسی نبود که در مغازه مشتری ها را راه بیاندازد، او ظهرها در مغازه پدرش کار می کرد و فرصت نمی کرد به مسجد بیاید. لذا همان جا یا در خانه نمازش را می خواند.»

عباسعلی همتی (پدر): «قبل از این که به مدرسه برود شروع به نوشتن کرد، با انگشت روی خاک می نوشت. علاقه بسیاری به یادگیری و تحصیل دانش داشت تا جایی که وقتی به مدرسه می رفت، روزی چهار تا دفتر چهل برگ مشق می نوشت. معلم از دستش به عجز آمده بود.»

آذر همتی (خواهر): «محمدابراهیم نابغه بود و هوش بسیاری داشت. او همیشه در حال درس خواندن بود و از کوچک ترین فرصتی برای کسب دانش و آگاهی استفاده می کرد. در اوقات فراغتش جدول حل می کرد و کتاب می خواند و علاقه خاصی به درس ریاضی داشت. او به مانیز می آموخت که چگونه معادلات ریاضی را حل کنیم. قبل از در پشت بام خانه مان، راهروی باریکی بود که پاگرد به حساب می آمد. محمدابراهیم بیشتر اوقات آن جا بود و درس می خواند. کتاب هایش را هم در راه پله گذاشته بود.»

علی لطیفی (دایی): «من چهار سال از محمدابراهیم بزرگ تر بودم اما در دوره کودکی و نوجوانی با هم دمخور بودیم. او از کودکی فعال و پر جنب و جوش بود. برخی بچه ها پر جنب و جوش هستند و شیطنت و خرابکاری می کنند، اما محمدابراهیم همواره در حال ساختن چیزی کمک به دیگری بود و در انجام بازی ها و ورزش ها سرآمد بود. او از کودکی جستجوگر بود و در پی یافتن چیزهای جدید و دست یافتن به پاسخ سوال هایش بود. با این که من از محمدابراهیم بزرگ تر بودم، اما او زودتر از من دوچرخه سواری آموخت و به خوبی دوچرخه می راند. یا این که اطلاعات عمومی اش از من بسیار بیشتر بود و سوال هایی

می‌پرسید و موضوعاتی را مطرح می‌کرد که ما اصلاً به آن فکر نکرده بودیم. محمدابراهیم جزو برترین دانش‌آموزان مدرسه بود و نخبه به حساب می‌آمد. بچه‌های محل به او پرفسور می‌گفتند و هر کس هر سوالی داشت به او مراجعه می‌کرد.

عباسعلی همتی (پدر): «در کلاس هفتم به مغز ریاضی در مدرسه ملقب شد چون در درس ریاضی هرچه به او می‌گفتی بلافاصله جواب می‌داد. تا زمانی که به دبیرستان رفت، اساتید به عنوان یک نابغه به او نگاه می‌کردند.»

روایت علی لطیفی (دایی): در آن دوران مجله‌ای با موضوع ریاضی منتشر می‌شد که عنوانش «یکان» بود. محمدابراهیم همان روزی که مجله منتشر می‌شد، آن را می‌گرفت، می‌خواند و مسائلیش را حل می‌کرد. این در حالی بود که بسیاری از دانش‌آموزان مدرسه در حل مسائل کتاب درسی هم مانده بودند، چه برسد به این که بخواهند مسائل و معادلات یک مجله حرفه‌ای را حل کنند. او عاشق ریاضی بود. علاقه عجیب و باورنکردنی به این درس داشت. در دبیرستان هم در همین رشته درس خواند.



روایت دوم: آچارفرانسه

فرزند اول بودن، آن هم در خانواده‌های پرجمعیت قدیمی، حس و حال دیگری دارد. کودک از بچگی بخشی از بار مسئولیت خانواده را به دوش می‌کشد. این حس و حال در خانواده همتی که دو برادر با چندین بچه کوچک و بزرگ در یک خانه مشترک زندگی می‌کردند، همیشگی بود. محمد ابراهیم بزرگ‌ترین فرزند هر دو خانواده بود و حس مسئولیت‌پذیری از کودکی در او شکل گرفته بود. او زندگی را در بازی کودکانه هر روزه زندگی می‌کرد و مفید بودن و مدیریت را هم از همان کودکی می‌آموخت.

آذر همتی (خواهر): «محمد ابراهیم در انجام کارهای مغازه به پدرم کمک می‌کرد و مشتری‌ها را راه می‌انداخت. هر وقت که پدرم و عمویم کار داشتند، مغازه را به او می‌سپردند.»

محمد مهدی همتی (عمو): «هر وقت مغازه را به او می‌سپردیم، خیال‌مان راحت بود و نگرانی نداشتیم. با مهربانی و محبت با مشتری‌ها برخورد می‌کرد و اصطلاحاً مشتری‌مدار بود. به مادرش و همسر هم در تمیزی خانه، پخت و پز و ترو خشک کردن بچه‌ها خیلی کمک می‌کرد. به بچه‌ها درس می‌داد و اگر کسی مشکل درسی داشت، با حوصله به او آموزش می‌داد. محمد ابراهیم درس خوان، با استعداد و نخبه بود.»

آذر همتی (خواهر): محمد ابراهیم به مادرم نیز کمک می‌کرد و بسیاری از کارهای خانه را انجام می‌داد. او ما را هم تشویق به انجام کارهای منزل می‌کرد. خانه‌مان شلوغ بود و همیشه مهمان داشتیم. به همین دلیل کارهای خانه زیاد بود و ما هم باید به مادرم کمک می‌کردیم. برادرم از کودکی آموخته بود که به دیگران محبت کند. او همیشه به فکر ما

بود و هر هفته ما را به پارک، سینما، خرید یا باغ وحش می برد. یکی از خاطرات شیرین من مربوط به آن روزی است که ما را به باغ وحش ارم که به تازگی افتتاح شده بود، برد. از گشتن در آن جا خیلی لذت بردیم. دایی ما، تقریباً با محمدابراهیم هم سن و سال بود. او می گفت مسئولان مدرسه می خواستند مدرسه را رنگ آمیزی کنند، اما هزینه آن را نداشتند. محمدابراهیم با دوستانش تصمیم گرفتند، مدرسه را رنگ آمیزی کنند تا فقط هزینه رنگ توسط مدرسه پرداخت شود.»

علی لطیفی (دایی): «او در کنار درس خواندن فعالیت های دیگری هم در مدرسه انجام می داد و در کارهای گروهی فعال بود. به طور مثال یک بار او و هم کلاسی هایش یک مدرسه سه طبقه را رنگ آمیزی کردند. مدیر مدرسه مان بسیار فعال بود و توجه زیادی به فعالیت های فوق برنامه، پرورشی و تفریحی داشت. از این رو برنامه ها و مسابقات زیادی در مدرسه برگزار می شد. محمدابراهیم همیشه جزو اولین نفراتی بود که در برنامه ها شرکت می کرد و در مسابقات برتر می شد. بیشتر به دنبال مسائل علمی بود. هر مطلب جدیدی که می خواند یا موضوعی یاد می گرفت، با دیگران در میان می گذاشت و درباره آن بحث و گفتگو می کرد. به یاد دارم محمدابراهیم در دوره ای به ستاره شناسی علاقه مند شد و کتاب هایی در این رابطه خواند. هر وقت هم که شب ها دور هم جمع می شدیم، درباره ماه و ستاره ها صحبت می کرد. در دوره ای نیز مشغول مطالعه زبان ها و آشنایی ها با آن ها بود. او می گفت مثلاً فلان زبان، دومین زبان دنیاست و باید آن را یاد بگیریم.»

آذر همتی (خواهر) «در خانه ما همیشه به روی مردم باز بود. اگر مشتری برنج می خواست، کارگر مغازه از انباری داخل خانه کیسه‌ای برمی داشت و به مشتری می داد. گاهی هم مشتری خودش می آمد کیسه‌ای برمی داشت و مبلغش را در مغازه پرداخت می کرد. یک روز در حیاط خانه نشسته بودیم که دیدیم یک نفر داخل انباری رفت، کیسه برنجی برداشت و رفت. فکر کردیم از مغازه آمده و برنج را خریده است، اما محمدابراهیم که در کوچه بود، دید آن فرد به سمت مغازه نرفت تا هزینه اش را پرداخت کند. محمدابراهیم از او پرسید: کجا می روی؟ اما آن فرد پاسخی نداد و فرار کرد. محمدابراهیم هم دنبالش دوید و چند کوچه آن طرف تر دزد را گرفت. اهالی محل همه جمع شدند و محمدابراهیم را تشویق کردند.»

علی لطیفی (دایی): سینما یکی از علایق محمدابراهیم بود. هرگاه فیلم جدیدی می آمد، همراه با یکدیگر و یا با جمعی از دوستان و خانواده به سینما می رفتیم و به تماشای فیلم می نشستیم. اما بیشتر اوقات در کوچه‌ها و محله مشغول فوتبال بازی بودیم. فوتبالش خیلی خوب بود و همیشه بین بچه‌ها دعوا بود که محمدابراهیم در تیم چه کسی باشد.



روایت سوم: آن سوی آب‌ها

اولین روز مهر سال ۱۳۴۸، در رسته ناوبری به استخدام نیروی دریایی درآمد و همان سال به دانشکده «افسری دریایی آلمان باختری» اعزام شد.^۱ سال ۱۹۷۰ میلادی، ۲۵ سال پس از پایان جنگ جهانی دوم و ۲۱ سال پس از تقسیم آلمان به دو نیمه شرقی و غربی، دانشجوی جوان نیروی دریایی ایران عازم این کشور شد تا فن دریانوردی، راهبری، شلیک توپخانه، جمع‌آوری مین‌های دریایی و ... را بیاموزد. شاید آن روزها هیچ کس نمی‌دانست چه آینده درخشانی در انتظار محمد ابراهیم جوان است اما سخت‌کوشی، پشتکار و عشقش به آب و دریا و کشتی، او را در اقیانوس علم آموزی به پیش می‌برد. حالا وقتش شده بود که استعدادش را در سرزمین ژرمن‌ها به نمایش بگذارد.

عباسعلی همتی (پدر): «بعد از این‌که مدرک دیپلمش را گرفت، در کنکور دانشگاه شرکت کرد و در رشته ریاضی قبول شد.»

آذر همتی (خواهر): «با کسب رتبه خوب در دانشگاه تهران پذیرفته شد، اما نمی‌دانم چه شد که ترجیح داد استخدام نیروی دریایی ارتش شود. شاید محیط زندگی و درس در انتخاب او اثر داشت. ستاد نیروی دریایی ارتش و پادگان حشمتیه نیروی زمینی ارتش در نزدیکی خانه ما و مدرسه محمد ابراهیم بود. ما هر روز افسرانی را می‌دیدیم که لباس سفید نیروی دریایی بر تن داشتند.»

علی لطیفی (دایی): «از کودکی به آب و دریا خیلی علاقه داشت و از همان دوران شناگر ماهری بود. همراه با یکدیگر به استخر می‌رفتیم و شنا می‌کردیم. او مهارت خوبی در زیرآبی رفتن داشت. نفس می‌گرفت

۱- سند شماره ۰۰۲۲، تعوفه شماره یک پرسنلی در بایگانی ستاد کنگره شهدای استان سمنان.

و برای مدت طولانی به زیر آب می‌رفت؛ به گونه‌ای که گاهی من نگران می‌شدم و او را به روی آب می‌آوردم. ضمن این‌که خانه‌شان و مدرسه‌شان نیز در نزدیکی ستاد نیروی دریایی ارتش بود و هر روز کارکنان آن نیرو را که لباس سفید بر تن داشتند، می‌دیدیم. این موضوع نیز بی‌تأثیر نبود.»

رحیم همتی (برادر): «دبیرستانی هم که محمدابراهیم در آن تحصیل می‌کرد در نزدیکی ستاد نیروی دریایی ارتش بود. مغازه پدرم و عمویم نیز در همان محل بود. این وضعیت موجب شد تا برادرم با دیدن آگهی استخدام در ارتش، فرصتی برای بروز علاقه‌اش یابد و در آزمون استخدامی ارتش شرکت کند. پس از قبولی در آزمون، به استخدام نیروی دریایی ارتش درآمد و یک سال بعد یعنی در سال ۱۳۴۸ برای گذراندن دوره‌های آموزشی به خارج از کشور اعزام شد.»

آذر همتی (خواهر): «خانواده مخالف تصمیم او نبود و محمدابراهیم پیش از آنکه عازم آلمان شود و به صورت تخصصی آموزش ببیند، به مدت چند ماه دوره‌هایی در ایران گذراند و سپس به آن کشور رفت. او چه در ایران و چه در آلمان، نمرات خوبی کسب کرد و جزو دانشجویان برتر بود. محمدابراهیم علاقه بسیاری به دریا داشت و به ما نیز پیشنهاد می‌داد که درس بخوانیم و در عرصه دریا و کشتی مشغول به کار شویم. او حتی به من پیشنهاد داد ناخدا بشوم و کشتی‌های تجاری راراهبری کنم.»

دریادار دوم عبدالله معنوی رودسری^۱: «(هم‌کلاس): «ما سال ۱۳۴۸ وارد

۱- عبدالله معنوی رودسری (متولد ۱۱ آبان سال ۱۳۲۸ در شهرستان رودسر از توابع استان گیلان) سال ۱۳۴۸ وارد نیروی دریایی ارتش شد و دوره پنج ساله تحصیلاتش را در آلمان گذراند. وی پس از آن راهی بندرعباس شد. معنوی از سال ۵۴ تا ۵۶ به کار دریانوردی با ناوهای ایرانی در منطقه یکم دریایی ایران مشغول بود. وی پس از پیروزی انقلاب از بندرعباس به پایگاه دوم دریایی ارتش در بوشهر منتقل شد.

ارتش شدیم. آن زمان ارتش ایران دانشگاه دریایی نداشت و کسانی که جذب نیروی دریایی می شدند، پس از پذیرش باید به یکی از کشورهای خارجی هم چون انگلیس، آلمان، فرانسه، ایتالیا یا آمریکا اعزام می شدند. سختگیری های بسیاری در پذیرش صورت می گرفت و کسانی می توانستند جذب نیروی دریایی شوند که دانش آموخته رشته ریاضی با معدل بالا باشند و با زبان انگلیسی نیز آشنا باشند. البته پیش از اعزام، دوره های کوتاه مدت آشنایی با زبان کشور مقصد برگزار می شد. بیشتر افراد به آمریکا اعزام می شدند، اما من و محمد ابراهیم به آلمان رفتیم. آن هایی که به آمریکا می رفتند در دانشگاه های عمومی آن کشور و در رشته های مختلف تحصیل می کردند. اما ما در آلمان به دانشگاه های نظامی رفتیم. من، محمد ابراهیم همتی را محمد همتی صدا می زدم. ارتباط نزدیکی با او داشتم چرا که هر دو در خانواده ای مذهبی بزرگ شده بودیم. پدر محمد یک اتوبوس ایران پیما داشت که هر چند وقت یکبار به رودسر می رفت. او که می دانست من با پسرش در آلمان هستم و اهل رودسر هستم، در آن جا به دنبال خانواده ام گشت و با پدرم ارتباط پیدا کرد. بنابراین او هر وقت به رودسر می رفت، به دیدار پدرم نیز می رفت.»

ناخدا یکم احمد رضا پیروزکار (هم دانشگاهی): «محل استقرار ما شهر

معنوی در زمان آغاز جنگ تحمیلی در منطقه دوم دریایی ارتش در بوشهر، فرماندهی ناوچه های موشک انداز کلاس کمان را برعهده داشت. وی پس از آن فرمانده دوم ناوشکن سبلان، فرمانده ناو نیروبر لارک و فرمانده ناوشکن سبلان شد. امیر دریادار معنوی در سال ۱۳۸۰ با سمت معاون عملیات نیروی دریایی ارتش بازنشسته شد.

۱- ناخدا یکم «احمد رضا پیروزکار» سال ۱۳۴۷ وارد نیروی دریایی ارتش شد و دوره پنج ساله تحصیلاتش را در آلمان گذراند. او پس از بازگشت به ایران مسئولیت های مختلفی هم چون فرماندهی

مرزی و بندری «فلنسبورگ»^۱ در شمال آلمان بود. البته من یک سال زودتر از او به آلمان رفتم و هم دوره نبودیم. دوره ما در آلمان ۵ ساله بود. در این ۵ سال در کلاس‌های آموزشی و کارگاه‌های عملی مختلفی هم چون توپخانه، جمع‌آوری مین‌های دریایی و... شرکت کردیم. من برخلاف محمد ابراهیم همتی در برخوردها و ارتباط گرفتن با آدم‌ها آن چنان فعال نبودم. به قول معروف بیشتر سرم به کار خودم بود و تک‌رو بودم و کمتر در دوره‌های و جمع‌ها حضور پیدا می‌کردم. بسیاری از دوستان من به شهر می‌رفتند و به گشت و گذار می‌پرداختند، اما من زیاد میلی به بیرون رفتن نداشتم. با این وجود بسیار مایل بودم که با همتی هم‌نشین شوم و با او به گپ و گفت پردازم. همتی ورزشکار بود. گاهی اوقات با یکدیگر به محوطه ورزشی می‌رفتیم و می‌دویدیم یا این‌که تنیس روی میز بازی می‌کردیم. در خلال همین ورزش‌ها با هم صحبت می‌کردیم و با یکدیگر بیشتر آشنا شدیم.»

دریادار دوم عبدالله معنوی رودسری (هم‌کلاس): پس از این‌که دوره عمومی آموزش زبان آلمانی من تمام شد، وارد دانشگاه نظامی آلمان شدیم. مرحله اول آموزش‌ها، نظامی بود و ما باید هم‌چون سرباز صفر، دوره‌ها را می‌گذرانیدیم. بر همین اساس حدود سه چهار ماه طبق دستورالعمل‌های ناتو، آموزش سخت نظامی دیدیم. آزمون نهایی

ناوچه‌های بهرام، جوشن و کمان را عهده‌دار شد و تا پایان جنگ تحمیلی در مناطق عملیاتی حضور داشت. پس از آن به ستاد نیروی دریایی ارتش رفت و در معاونت‌های طرح و برنامه و عملیات عهده‌دار مسئولیت‌های مختلفی شد که آخرین آن در رابطه با اجرای رزمایش‌های نیروی دریای بود. او سال ۱۳۷۵ بازنشسته شد.

۱- شهری مرزی در شمال ایالت «اشلسویگ-هولشتاین» آلمان، این شهر در کنار دریای بالتیک و در مسیر اتوبان آلمان به دانمارک واقع شده است.

نیز این‌گونه بود که ما را در بیابانی در بیست سی کیلومتری پادگان رها کردند و گفتند در فلان ساعت خودتان را به پادگان برسانید. در مسیر نیز موانع متعددی ایجاد کردند و چند بار به ما حمله کردند تا دیرتر به مقصد برسیم. من وقتی به پادگان رسیدم پاهایم به شدت تاول زده بود. روی یک از صندلی‌ها نشستم و یکی از افسران پادگان آمد و پوتین‌هایم را به سرعت بیرون آورد. از شدت درد، صدایم بلند شد و او دارویی به پاهایم مالید تا خوب شوم. اما وقتی آن داروها را زد، پاهایم سوختند. پس از آن به کلاس‌های درس رفتیم و پشت میز نشستیم. در آن جا هم سختی‌هایی داشتیم. مثلاً ما در حمام‌های خوابگاه آب گرم نداشتیم و باید با آب سرد دوش می‌گرفتیم. آلمان نیز کشور سردی بود. ما در یکی از شهرهای شمالی آلمان بودیم که گاهی دمای هوا تا منفی ۱۰ درجه می‌رسید. در آن جا هر کدام از غیرآلمانی‌ها با یک آلمانی هم‌اتاق شدند. بنابراین من و هم‌تیمی از هم جدا شدیم و دیگر هم‌اتاقی نبودیم. البته برای درس خواندن و... به اتاق همدیگر می‌رفتیم. درس‌ها خیلی سخت بود و ما مدام مشغول درس خواندن بودیم. غیرآلمانی‌هایی که در آن دانشگاه حضور داشتند، از هوش و استعداد بالایی برخوردار بودند. نفر اول هر دوره نیز همیشه یک خارجی بود. البته بقیه دو سال زودتر از ما به آلمان می‌آمدند و فقط زبان آلمانی می‌آموختند. نخبه هم دوره ما یک تایلندی بود که تمام نمراتش A بود.»

ناخدا یکم احمدرضا پیروزکار (هم‌دانشگاهی): «او از مهارت و دانش بالایی در حوزه علوم و فنون دریایی برخوردار بود. استعداد بسیار

خوبی هم داشت. آموزش‌ها را به خوبی فرامی‌گرفت و به خوبی نیز به دیگران می‌آموخت. من سال بالایی همتی به حساب می‌آمدم، اما او در بسیاری از درس‌ها و رشته‌ها از من باسوادتر بود و در نشر علم هم خساست نداشت و بخل نمی‌ورزید.»

دریادار دوم عبدالله معنوی رودسری (هم‌کلاس): «دوره‌هایی که در آلمان می‌گذرانیدیم بسیار سخت بود. از دوشنبه تا جمعه تا ساعت چهار و پنج بعد از ظهر و در روزهای شنبه تا ساعت ۱۲ ظهر مشغول گذراندن دوره‌های آموزشی بودیم و به قدری مشغول بودیم که نمی‌دانستیم زمان چگونه می‌گذرد. مربیان این دوره‌ها به زبان آلمانی سخن می‌گفتند و به زبان آلمانی نیز آزمون می‌گرفتند. اگر غلط املایی داشتیم، نمره از ما کم می‌کردند. ما در دوره دبیرستان با زبان انگلیسی آشنا شده بودیم و با زبان آلمانی آشنایی نداشتیم. ضمن این‌که با فرهنگ آن‌ها هم آشنا نبودیم. ما در یک محیط مذهبی و در شهرستان بزرگ شده بودیم و با آن فرهنگی که در اروپا در جریان بود، بیگانه بودیم. با این وجود از انجام وظایف دینی غافل نشدیم و در آزمون‌ها نیز نمرات بهتری از اروپایی‌ها و آلمانی‌ها کسب کردیم. محمد، استعداد بسیار خوبی در فراگیری مطالب داشت و پس از مدتی به زبان آلمانی مسلط شد. ابتدا که به آلمان رفتیم یک دوره فشرده آموزش زبان آلمانی در یکی از شهرها برای ما برگزار کردند. ما در آن مدت، به قدری مشغول درس بودیم که بیش از سه بار به شهر نرفتیم تا در آن بگردیم و ببینم چه خبر است. در آن جا هر دو سه نفر یک اتاق داشتیم. من با محمد همتی هم‌اتاقی بودم. در روزهای

نخست که با زبان آلمانی آشنا نبودیم، تلویزیون را روشن می‌کردیم تا تماشا کنیم، اما نمی‌دانستیم چه می‌گویند. به مغازه می‌رفتیم تا نان بخریم، اما نمی‌دانستیم چه بگوییم. البته مردم آن جا به ما خیلی کمک کردند. آن‌ها وقتی می‌فهمیدند که آلمانی نیستیم، به ما آموزش می‌دادند که چه بگوییم. آلمانی‌ها برای این کار وقت صرف می‌کردند و از آموزش زبان خود به دیگران خسته نمی‌شدند.»

ناخدا یکم احمد رضا پیروزکار (هم‌دانشگاهی): «محمد ابراهیم خیلی شجاع و جسور بود. فعالیت‌های زیادی داشت و از کار خسته نمی‌شد. او واقعاً دوست داشتنی بود. همه او را به دلیل سجایای اخلاقی که داشت، دوستش داشتند. در آلمان یک خودروی اسپورت خوب داشت که با سرعت در جاده‌ها رانندگی می‌کرد. عاشق سرعت بود و مهارت بسیار خوبی هم در رانندگی داشت. ما در انجام برخی کارها، بیم و هراس داشتیم، اما او سرنترسی داشت و خطرپذیر بود.»

دریادار دوم عبدالله معنوی رودسری (هم‌کلاس): «کلاس‌ها و کارگاه‌های ما در دانشکده‌های مختلف که از یکدیگر فاصله داشتند یا در شهرهای دیگر بودند، برگزار می‌شد. من و دیگر دوستان دو سه سال پس از این که وارد دانشگاه نظامی آلمان شدیم، گواهینامه رانندگی گرفتیم و خودرو نیز خریدیم. فاصله خوابگاه تا برخی دانشکده‌ها که در شهرهای دیگر بودند را با خودرو طی می‌کردیم. محمد همتی سرنترسی داشت و از چیزی نمی‌ترسید. یک بار با خودرو راهی شهر دیگری بودیم تا در کارگاه آموزشی شرکت کنیم. من و همتی در یک ماشین بودیم و او راننده بود. آن

سه هم وطن نیز در ماشین دیگری بودند. جاده باریک بود و ماشین های زیادی در حال تردد بودند. محمد همتی گفت من می خواهم از این ها جلو بزنم. به او گفتم این کار را نکن، خطر دارد. اما او گوش نداد و کار خودش را کرد. همین که سبقت گرفت، یک کامیون از روبرو آمد، اما او به مسیرش ادامه داد و از بین کامیون و خودروها عبور کرد. من کمر بندم را بسته و محکم به صندلی چسبیده بودم. تا از بین خودروها و کامیون بگذریم، نفس در سینه ام حبس شد. چند دقیقه بعد، همتی سر یک پیچ خواست سبقت بگیرد که باز از او خواستم این کار را انجام ندهد، اما او گوش نداد. همین که سبقت گرفت، ماشینی از روبرو آمد. من برای لحظاتی چشم هایم را بستم و وقتی باز کردم، دیدم ماشین روی هواست. همتی هم فرمان خودرو را در حالی که می لرزید در دست داشت. به یک باره ماشین ایستاد. هر دو متعجب به هم نگاه کردیم. چند ثانیه بعد سر و صدای مردم را شنیدیم و وقتی به بیرون نگاه کردیم، متوجه شدیم روی گاردریل (حفاظ کنار جاده) هستیم که نیمی از خودرو به سمت دره و نیمی از آن به سمت جاده بود. لحظاتی بعد پلیس و آمبولانس رسیدند و ما را از خودرو پیاده کردند.

آذر همتی (خواهر): «برادرم خاطرات بسیاری داشت و انسان پر جنب و جوشی بود. یکی از دوستانش می گفت یک بار با کشتی بادبانی به مأموریت رفتیم. محمد ابراهیم کشتی بادبانی خیلی دوست داشت و از سفر با آن لذت می برد. در یکی از شب ها، دریا طوفانی شد و اوضاع کشتی به هم ریخت. صبح که بیدار شدیم و همه چیز را مرتب کردیم،

محمدابراهیم رانیافتیم. هرچه صدایش زدیم هم جواب مان نداد. گفتیم احتمالاً در آب افتاده و چون شنا بلد است، خودش را به ساحل خواهد رساند. بنابراین به مسیر خودمان ادامه دادیم، اما محمدابراهیم بالای دکل کشتی بود و از آن بالا همه را نظاره می‌کرد. هرچه هم صدایش می‌زدند، جواب نمی‌داد. او چند ساعت بعد به جمع دوستانش رفت و با هم خندیدند.»

دریادار دوم عبدالله معنوی رودسری (هم‌کلاس): «یکی از کارهای سختی که باید در کشتی‌های بادبانی انجام می‌دادیم، گره زدن طناب‌های بزرگ و باز کردن آن‌ها بود. هر بار که به کشتی بادبانی می‌رفتیم، پس از پایان دوره دست‌هایمان پینه بسته بود. اما آن فردی که بیش از همه در این زمینه فعالیت داشت و ماهرتر بود، همتی بود. این دوره‌ها به منظور آشنایی با دریا و فراگیری اصول زندگی جمعی اجرا می‌شد. شرایط زندگی ما در خوابگاه نیز متفاوت با سایر خوابگاه‌های دانشجویی بود. به طور مثال اگر دانشجویها روی تخت می‌خوابیدند، ما در نوبت شب را به صبح می‌رساندیم. آزمون توپخانه‌ای ما بدین‌گونه بود که یک هواپیما بادکنک بزرگی به پشت خود می‌بست، بر فراز دریا حرکت می‌کرد و ما باید آن را هدف قرار می‌دادیم. آن زمان سیستم هدایت توپخانه‌ای، مکانیکی بود و محاسبات دشواری داشت. من و همتی که همراه با هم بودیم، در شلیک‌ها حداقل خطا را داشتیم.»

دریادار دوم عبدالله معنوی رودسری (هم‌کلاس): «روزهای تعطیل ما در آلمان شنبه و یکشنبه بود. شنبه‌ها تا ظهر سر کلاس بودیم و تنها

یک روز و نیم فرصت تفریح و استراحت داشتیم. بیشتر وقت‌ها قایق بادبانی می‌گرفتیم و به دریا می‌رفتیم و گاهی از آلمان به کشور دیگری سفر می‌کردیم. آن زمان مشکلی برای تردد وجود نداشت. یک روزه سفر خارجه می‌رفتیم و برمی‌گشتیم. علاوه بر این‌ها در اوقات فراغت ورزش والیبال و دو انجام می‌دادیم. بیشتر وقت‌ها در باشگاه بودیم. در خوابگاه یک باشگاه ورزشی بود که هر وقت درس نداشتیم به آن جا می‌رفتیم و یکی دو ساعت والیبال بازی می‌کردیم و می‌دویدیم. در مسابقات دو تنها یک نفر از ما جلو می‌زد و آن هم یک فرد آفریقایی و از اهالی کشور اتیوپی بود. البته همتی فوتبال هم بازی می‌کرد، اما من علاقه‌ای به آن نداشتیم. تعطیلی‌های ما بسیار کم بود. اوقات فراغت ما شاید به ده درصد کل مدت زمانی که آن جا بودیم، نمی‌رسید. ما بیشتر درگیر درس و دوره‌های آموزشی بودیم. امکان نداشت کسی نمره خوب در آزمون‌ها کسب کند و آخر هفته‌هایش را به تفریحات و گشت و گذار گذرانده باشد. آن تفریحاتی که گفتم مربوط به آخر هفته‌هایی بود که درس و امتحان نداشتیم و کارهایمان را انجام داده بودیم. در طول هفته به قدری درگیر بودیم که روزهای شنبه و یکشنبه به حمام رفتن، شستن لباس‌ها و تمیز کردن اتاق می‌پرداختیم. حتی فرصت نمی‌کردیم کتاب غیردرسی بخوانیم.»

آذر همتی (خواهر): «ارتباط‌مان در آن روزها از طریق نامه‌نگاری و مکاتبه بود. به یاد دارم همراه با پدر و مادرم به میدان توپخانه (امام خمینی (ره) کنونی) می‌رفتیم و از مرکز مخابرات که در آن میدان بود، برای

محمدابراهیم پیام ارسال می‌کردیم. او روی کشتی و در مأموریت بود که ما با مورس برای او پیغام می‌فرستادیم. محمدابراهیم هم به هر شهر و کشوری می‌رفت از آن جا برای ما کارت پستال می‌فرستاد و به نوعی به ما خبر می‌داد که در روزهای گذشته آن جا بوده است. او هر وقت هم که برای مرخصی می‌آمد، برای ما و فرزندان عمویم سوغاتی می‌آورد. برادرم فرقی بین ما و فرزندان عمویم قائل نبود. او همه را عضویک خانواده بزرگ می‌دانست که در یک خانه و در کنار یکدیگر زندگی می‌کنیم.»

رحیم همتی (برادر): «در یکی از نامه‌هایش خبر داده بود که به زودی به ایران بازخواهد گشت. آن نامه مربوط به سال ۱۳۵۱ بود و سه سالی می‌شد که رفته بود. وقتی این خبر را شنیدیم خیلی خوشحال شدیم. بیش از همه مادرم خوشحال بود و آرام و قرار نداشت. ما بی‌صبرانه منتظر آمدن محمدابراهیم بودیم. وقتی برادرم آمد، همراه با خودش سوغاتی‌های بسیاری آورد و این برای ما کودک‌ها خیلی خوشحال‌کننده بود. او برای من یک دوچرخه دو تیکه آورد. آن سوغاتی خیلی به دلم نشست و ذوق زده شدم. ضمن این‌که می‌دیدیم برادرمان شخصیت دیگری پیدا کرده و تقریباً متفاوت از آن تصویری است که از گذشته در ذهن داشتیم. محمدابراهیم حدود دو ماه در تهران ماند. آن روزهایی که او در کنارمان بود، روزهای بسیار خوبی برای ما و پدر و مادرمان بود. پدرم حس و حالی دیگری داشت. مادرم نیز تلاش می‌کرد تمام خوشحالی‌اش را نشان دهد و همه انرژی‌اش را برای شادی و نشاط خانواده به کار گیرد.»

عباسعلی همتی (پدر): «۴ سال در آلمان تحصیل کرد و در پایان

تحصیلاتش جهت تقدیر یک شمشیر به عنوان جایزه به او داده شد.»
رحیم همتی (برادر): «تحصیلات محمدابراهیم سال ۱۳۵۲ با کسب
نمرات عالی در کشور آلمان به پایان رسید و او به ایران بازگشت و در
منطقه دریایی بندرعباس مشغول به کار شد.»

آذر همتی (خواهر): «یکی از علایق محمدابراهیم عکاسی بود. وقتی از
آلمان برگشت، یک دوربین عکاسی کانن^۱ با خودش آورد. با آن دوربین
عکاسی می‌کرد و در تاریک خانه‌ای که در خانه ساخته بود، عکس‌ها را
چاپ می‌کرد. او از مسافرت‌هایش در آلمان نیز فیلم‌هایی گرفته بود که
برای ما پخش می‌کرد.»

آذر همتی (خواهر): «برادرم پس از بازگشت به ایران در مناطق دریایی
بندرعباس و بوشهر مشغول به کار شد. پدر و برادرهایم مرتب به دیدن
او می‌رفتند. یکی از برادرهایم در منطقه دریایی بندرعباس خدمت
می‌کرد. یکی دیگر از برادرهایم نیز محل خدمت سربازیش در جزیره
خارک بود.»

دریادار دوم عبدالله معنوی رودسری (هم‌کلاس): «پس از مدتی هر
دویمان به منطقه دریایی بوشهر منتقل شدیم. در آن زمان بندرعباس
و بوشهر خیلی محروم بودند. ما که در آلمان زندگی کرده بودیم،
بندرعباس و بوشهر را آخر دنیا می‌دانستیم. در ناوها امکانات رفاهی
داشتیم، اما مردم شهر از آب مناسب و برق کافی برخوردار نبودند و
برخی در حاشیه کوچه‌ها و خیابان‌ها می‌خوابیدند. نیروی دریایی
در بندرعباس یک باشگاه ورزشی داشت که فاصله‌اش با اسکله

زیاد بود. ما با وانت به آن جا می رفتیم و هر بار هم که می رفتیم، پشت آن می ایستادیم تا باد بخوریم و از شدت گرما بی حال نشویم.»

آذر همی (خواهر): «یک یات^۱ (کشتی مسافری) متعلق به استانداری هرمزگان برای تعمیر به آبادان منتقل شد. پس از تعمیر برادرم مامور شد تا آن کشتی را به بندرعباس بازگرداند. محمدابراهیم با پدرم تماس گرفت و از او خواست تا در این سفر همراهیش کند. پدرم از این پیشنهاد خیلی خوشحال شد و از محمدابراهیم خواست تا عموی مان نیز به این سفر برود. چون کشتی متعلق به دولت بود، محمدابراهیم مخالفت کرد و بالاخره پس از اصرارهای فراوان پدرم، محمدابراهیم پذیرفت و گفت شما را هم با مسئولیت خودم به این سفر می برم. اما پدرم و عمویم همراه با سه تن از دوستانشان با قطار راهی آبادان شدند. وقتی آن ها به آن جا رسیدند، برادرم خیلی متعجب شد و به ناچار همه آن ها را سوار بر کشتی مسافری کرد. عمویم در مسیر از محمدابراهیم خواست اکنون که روی دریا هستند، ماهی تازه بخورند. برادرم به نزدیکی محل صید ماهی ها رفت و یکی از تورهای ماهیگیری صیادان را بالا آورد. چند ماهی از درون آن برداشت و سپس از پرسنل کشتی خواست تا یک شیشه برای او بیاورند. او مقداری پول در آن شیشه گذاشت، شیشه را در کیسه ای جای گذاری کرد و آن را با طنابی به تور بست و به دریا فرستاد. همه از کار محمدابراهیم متعجب شدند. عمویم از او پرسید: چرا چنین کاری کردی؟ برادرم

۱- قایق های لوکس تفریحی یا همان یات ها (yacht) دسته ای از شناورها هستند که غالباً مالکیت شخصی داشته و امکانات رفاهی بسیار لوکسی در آن ها وجود دارد.

روایت چهارم: مرد دریاها، مرد رویاها

حالا محمد ابراهیم ۲۷ ساله، افسر جوان نیروی دریایی، برای ادامه زندگی به دنبال همسری بردبار و صبور بود، او ایده آل‌های ذهنی‌اش را در وجود شهلا صحافی یافت. دختری که خواهر یکی از دوستان همکارش بود و دلبستگی او به دریا و سختگی زندگی با یک افسر نیروی دریایی را درک می‌کرد. دست تقدیر، زندگی آن دو را از ابتدا تا انتها با آب و موج و دریا گره زده بود؛ بندر «شربورگ»^۲ فرانسه، منطقه دریایی بندرعباس و سر آخر آب‌های خلیج فارس. آن‌ها روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۷ عازم فرانسه شدند.

آذر همتی (خواهر): «محمد ابراهیم سال ۱۳۵۶ با خانم شهلا صحافی^۳ که سمنانی و خواهر همکارش بود، ازدواج کرد و بعد از مدتی او را به فرانسه بُرد. انقلاب که به پیروزی رسید او هم چنان همراه با همسرش در فرانسه بود.»

شهلا صحافی (همسر): «چند ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی برای گذراندن دوره آموزشی ناوچه‌های موشک‌انداز «کلاس کمان»^۴ به فرانسه

۱- در پرونده پرسنلی او شش مورد تشویقی بین سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ دیده می‌شود که به دلیل «جدیت در انجام امور»، «جدیت در عملیات مروارید»، «با انگیزگی و جدیت در امور محوله»، «سرعت عمل در انجام مأموریت»، و «مدیریت در امور محوله» انجام شده است. هم چنین در تعرفه شماره یک پرسنلی محمد ابراهیم همتی دوره‌های نظامی و تحصیلی گذرانده شده وی؛ دوره افسری دریایی در آلمان باختری، دوره زبان در داخل کشور، دوره مسلسل ۴۰ میلیمتری در سوئد، دوره توجیهی ای.سی. ام در فرانسه درج شده است.

۲- بندری در شمال غربی ناحیه نرماندی فرانسه و مرکز شهرستان مانش است. این بندر در کنار دریای مانش قرار دارد. صنعت کشتی‌سازی در این شهر رونق دارد.

۳- خانم صحافی هم اکنون در آمریکا زندگی می‌کند.

۴- قایق موشک‌انداز کلاس کمان یک شناور تندرو تهاجمی موشک‌انداز و توپ‌دار است که نیروی دریایی ایران سفارش خرید ۱۵ فروند از آن را در سال ۱۹۷۴ به فرانسه داد و ۱۲ فروند از آن‌ها بین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱ تحویل ایران شدند. این قایق‌ها مشابه قایق‌های کلاس کمباتانت II،

رفتیم. محمدابراهیم رابطه بسیار خوبی با اعضای خانواده، دوستان، اطرافیان و دیگران داشت. به همه مسائل توجه می‌کرد. او دوست داشت دیگران را شاد ببیند و لبخند را بر صورت‌هایشان بنشانند. این ویژگی‌ها موجب شده بود تا دیگران مجذوب او شوند. محمدابراهیم در انجام کارهای فردی و اجتماعی، منظم و وقت‌شناس بود. یک بار خواستم نامه‌ای برای مادرم در ایران بنویسم. آن‌قدر امروز و فردا کردم که محمدابراهیم متوجه شد. او با مهربانی به من کمک کرد تا نامه را بنویسم و برای مادرم بفرستم. محمدابراهیم برای من نه تنها همسری مهربان، بلکه دوست، رفیق و معلم بود.»

ناخدا یکم احمدرضا پیروزکار (هم‌دانشگاهی): «خیلی کم پیش می‌آمد که او را غمگین و ناراحت ببینیم. همیشه لبخند بر لب داشت و شاد و پرنرژی بود. هم خودش سرشار از انرژی‌های مثبت و سازنده بود و هم این انرژی را در برخوردهایش به دیگران هدیه می‌داد. آدم‌ها وقتی ازدواج می‌کنند، محافظه‌کارتر می‌شوند، اما دوره مجردی و متاهلی همتی فرقی نداشت. او در دوره متاهلی نیز شجاع و نترس بود.»

ناخدا دوم کارن اولادی^۱ (افسر نیروی رزمی ۴۲۱): «سال ۱۳۵۴ که از آمریکا

ساخت فرانسه و کلاس تایگر نیروی دریایی آلمان هستند. این شناورهای سریع و تهاجمی به چهار (دولانچر دوتایی) موشک کروزر ضدکشتی آمریکایی هارپون (قایق‌های آلمانی و فرانسوی به موشک مشابه فرانسوی آگزوسه مسلح شده‌اند)، یک توپ اتوماتیک ۷۶ میلی‌متری ایتالیایی اوتوملازا (یا مدل ایرانی آن فجر ۲۷)، یک توپ ضدهوایی ۴۰ میلی‌متری بوفورس و دو تیربار ۱۲٫۷ میلی‌متری آمریکایی ام۲ برونینگ مسلح شده‌اند. وزن خالی قایق‌های موشک‌انداز کلاس کمان ۲۴۹ تن و حداکثر وزن قابل جابجایی آن‌ها ۲۷۵ تن است و حداکثر سرعت آن‌ها به ۳۶ گره دریایی (نزدیک به ۶۷ کیلومتر در ساعت) می‌رسد و برد عملیاتی آن‌ها ۷۰۰ مایل دریایی (حدود ۱۳۰۰ کیلومتر) با سرعت ۳۳ گره دریایی (۶۱ کیلومتر در ساعت) است.

۱- کارن اولادی، تحصیلاتش را در رشته‌های مهندسی و فرماندهی کشتی در کشور آمریکا گذراند. سال

برگشتم، در منطقه دریایی بندرعباس با محمدابراهیم همتی آشنا شدم، اما این آشنایی دورادور بود و ارتباط نزدیکی با یکدیگر نداشتیم. رفاقت و آشنایی نزدیک ما در مأموریت به فرانسه شکل گرفت. البته من چند ماه زودتر عازم آن جا شدم و ابتدا به کشورهای هلند، سوئد و ایتالیا رفتم تا دوره‌های هدایت آتش و کار با توپ‌های ۴۰ و ۷۶ میلی‌متری را بگذرانم. سپس به بندر شربورگ در شمال فرانسه که صنعت کشتی‌سازی در آن جا رونق داشت، رفتم. سه چهار ماه از حضورم در آن بندر می‌گذشت که محمدابراهیم همتی همراه با پرسنل ناوچه‌های ۱۰ (خنجر)، ۱۱ (نیزه) و ۱۲ (تبرزین) به فرانسه آمد.

دریادار دوم عبدالله معنوی رودسری (دوست و هم‌رزم): «تجهیزات آن دوره نیروی دریایی ارتش عبارت بود از ۸ فروند ناو دسته دوم و باقی‌مانده از جنگ جهانی دوم که از آمریکا خریداری شده بود و ما به آن‌ها ناوشکن‌های سنگین می‌گفتیم. نیروی دریایی هم چنین چند کشتی کوچک برای پشتیبانی از جزایر داشت و از آن‌ها برای انتقال آب شرب، مواد خوراکی، سوخت و... استفاده می‌کرد. سپس ناوچه‌های جدیدی از فرانسه و انگلیس خریداری شد و برای نخستین بار موشک نیز وارد

۱۳۵۴ پس از بازگشت به ایران به عنوان افسر توپخانه بر روی ناوشکن «بیر» مشغول به خدمت شد و سه بار با آن ناوشکن به جنگ ظفار در کشور عمان رفت. او پس از آن به فرانسه رفت تا نحوه کار با ناوچه‌های موشک‌انداز سفارش داده شده نیرو دریایی را بیاموزد و آن‌ها را به ایران بیاورد. او ابتدا به کشورهای هلند، سوئد و ایتالیا رفت تا دوره‌های هدایت آتش و کار با توپ‌های ۴۰ و ۷۶ میلی‌متری را بگذراند. سپس به بندر شربورگ در شمال فرانسه اعزام شد. اولادی فرمانده دوم ناوچه پنجم که «شمشیر» نام داشت، شد و همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی با آن ناوچه از فرانسه به ایران آمد. او سپس به عنوان افسر عملیات ناوتیپ هفتم نیروی دریایی ارتش خدمت کرد و همزمان با آغاز جنگ تحمیلی به اتاق جنگ ناداجا (نیروی رزمی ۴۲۱) منتقل شد. آخرین مسئولیت وی فرماندهی ناوتیپ هفتم نیروی دریایی ارتش بود.

سیستم دریایی ایران گردید. ناوچه پیکان از جمله ناوچه‌هایی بود که قرار بود در کشور فرانسه ساخته و به ایران منتقل شود. پس از این که سفارش ساخت ناوچه‌ها به فرانسه داده شد، گروهی از ایران به آن کشور اعزام شدند تا کار با آن ناوچه‌ها و تعمیر و نگهداری آن‌ها را بیاموزند. همتی یکی از آن افرادی بود که به عنوان فرمانده یکی از ناوچه‌ها به فرانسه رفت. ما در ناورسته‌های مختلفی هم چون برق، مکانیک، الکترونیک، ملوان، توپخانه، سلاح و... داریم که برای هر کدام از رسته‌ها افرادی به فرانسه رفتند تا دوره‌های آموزشی را بگذرانند. فرمانده نیز باید با قابلیت‌ها و توانمندی‌های یک ناوچه به طور کامل آشنا می‌شد.»

ناخدا دوم کارن اولادی (افسر نیروی رزمی ۴۲۱): «همتی در ابتدا فرمانده ناوچه شماره ۱۲ بود و پس از بازگشت به ایران فرمانده ناوچه شماره ۴ (پیکان) شد. کارخانه سازنده به هر یک از پرسنل، یک واحد آپارتمان در بندر شربورگ داد. آقای همتی متاهل بود و همراه با همسرش به فرانسه آمد. در آن سال من با محمد همتی همسایه شدم. در نتیجه ارتباطات من بسیار نزدیک بود و وقتی که من ازدواج کردم و همسرم نیز به فرانسه آمد، رفت و آمد خانوادگی هم داشتیم. او همراه با همسرش چهار سال در فرانسه زندگی کرد.»

شهلا صحافی (همسر): «پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و زمانی که امام خمینی (ره) در نوفل لوشاتو بودند، ما در شربورگ از شهرهای بندری شمال فرانسه زندگی می‌کردیم. خیلی علاقه داشتیم به دیدار امام برویم و ایشان را ملاقات کنیم، اما چون همسرم مجبور بود حدود ۱۲ ساعت در

روز (از صبح تا شب) کار کند و در محل کارش حضور داشته باشد، این امکان برای ما فراهم نشد. با این وجود، محمدابراهیم در داخل ناوچه با استفاده از سیستم‌های مخابراتی، رادیوی ایران را می‌گرفت. وقتی هم به داخل شهر می‌رفتیم، دنبال رادیو می‌گشت تا بتواند با اتصال به وسایل مخابراتی ناوچه، امواج رادیوی ایران را بهتر دریافت کند. او روزهای یکشنبه که تعطیل بود، من و تعدادی از همکاران مورد اعتمادش را به ناوچه می‌برد و خبرهای مربوط به مبارزات مردم ایران علیه رژیم پهلوی را دنبال می‌کردیم. ما سیاسی نبودیم، اما از یکی دو سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی با اطلاع از وضعیت ایران فهمیدیم که اتفاقات مهمی در حال رخ دادن است.»

دریادار دوم عبدالله معنوی رودسری (دوست و هم‌رزم): «کارکنان نیروی دریایی چون از شهرها دور بودند و در یک محیط نظامی قرار داشتند، کمتر در جریان حوادث و اتفاقات سیاسی بودند. اگرچه کمابیش از اتفاقات خبر داشتیم، اما نقشی در آن‌ها نداشتیم. ارتباط مان با مردم بسیار کم بود. اما هرچه اعتراضات انقلابی اوج می‌گرفت، ما نیز بیشتر پیگیر اخبار و حوادث می‌شدیم.»

شهلا صحافی (همسر): «محمدابراهیم نیروی نظامی بود و سوگند یاد کرده بود تا به رژیم شاهنشاهی وفادار بماند، اما حرکت انقلابی مردم برایش بسیار اهمیت داشت. اگر دیگران نظر متفاوتی داشتند، او بدون تحمیل نظرش با آن‌ها صحبت می‌کرد و سخنانش هم اثرگذار بود.»

دریادار دوم عبدالله معنوی رودسری (دوست و هم‌رزم): «انقلاب که پیروز

شد خیلی‌ها از نیروی دریایی ارتش رفتند. نامه فرستادند که هرکس می‌خواهد، می‌تواند برود. متأسفانه نگاه مثبتی هم در آن برهه نسبت به ارتشی‌ها وجود نداشت و ما را شاهنشاهی به حساب می‌آوردند. در حالی که در ارتش، نیروهای مؤمن و انقلابی بسیاری حضور داشتند. به هر حال این وضعیت تأثیر بدی بر روحیه نیروها گذاشت و بسیاری از ناوها خالی از خدمه شد. در این مدت ضربه سنگینی به نیروی دریایی ارتش وارد آمد. اما من و همتی و بسیاری از افراد دیگر در نیروی دریایی ماندیم و به فعالیت‌هایمان در آن شرایط سخت ادامه دادیم.»

ناخدا دوم محمد خاکشوری^۱ (دوست و هم‌رزم): «من فروردین ماه سال ۱۳۵۸ و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به فرانسه اعزام و در آن جا با شهید محمدابراهیم همتی آشنا شدم. البته ابتدا قرار بود پیش از پیروزی انقلاب و همراه با سایر کارکنان نیروی دریایی ارتش به فرانسه بروم، اما حوادث انقلاب در اعزام بنده، تأخیر به وجود آورد. همتی در فرانسه فرمانده ناوچه موشک‌انداز تبرزین بود و بنده در آن ناوچه در خدمت ایشان قرار گرفتم. هدف از اعزام بنده و سایر افراد به فرانسه این بود که هر کدام در رسته‌های تخصصی با ۱۲ فروند ناوچه موشک‌انداز که به سفارش ایران توسط کشور فرانسه در حال ساخت بود، آشنا شویم.

۱- ناخدا دوم بازنشسته «محمد خاکشوری» از دوستان و هم‌رزمان شهید محمدابراهیم همتی فرمانده ناوچه پیکان است. او پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به استخدام نیروی دریایی ارتش درآمد و چند ماه پس از پیروزی انقلاب برای آشنایی با ناوچه‌های موشک‌انداز کلاس کمان به فرانسه اعزام شد. در آن جا با شهید همتی آشنا و یکی از کارکنان ناوچه تبرزین که فرمانده اش همتی بود، شد. دوستی و آشنایی خاکشوری با شهید همتی در بازگشت به ایران و در دوران جنگ تحمیلی ادامه یافت و وی در روز هفتم آذر ماه که ناوچه پیکان غرق شد و ناخدا همتی به شهادت رسید، بر روی ناوچه جوشن در ۳۰ مایلی ناوچه پیکان حضور داشت.

تخصص بنده جنگال (جنگ الکترونیک) بود و باید با رادارهای ناوچه موشک انداز تبرزین آشنا می‌شدم. من یک انسان انقلابی بودم و با چنین روحیه‌ای به فرانسه رفتم و در صورت محاسن داشتم. به من گفته شد که باید تابع قوانین فرانسه باشم و محاسنم را بزنم. اما مخالفت کردم و گفتم من یک انسان انقلابی و متدین هستم و ریشم را نمی‌زنم. من را به بیمارستان بندر شربورگ فرستادند تا آزمایش بدهم که آیا برای زدن ریش مشکلی دارم. شهید همتی من را در آن جا دید و پرسید تو این جا چه کار می‌کنی؟ ماجرا را برایش توضیح دادم و او گفت: نیاز نبود به این جا بیایی، خودم با فرماندهی ناوگروه گفتگو و موضوع را حل می‌کردم. پزشکی هم که آن جا بود گفت شما تمارض کردید، اما من در گزارشم این‌گونه نمی‌نویسم. من هم برای او توضیح دادم که من یک انسان مذهبی و انقلابی هستم و نمی‌توانم ریشم را بزنم. سپس ادامه دادم که اگر نمی‌خواهند، من به ایران برمی‌گردم و دوره‌ام را ناتمام می‌گذارم. کما این که خودم نیز مایل نبودم به این جا بیایم و با اجبار آمدم. در این ماجرا، آشنایی و رفاقت من با شهید همتی بیشتر شد. رفاقت من با ایشان جدای از روابط سلسله مراتبی بود. او اگرچه فرمانده بود، اما یک دوست و رفیق خوب و صمیمی بود. در اوقات فراغت با یکدیگر به گردش و استخر می‌رفتیم و در جلسات هفتگی قرائت قرآن کریم شرکت می‌کردیم.»

آذر همتی (خواهر): «از طریق نامه نگاری و تماس تلفنی ارتباط داشتیم. ضمن این که یک بار هم خودمان به بندر شربورگ در فرانسه رفتیم و چند

روزی کنار برادرمان ماندیم. محمدابراهیم ما را به کارخانه کشتی سازی برد و تمامی بخش های آن جا را به ما نشان داد. او فرمانده ناوچه بود و از روز نخستی که کار ساخت آن آغاز شد، در کارخانه کشتی سازی حضور داشت. او می گفت از روزی که بدنه کشتی را با جوش دادن ورقه های آهن به هم می ساختند، بالای سر ناوچه بودم تا روزی که موتورخانه، رادار، اتاق فرمان و... ساخته و ناوچه تجهیز شد. او ناوچه پیکان را مانند فرزند خود می دانست.»



روایت پنجم؛ کاپیتان همتی

محمد ابراهیم همتی و همسرش روز ۱۹ تیر ۱۳۵۸ بعد از یک سال حضور در بندر شربورگ به مرخصی آمدند و ایران تازه انقلاب کرده را دیدند. آن روزها کشور درگیر فتنه تجزیه طلبی و آشوب داخلی بود؛ اوضاع در کردستان دوباره متشنج شده بود و در خوزستان لوله های نفت توسط عناصر سازمان خلق عرب به آتش کشیده می شد. همتی و همسرش حدود یک ماهی در ایران ماندند و روز ۱۸ مرداد مجدداً به فرانسه بازگشتند. و سال بعد پس از کارشکنی فرانسه در تحویل همه ۱۲ ناوچه سفارش داده شده به ایران بازگشت. محمد ابراهیم همتی روز ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۹ با درجه ناخدا سومی به فرماندهی ناوچه پیکان انتخاب شد. آن روزها هنوز خبری از تجاوز گسترده رژیم عراق به خاک کشورمان نبود اما اوضاع سیاسی بین ایران و عراق بعد از به شهادت رساندن آیت الله سید محمد باقر صدر مرجع شیعیان عراق به شدت متشنج بود.

ناخدا دوم محمد خاکشوری (دوست و هم رزم): «دوره های آموزشی ما در سال ۱۳۵۸ به پایان رسید و ما در آن سال با ناوچه تبرزین^۱ به دریا

۱- ناوچه موشک انداز «تبرزین» در سال ۱۳۵۷ معرفی و در سال ۱۳۶۰ به خدمت نیروی دریایی ارتش در منطقه دوم دریایی (بوشهر) درآمد. این شناور ۴۷ متری با وزنی معادل ۲۷۵ تن، از حداکثر سرعتی معادل ۳۳ گره دریایی برخوردار است. این شناور سال ۱۳۹۳ پس از تعمیرات اساسی دوباره عملیاتی شد. در مرداد سال ۱۳۶۰ «سازمان آزادگان» گروه سلطنت طلب ایرانی وابسته به بهرام آریانا، رئیس سابق ستاد بزرگ ارتشتاران و به فرماندهی کمال حبیب اللهی آخرین فرمانده نیروی دریایی ارتش پیش از انقلاب در تنگه جبل الطارق به یک گروه از سه کشتی ایرانی حمله کردند و ناوچه تبرزین را ربودند. آن ها این ناوچه را به سمت مراکش بردند و تقاضای سوخت و غذا کردند. اما چون مراکش با درخواست آن ها موافقت نکرد، به فرانسه برگشتند و با درخواست پناهندگی سیاسی، خود را تسلیم دولت فرانسه کردند و بلافاصله آزاد شدند.

رفتیم و تمرین کردیم، اما فرانسوی‌ها ناوچه را به ایران ندادند. چند ماهی بلا تکلیف در فرانسه بودیم که من در نامه‌ای به ایران نوشتم که اگر این‌ها نمی‌خواهند ناوچه را به ما بدهند، ما این جا کاری نداریم و مقدمات بازگشت ما به ایران را فراهم نمایید. پاسخ داده شد که یک تیم از ایران به فرانسه اعزام شده و در حال مذاکره برای آزادی ناوچه تبرزین است، اما مذاکرات آن تیم به نتیجه نرسید و فرانسوی‌ها آن ناوچه را به ما ندادند. در نتیجه چند روز بعد با پرواز به ایران برگشتیم. شهید همتی هم با ما به ایران بازگشت. البته تعدادی از افسران آن جا ماندند تا از شناور نگهداری کنند. در مجموع حدود ۸۰ نفر به ایران بازگشتیم و قریب به ۱۰ نفر در فرانسه ماندند.»

ناخدا دوم محمد خاکشوری (دوست و هم‌رزم): «محمد ابراهیم علاقه بسیاری به ورزش‌های آبی مانند اسکی روی آب، شنا و موج‌سواری داشت. او وقت زیادی برای انجام این ورزش‌ها صرف می‌کرد و تمام فکر و ذکرش دریا و ورزش‌های آبی بود. در شربورگ فرانسه که بودیم، او با وجود هوای سرد زمستان برای تمرین و آموختن موج‌پیمایی به دریا می‌رفت.»

رحیم همتی (برادر): «پس از آن‌که برادرم به ایران برگشت، پدر و عمویم در منطقه پاسداران که آن روزها سلطنت آباد نامیده می‌شد، یک خانه ساختند و از خیابان خواجه نظام الملک به آن جا نقل مکان کردیم. پدر و عمویم به سفارش برادرم در حیاط آن خانه، استخری ساختند و هر بار که برادرم به تهران می‌آمد، استخر را پر از آب می‌کرد، همه ما را صدا

می‌زد و با دقت و حوصله به ما شنا کردن می‌آموخت.»

شهلا صحافی (همسر): «یک روز در خیابان پاسداران تهران سوار بر خودروی مان بودیم که یک باره چیزی توجه محمد ابراهیم را به خود جلب کرد. او سریع ماشین را متوقف کرد و پیاده شد و از من هم خواست تا آن را جابجا کنم. محمد ابراهیم به داخل یک فروشگاه وسایل ورزشی رفت. من جایی برای پارک ماشین پیدا نکردم، پلیس هم مدام اخطار می‌داد که حرکت کنم. از این وضعیت خیلی شاک می‌شدم و وقتی برگشت به او گفتم: «شغلت دریا! خانه‌ات دریا! ورزش‌ات هم دریا! آخر چقدر دریا؟ می‌ترسم آخر سر همین دریاتو را از من بگیرد.» اما محمد ابراهیم لبخندی زد و بالحنی مهربانانه گفت: «چه بهتر از این؟ من که نمی‌خواهم در بستر بیماری و در سن پیری بمیرم.»

دریادار دوم ناصر سرنوشت^۱ (هم‌رزم): «من پس از اتمام تحصیل در دانشگاه سلطنتی نیروی دریایی انگلیس به ایران بازگشتم و در منطقه دریایی بندرعباس مشغول به خدمت شدم. آن روزها محمد ابراهیم هم‌تی نیز در بندرعباس بود و فرمانده ناوچه موشک‌انداز «پیکان» بود.

۱- ناصر سرنوشت سال ۱۳۵۰ با شرکت در آزمون استخدامی، جذب نیروی دریایی ارتش شد. او سپس برای گذراندن دوره‌های آموزشی به دانشگاه سلطنتی نیروی دریایی انگلیس در لندن اعزام شد و پس از فارغ التحصیلی در سال ۱۳۵۳ به ایران بازگشت و در ناوشکن «پلنگ» مشغول به کار شد. سال ۱۳۵۵ یک دوره غواصی در شهر بندرانزلی گذراند و پس از مدتی برای گذراندن دوره عالی مخابرات دوباره به انگلیس رفت و همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی به کشور بازگشت. وی ابتدا در منطقه دریایی بندرعباس مشغول به خدمت شد و سپس به منطقه دریایی بوشهر و بعد از آن به جزیره خارک انتقال یافت. سرنوشت از آن‌جا عازم ماهشهر شد و در تیم ویژه گشت‌های هوایی و دریایی در نیروی رزمی ۴۲۱ مشغول به کار شد. او در عملیات‌های «اشکان» و «شهید صفری» در تیم ویژه حضور داشت و در عملیات مروارید افسر مخابرات بود و از بازماندگان ناوچه پیکان به حساب می‌آید. آخرین مسئولیت امیر سرنوشت در نیروی دریایی ارتش، معاونت عملیات بود. وی سال ۱۳۷۳ بازنشسته شد.

من بعد از ظهرها در حوضچه منطقه، تمرین شنا و غواصی می‌کردم و همتی را می‌دیدم که مشغول تماشای تمرینات من است. بعد از مدتی او نیز به حوضچه آمد و هر دو مشغول شنا و غواصی شدیم. محمد ابراهیم عاشق وطنش بود و فوق‌العاده به دریا علاقه داشت. او با آب اُخت گرفته بود و از دریا خسته نمی‌شد. هر وقت بیکار می‌شد تن به آب می‌زد و ساعت‌ها شنا می‌کرد. او دریا را بخش مهمی از زندگی خود می‌دانست. یکی از تفریحات مشترک من با شهید همتی، اسکی روی آب بود. دو قطعه چوب درست کردیم تا با در دست گرفتن طنابی که به قایق جیمینی (قایق بادی) وصل می‌شد، روی آب اسکی کنیم. ساعت کاری ما در نیروی دریایی، ۲ بعد از ظهر به پایان می‌رسید. من و شهید همتی تابستان‌ها از آن ساعت تا غروب آفتاب در آب بودیم. محمد ابراهیم می‌گفت به غواصی خیلی علاقه دارد و دوست دارد دوره‌های تخصصی این رشته را بگذراند، اما مشغله کاری و جنگ فرصت نداد تا او به غواصی بپردازد.»

ناوسروان یوسف کرم‌پور (ارشد برق و الکترونیک ناوچه پیکان): «محمد ابراهیم همتی چهارمین فرمانده ناوچه پیکان بود. او پس از ناخدا ستوده فرمانده آن ناوچه شد. همتی با ستوده دوست بود. هر دو در کشور آلمان تحصیل کرده و از بهترین‌های نیروی دریایی ارتش بودند. زمانی که همتی فرمانده ناوچه پیکان شد، درجه‌اش «ناوسروان» بود، اما او

۱- یوسف کرم‌پور دوره تحصیلش را در کشور فرانسه گذراند و سپس در ناوچه پیکان به عنوان ارشد دسته برق و الکترونیک مشغول خدمت شد. ناوسروان بازنشسته یوسف کرم‌پور از جانبازان عملیات مروارید و بازماندگان ناوچه پیکان است.

درجاتش را روی شانه هایش نمی زد و همیشه بالباس کار آبی یا سفید در ناوچه می گشت. همتی دوست نداشت اختلافی بین خودش و پرسنل به وجود آید و با این کار می خواست رابطه ای صمیمانه و دوستانه با پرسنل برقرار کند؛ این رفتار او برای ما بسیار خوشحال کننده بود. همتی را فرمانده صدا نمی زدیم و به او «رئیس» می گفتیم. این عنوان برای ما و خودش دل نشین تر بود. پرسنل با او خیلی راحت بودند و اگر کسی مشکلی برایش پیش می آمد، حتی اگر آن مشکل خانوادگی هم بود، به راحتی با او در میان می گذاشتند. البته مشکلات کاری طبق وظایف تعریف شده توسط فرمانده دوم ناوچه پیگیری می شد. همتی توجه بسیاری نیز به پرسنل فنی داشت و تلاش می کرد با مدیریت صحیح و رفتار متواضعانه نیروهای فنی را همواره در حالت آماده باش صد درصدی نگه دارد. پرسنل فنی نقش مهم و بارزی در ناوچه ها دارند. کارآیی تمام بخش های یک ناوچه مرتبط با عملکرد دستگاه های برقی و مکانیکی است و اگر نیروهای فنی به خوبی کارهایشان را انجام ندهند، ناوچه نمی تواند مأموریت هایش را انجام دهد.»

ناخدا یکم احمد رضا پیروزکار (همکار): «من پیش از پیروزی انقلاب اسلامی همراه با ناوچه های اولی و دومی به ایران بازگشتم و به منطقه دوم نیروی دریایی ارتش در بوشهر رفتم، اما همتی هم چنان در فرانسه بود و پس از پیروزی انقلاب به ایران آمد. من افسر توپخانه ناوچه موشک انداز کمان شدم و همتی پس از مدتی فرمانده ناوچه موشک انداز پیکان شد. همتی عاشق کار و دریا بود. هر وقت سراغی از او می گرفتیم، می گفتند

به دریا رفته است و کمتر او را می دیدیم. اسمش را مدام بین بچه ها می شنیدیم، اما خودش را کمتر می دیدیم. داوطلب انجام هر مأموریتی و حضور در هر عملیاتی بود. هر بار که به زور او را در ساحل نگه می داشتند و دیگری را به مأموریت می فرستادند، دعا می کرد که برای آن کشتی مشکلی پیش بیاید و برگردد و او به دریا برود. خودش و کارکنان ناوچه پیکان از عملیات و مأموریت خسته نمی شدند.»

ناخدا یکم احمد رضا پیروزکار (همکار): «یک شب برای ناوچه پیکان مشکلی پیش آمد و ناوچه به سوی ساحل بازگشت تا مشکلش را برطرف کند و دوباره به دریا برگردد، اما ناوچه در مسیر رسیدن به ساحل به گل نشست و نتوانست خودش را به بوشهر برساند. همه خدمه بسیج شدند و تلاش کردند تا ناوچه را از گل بیرون بیاورند. ما نیز به کمک همتی و دوستانش رفتیم. آن چیزی که برای من جالب بود، این بود که کارکنان آن ناوچه با عشق و علاقه تلاش می کردند تا ناوچه از گل درآید و دوباره به مأموریت بروند. بعد از این که ناوچه از گل بیرون آمد و مشکلش رفع شد، علی رغم این که همه خسته بودند، دوباره به مأموریت رفتند.»



روایت ششم: جنگ که آغاز شد...

آخرین روزهای شهریور ۱۳۵۹، محمد ابراهیم همتی که چهار ماهی می شد فرمانده، ناوچه پیکان شده بود، مشغول جمع کردن وسایل زندگی برای بردن همسرش به بوشهر و شروع زندگی در آن جا بود. سایه سهمگین جنگ که بر کشور افتاد محمد ابراهیم سراسیمه خود را به بوشهر رساند. نیروی دریایی ارتش که تحرکات دشمن را رصد می کرد از چند روز قبل برای مقابله با آن «گروه رزمی ۴۲۱»^۱ را راه انداخته بود. جنگ آغاز شده بود و میدان بزرگی برای نمایش شجاعت، مهارت و قدرت روحی و توان فرماندهی محمد ابراهیم همتی و خیلی های دیگر فراهم آمده بود، او فرصت یافت تا آموخته هایش را در دریا بیازماید.

شهلا صحافی (همسر): «پس از این که به ایران برگشتیم و تحرکات رژیم بعث عراق شروع شد و کشورمان در آستانه جنگ تحمیلی قرار گرفت، از همسرم خواستم که اگر ماندن در ارتش برایش مشکل است به علاقه ها و مهارت های دیگرش مانند ترجمه زبان آلمانی و تحصیل در رشته های نجوم و ریاضی بپردازد، اما او گفت: «تازه کار اصلی مان شروع شده است. برای ما هزینه های زیادی شده است. ما باید تا آخر بایستیم و از کشورمان با جان و دل دفاع کنیم.»

آذر همتی (خواهر): «محمد ابراهیم شهریور ۱۳۵۹ به تهران آمد و خبر داد که در بوشهر خانه ای به او داده اند. اسباب هایش را جمع و جور کرد. آن ها را با گره های ملوانی بست، از او پرسیدم: چرا این قدر محکم بستی؟ و او پاسخ داد: این ها اگر از هواپیما هم پایین بیافتند، هیچ

۱- به فرماندهی ناخداایکم مصطفی مدنی نژاد.

آسیبی نخواهند دید. قرار بود در روز ۳۱ شهریور وسایلیش را به جنوب ببرد و با همسرش آن جا زندگی کند.»

حمید رضاهمتی (برادر): «صبح روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ یعنی روزی که فردایش می خواستم سال تحصیلی سوم دبستان را شروع کنم، من و پسر عموم را که یک سال از من کوچکتر است را به پارک ملت تهران برد. در آخرین روز تابستان، کلی بازی کردیم و تنقلات خوردیم. محمدابراهیم با پرسش های علمی مانند این که ابر چگونه درست می شود؟ خورشید شب ها کجا می رود؟ و... ذهن کودکان ما را برای سال تحصیلی جدید آماده و کنجکاو کرد. بعد از بازی و تفریح در پارک، برای صرف نهار به خانه آمدیم. به محض ورود، پدرم به محمدابراهیم گفت که از بوشهر تماس گرفتند و باید سریعتر خودت را به آن جا برسانی. برادرم یک باره نهبی زد و گفت: «جنگ شروع شد.» بلافاصله چمدانش را بست و عازم شد. مادرم سفره را پهن کرده بود و اصرار کرد برادرم نهار بخورد، اما او به واسطه وظیفه شناسی حاضر نشد آخرین نهار را با خانواده باشد و گفت: باید هرچه زودتر بروم. من هم همراه پدرم، آماده شدم تا او را به فرودگاه مهرآباد برسانیم، اما به علت بمباران فرودگاه بسته بود. به ترمینال مسافری رفتیم و پدرم برایش بلیط اتوبوس شیراز که آماده حرکت بود گرفت و از آن طریق خود را به بوشهر، محل خدمتش رساند. من در آن موقع هیچ درکی از جنگ نداشتم، اما جنگ خود را بر ما و همه زندگی مان تحمیل کرد.»

شهلا صحافی (همسر): «جنگ که شروع شد، محمدابراهیم به بوشهر

رفت. من از او خواستم تا به آن جا بروم و در کنارش باشم، اما او گفت: «این جا منطقه جنگی است. خانواده‌های کارکنان نیروی دریایی ارتش پایگاه را ترک کرده‌اند و کسی این جا نیست. شب‌ها این جا خاموشی برقرار می‌شود. منطقه مسکونی نیز از شهر دور است. هیچ ماشینی هم این جا نیست که تو را به شهر برساند. آب و برق نیز مدام قطع می‌شود. این جا چیزی جز بمب، آتش و گلوله نیست. برای چه می‌خواهی به این جا بیایی؟ این جا خیلی خطرناک است. پدر محمدابراهیم و دیگران هم مخالف رفتن من به پایگاه بوشهر بودند تا این‌که بالاخره با پافشاری‌هایم محمدابراهیم قبول کرد تا خانه‌ای در پایگاه دریایی بگیرد و من به آن جا بروم.»

ناوسروان یوسف کرم‌پور (ارشد برق و الکترونیک ناوچه پیکان): «در دوران رژیم پهلوی دو کشتی بزرگ تفریحی و مسافری با نام‌های «رافائل» خریداری شد که یکی از آن‌ها در بندرعباس و دیگری در بوشهر بود. پس از انقلاب و به خصوص در دوران جنگ تحمیلی آن کشتی به محل اقامت و استراحت فرماندهان و پرسنل تبدیل شد. کشتی رافائل امکانات رفاهی بسیار خوبی هم چون اتاق‌های شیک، سالن غذاخوری، باشگاه ورزشی و... همراه با خدمتکار داشت، اما شهید همتی ترجیح می‌داد بیشتر وقت‌ها در ناوچه پیکان بماند و به کارهایش رسیدگی کند.»

شهلا صحافی (همسر): «آبان ماه سال ۱۳۵۹ با یک پتو، کتری، رادیو و یک ساک همراه با پدرشوهرم با اتوبوس به بوشهر رفتم و حدود یک ماه آن جا ماندم. در آن منطقه مسکونی تنها ما و یک خانم معلم بود و هیچ

فرد دیگری نبود. هنگام خطر و بمباران به انباری منزل می‌رفتیم. شب‌ها خاموشی مطلق بود. نیروهای بسیجی می‌آمدند و کنترل می‌کردند تا نوری از داخل منزل به بیرون درز پیدا نکند. محمد ابراهیم یک شب می‌آمد و بعد به مأموریت می‌رفت و سه چهار شب نبود. هر وقت هم که می‌آمد، از شدت خستگی دم در می‌نشست، کفش‌هایش را بیرون می‌آورد و می‌گفت: «چند روز است که این کفش‌ها را بیرون نیاورده‌ام! پاهایم تاول زده است و خیلی اذیتم می‌کند.» من به شهر می‌رفتم و برای او جوراب نخی می‌خریدم تا پاهایش بیش از این اذیت نشود. گاهی با دو چرخه‌ای که آن‌جا بود به خرید می‌رفتم و چون با محیط آن‌جا آشنا نبودم، گاهی وقت‌ها راه را گم می‌کردم. یک بار بمبی نزدیک خانه‌های سازمانی منفجر شد. صدای ترسناکی داشت و شیشه‌های خانه ترک برداشت، اما من فکر کردم ضد هوایی است. وقتی ابراهیم آمد و ترک شیشه‌ها را دید و گفتم ضد هوایی بوده، گفت چطور متوجه تفاوت صدای ضد هوایی با انفجار بمب نشدی و حسابی خندید.»

محمد مهدی همتی (عمو): «چند روز پس از آنکه او به بوشهر رفت، همراه با برادرم به آن شهر رفتیم. شب‌ها جنگنده‌های دشمن حمله می‌کردند و توپ‌های ضد هوایی به صدا درمی‌آمد. من و برادرم می‌ترسیدیم، اما او به ما دلداری می‌داد و می‌گفت: «نگران نباشید. کار هر شب‌شان است. می‌آیند ویراژ می‌دهند و می‌روند.»

درباردار دوم عبدالله معنوی رودسری (دوست و هم‌رزم): «جنگ که شروع شد، همه پای کار آمدند و ناوها عملیاتی شد. وضعیت نیروی دریایی

در روز اول مهر ۵۹ باروز ۳۱ شهریور ۵۹ به کلی تفاوت داشت. این اتفاق با دستور رُخ نداد و نیروها با عشق و علاقه آماده رزم شدند. ارتش که تا پیش از آن نظم نداشت، از روز نخست جنگ منظم شد. نیروها با تمام توانشان و نه براساس دستوری که دریافت می‌کردند، بلکه بر مبنای تکلیف و وظیفه به انجام مأموریت پرداختند. آن تغییری که در نیروی دریایی ارتش به وجود آمد، خدایی بود. همه به خودشان آمدند و در خدمت نظام، وطن و انقلاب قرار گرفتند. آن زمان همتی فرمانده ناوچه پیکان و من فرمانده ناوچه دیگری بودم. با شروع جنگ، دریانوردی‌ها شروع شد و به سمت خور عبدالله رفتیم تا تحرکات عراق را رصد و با آن‌ها مقابله کنیم. هر کدام از ناوچه‌ها به نوبت عملیات گشت و شناسایی را انجام می‌دادند که این کار تا پایان جنگ تحمیلی ادامه داشت. هم چنین یکی از کارهای مداوم ما حفاظت از جزیره نفتی خارک بود. یگان هوادریا هم در آن جزیره یک پایگاه داشت. اگرچه ۲ روز قبل از آغاز جنگ و در پی تحرکات دشمن، گروه رزمی ۴۲۱ در نیروی دریایی ارتش تشکیل شد و تمامی آن ناوهایی که در خرمشهر بودند به بوشهر منتقل گردید، اما ما در هفته نخست جنگ نمی‌دانستیم چه باید بکنیم. پس از آن اقدام به شناسایی دشمن کردیم.»

ناخدا دوم کارن اولادی (افسر نیروی رزمی ۴۲۱): «در دهانه رود اروند یک چراغ دریایی (بویه) بود که ناوچه‌ها به دلیل حملات هوایی جنگنده‌های عراقی به آن نزدیک نمی‌شدند. یک شب که ما افسران دور هم جمع بودیم، محمدابراهیم همتی گفت من امروز با ناوچه پیکان به

نزدیکی آن چراغ دریایی رفتم. دوستان باور نکردند. محمدابراهیم آن شب لبخندی زد و چیزی نگفت. چند شب بعد که دوباره دور هم جمع بودیم، محمدابراهیم با کیسه‌ای در دست آمد. کیسه را که باز کرد، دیدیم سرِ حبابی شکل بالای چراغ دریایی است. همه از اقدام او متعجب شدیم. همین شجاعتش موجب شده بود تا بیش از دیگران برای انجام مأموریت‌های مختلف داوطلب باشد. بنابر آمار رسمی، تعداد عزیمت به دریای ناوچه پیکان در سه ماه نخست جنگ بیش از ناوچه‌های دیگر بود. ناوچه‌ها هر چند روز یک بار نیازمند قطعات جدید بودند، محمدابراهیم مدام با ما مجادله می‌کرد تا به او قطعات جدید بدهیم و سریعتر به دریا برود.»

ناوسروان یوسف کرم‌پور (ارشد برق و الکترونیک ناوچه پیکان): «هر ناو پس از مدتی باید به حوضچه خشک برود تا وضعیت سیستم رانش و شفت‌های آن بررسی شود. اما در هیاهوی جنگ فرصت انجام چنین کاری نبود و حتی فرصت نبود غواصی از کارخانجات بیاید و آن‌ها را بررسی کند. یک بار پس از انجام مأموریتی نگران بودیم که آیا برای شفت‌ها مشکلی پیش آمده است یا خیر. شهید همتی لباس‌هایش را بیرون آورد، عینک غواصی بر چشم زد و بدون اکسیژن به داخل آب و زیر ناوچه رفت تا وضعیت شفت‌ها را بررسی کند. او چند باری به سطح آب آمد، نفس گرفت و دوباره به زیر ناوچه رفت تا این‌که بالاخره مطمئن شد، مشکلی برای سیستم و شفت‌ها به وجود نیامده است. او ورزشکار بود. هر روز ورزش می‌کرد، به ما نیز توصیه می‌کرد ورزش

کنیم. شناگر ماهری بود و پیش از آغاز جنگ همراه با ناصر سرنوشت به اجرای تمرین شنا و غواصی می پرداخت.»

ناوسروان محمدرضا نجاری^۱ (متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه پیکان): «وقتی که جنگ شروع شد یک اعلامیه دریایی برای اخطار به واحدهایی که می خواستند داخل مرزهای آبی ما تردد کنند صادر شد. همه کشورها در زمان جنگ این کار را می کنند. ما سه روز بعد از آن برای کنترل و محافظت از معابر و صیانت از کانال‌های دریایی و حمایت از واحدهای خودی و کشتی‌های تجاری عازم دریا شدیم. مأموریت هم این بود که کشتی تجاری چینی که برای عراق سلاح حمل می کرد را متوقف کنیم، یعنی اخطار بدهیم و اگر گوش نکرد برخورد کنیم.»

ناوسروان مجتبی مسیح^۲ (از پرسنل رادار ناوچه پیکان): «آن ناوچه وارد منطقه «چکمه» که تحت تسلط ایران بود، شد تا از آن جا به «خور عبدالله» برود. ایران به عراق و دنیا اعلام کرده بود که منطقه چکمه منطقه ممنوعه است و هر کشتی که بخواهد وارد آن شود، باید اجازه بگیرد.»

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه پیکان): «دریا خیلی طوفانی بود و باران شدیدی هم می آمد... رفتیم

۱- ناوسروان «محمدرضا نجاری»، متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه موشک‌انداز «پیکان» در نواتیپ هفتم پایگاه بوشهر، یکی از بازماندگان ناوچه قهرمان پیکان است که در آن زمان با درجه «مهنای یکم» مشغول خدمت به میهن اسلامی بود. خاطرات وی برگرفته از مصاحبه‌اش در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی است.

۲- ناوسروان بازنشسته مجتبی مسیح، از جانبازان جنگ تحمیلی و از بازماندگان ناوچه پیکان است.

به این کشتی اخطار دادیم که مراجعت کند یا این که حق رفتن به آن سمت را ندارد، به اخطار ما توجه نکرد.»

ناوسروان یوسف کرم پور (ارشد برق و الکترونیک ناوچه پیکان): «پس از این که اخطارها و تهدیدات کارساز نشد، ناوچه پیکان وارد عمل شد و به تعقیب آن کشتی پرداخت. کشتی اما به مسیرش ادامه داد و متوقف نشد. در نتیجه ناخدا همتی پاشنه آن کشتی را هدف قرار داد تا با از کار افتادن موتورخانه حرکت کشتی متوقف شود، اما پرسنل آسیبی نبینند.»

ناوسروان مجتبی مسیح (از پرسنل رادار ناوچه پیکان): «پس از حمله به آن کشتی، شهید همتی گفت: «قطعاً عراقی ها برای تلافی به جزیره خارک حمله خواهند کرد.» برای دفاع از پایانه نفتی ایران به سوی آن جزیره رفتیم. پیش بینی اش درست بود و چند دقیقه بعد، چند هواپیمای جنگی عراق حمله کردند.»

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ های الکترونیک ناوچه پیکان): «گویا کشتی تماسی گرفته بود و از مورد اصابت قرار گرفتن خودش توسط واحد سطحی ایرانی اطلاع داده بود. موقع مراجعت به پایگاه، در آن شرایط سخت آب و هوایی یک میگ ۲۳ عراقی به ما حمله کرد که بعد از دور زدن و شناسایی کردن ما شیرجه زد و منوچهر مردانیان و حسن چاپارکا با فایر کنترل (هدایت آتش) - که از شاگرد اول های این دوره در فرانسه بودند و خیلی به کارشان مسلط بودند - روی آن میگ، لاک (قفل) کرده و سه گلوله به سمت آن شلیک کردند

و میگ ۲۳ را در فاصله بسیار دور مورد هدف قرار دادند و میگ سقوط کرد و خلبانش هم اجکت کرد. ما به وسیله قایقی که به آب انداختیم، پلاک خلبانش را هم کنسیم و به عنوان مدرک به مقرر عملیاتی بوشهر تحویل دادیم.»



روایت هفتم؛ عملیات اشکان

بیش از یک ماهی از آغاز جنگ می‌گذشت؛ در جبهه زمینی، عراق پس از مقاومت خونین و جانانه نیروهای مردمی و تکاوران نیروی دریای در خرمشهر این شهر را به اشغال درآورده بود. آبادان هم به محاصره درآمده بود. عراقی‌ها در دریا عرصه‌ای برای عرض اندام نداشتند، آن‌ها پایانه صادراتی نفت ما را بمباران می‌کردند و در مقابل تصمیم گرفته شد برای مقابله به مثل و وارد آوردن فشار اقتصادی به رژیم بعثی پایانه‌های نفتی البکر و الامیه مورد هدف قرار بگیرند. این اولین اقدام جدی نیروی دریایی بود. ناوچه پیکان هم در این عملیات خوش درخشید.

سید هادی تراهی^۱ (عضو یگان عملیات ویژه): «اسکله‌های «البکر» و «الامیه»^۲ شاه‌رگ حیاتی اقتصاد عراق و مجهز به پیشرفته‌ترین

۱- ناخدا یکم «سید هادی تراهی» از تکاوران نیروی دریایی ارتش است که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در رسته درجه‌داری به استخدام ارتش درآمد، اما در میانه جنگ تحمیلی و در سال ۱۳۶۲ تغییر وضعیت داد و افسر تکاور شد. تراهی در آغاز جنگ تحمیلی عضو یگان عملیات ویژه بود و در مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر یکی از حماسه‌آفرینان بود. اما با سقوط خرمشهر به همراه سایر تکاوران به بندر بوشهر رفت و در انجام عملیات‌ها و مأموریت‌های دریایی از جمله عملیات شهید صفری نقش‌آفرینی کرد. وی تا پایان جنگ در مسئولیت‌های مختلفی هم چون فرماندهی تیم‌های پشتیبانی کاروان، مین‌ریزی، مین‌برداری و... حضور داشت.

۲- کشور عراق همواره از نقطه نظر دسترسی به آب‌های آزاد با مشکل مواجه است، تنها مرز دریایی آن کشور به دهانه رودخانه اروندرود و خور عبدالله در قسمت شمال خلیج فارس محدود می‌گردد. این کشور با هدف صدور نفت خود و اعمال حاکمیت در منطقه شمالی خلیج فارس اقدام به ساخت تأسیسات نفتی به صورت متمرکز و در فاصله ۱۰ مایلی از ساحل و در عمق ۱۰ متری آب‌های شمال خلیج فارس تحت عنوان سکوهای نفتی البکر و الامیه نموده است. با شروع جنگ تحمیلی، سکوهای نفتی مذکور به دلیل موقعیت ویژه خود در مدخل اروندرود و آبراه منتهی به بندر امام (ماهشهر)، امام‌القرص و بصره از اهمیت خاص نظامی و اقتصادی برخوردار بودند. دشمن صدور نفت از تأسیسات مذکور، با استفاده از سلاح‌های سبک، نیمه‌سنگین، پدافند هوایی، نیروی هوایی، یگان‌های شناور سطحی (ناوچه‌های موشک‌انداز کلاس اوزا، رادارهای سطحی و...) تجهیزات شنودی و دوربین‌های دید در شب و روز و... بهره‌برداری نظامی نیز به عمل می‌آورد. این تأسیسات نفتی طی عملیات‌های

تجهیزات و امکانات بودند؛ کشتی‌های سوپرتانکر در کنار آن اسکله‌ها پهلو می‌گرفتند و نفت بارگیری می‌کردند. ما با انفجار آن اسکله‌ها می‌توانستیم ضربه بزرگی به رژیم بعث عراق وارد سازیم.»

دریادار دوم عبدالله معنوی رودسری (دوست و هم‌رزم): «عراقی‌ها «جزیره خارک» را می‌زدند، ما هم باید متقابلاً اسکله‌های صادرات نفت آن‌ها را هدف قرار می‌دادیم. حدود یک ماه از آغاز جنگ گذشته بود که عملیات اشکان^۲ اجرا شد.»

امیر دریادار دوم علی اکبر اخگر^۳ (فرمانده ناوچه جوشن): «سه ناوچه «پیکان»، «جوشن» و «گردونه»^۴ مأموریت یافتند تا به اهداف دشمن حمله کنند. من فرمانده ناوچه جوشن بودم و فرماندهی ناوگروه یعنی

اشکان، شهید صفری، مروارید در سال ۱۳۵۹ از سوی نیروی دریایی ارتش و طی عملیات کربلای ۳ از سوی غواصان سپاه پاسداران مورد حمله قرار گرفت.

۱- خارک، جزیره‌ای دارای اهمیت اقتصادی و ژئوپلیتیک با اسکان شهری و در ۳۸ کیلومتری ساحل ایران (بندر گناوه) در خلیج فارس از توابع استان بوشهر قرار دارد و دارای هشت کیلومتر طول (شمال- جنوب) و چهار کیلومتر عرض است. جزیره خارک در زمان جنگ پایگاه راهبردی صدور نفت ایران بود و حدود ۹۴ درصد نفت خام ایران از طریق آن صادر می‌شد. جزیره خارک در طول دوران دفاع مقدس بیش از ۲ هزار و ۸۰۰ نوبت بمباران شد. این جزیره اولین بار در روز ۲ مهرماه سال ۱۳۵۹ و آخرین بار در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۷ مورد حمله واقع شد.

۲- نیروی دریایی ارتش در دوران دفاع مقدس عملیات‌های مختلفی انجام داد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، عملیات «اشکان» بود. این عملیات در روز نهم آبان ماه سال ۵۹ به فرماندهی قراگاه رزمی ۴۲۱ نیروی دریایی ارتش که در بوشهر مستقر بود، اجرا شد.

۳- امیر دریادار دوم «علی اکبر اخگر» در سال‌های نخست جنگ تحمیلی فرمانده ناوچه «جوشن» بود. او سپس مسئولیت‌های مختلفی در نیروی دریایی ارتش برعهده گرفت و در عملیات‌های اسکورت کشتی‌های تجاری و نفتکش‌ها نقش آفرین شد. مهم‌ترین مسئولیت‌های وی در دوران دفاع مقدس جانمایی و سرپرستی منطقه دوم نیروی دریایی ارتش در بوشهر بود. وی سرانجام در سال ۱۳۸۱ بازنشسته شد، اما هم‌چنان در کنار دریادان نیروی دریایی حضور دارد و به پژوهش و روایت درباره نقش نیروی دریایی ارتش در دفاع مقدس و رشادت‌های دریادار شهید محمدابراهیم همتی می‌پردازد. ۴- دریادار عبدالله معنوی فرماندهی ناوچه گردونه را در عملیات اشکان به عهده داشت.

دیگر ناوچه‌ها را نیز برعهده داشتیم. یک فروند بالگرد از یگان هوادریا نیز به پشتیبانی از ما پرداخت. ما حدود ساعت ۱۲ نیمه شب نهم آن‌بار رعایت مسائل حفاظتی و الکترونیکی از بوشهر به سوی اهداف از پیش تعیین شده حرکت کردیم. قرار بود ناوچه جوشن پایانه نفتی الامیه را هدف قرار دهد، ناوچه گردونه به پایانه نفتی البکر حمله کند و ناوچه پیکان به دفاع از منطقه و پدافند هوایی در برابر حملات احتمالی جنگنده‌های دشمن بپردازد. حدود ساعت شش و نیم صبح در منطقه مستقر شدیم و سپس به سکوها حمله کردیم.»

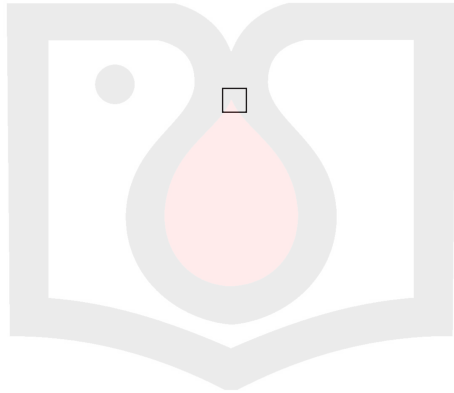
دریادار دوم عبدالله معنوی رودسری (دوست و هم‌رزم): «عملیات را با حمله توپخانه‌ای آغاز کردیم. ضرباتی به در و پنجره‌های آن اسکله‌ها وارد شد، اما به دلیل این‌که پایه‌های مستحکم و قوی داشتند، آسیب جدی ندیدند. من و یک ناوچه دیگر در خط مقدم بودیم و همتی باید به مقابله با حملات هوایی دشمن می‌پرداخت.»

امیر دریادار دوم علی اکبر اخگر (فرمانده ناوچه جوشن): «رادارهای دشمن متوجه حضور ما شد و یکی از جنگنده‌هایش که میگ ۲۳ بود را به سوی ما روانه کرد.»

دریادار دوم عبدالله معنوی رودسری (دوست و هم‌رزم): «همتی بی‌درنگ با توپ ضد‌هوایی به سوی میگ عراقی شلیک کرد که جنگنده آتش گرفت. میزان آتش آن به قدری بود که من در ناوچه حرارتش را احساس کردم. جنگنده عراقی هم کمی آن طرف‌تر سقوط کرد.»

امیر دریادار دوم علی اکبر اخگر (فرمانده ناوچه جوشن): «ناوچه پیکان پس

از موفقیت در پدافند هوایی همراه با ما وارد حمله شد و به سوی اسکله البکر یورش برد. در نهایت عملیات با رسیدن به بخشی از اهداف آن پایان یافت و به پایانه‌های نفتی الامیه و البکر خساراتی وارد آمد. صادرات نفت عراق از آن پایانه‌ها قطع شد و در چرخه اقتصادی آن کشور اختلالی به وجود آمد. عملیات اشکان پیش از ساعت هشت صبح روز دهم آبان با مانور جنگنده‌های نیروی هوایی ارتش به پایان رسید و هر سه ناو به بندر بوشهر بازگشتیم.»



نتنرنتناهد

روایت هشتم: عملیات شهید صفری

با وجود شلیک حدود صد گلوله توپ ۱۷۶ م. به اسکله‌های البکر و الامیه هنوز صادرات نفت از این دو پایانه ادامه داشت و طرح آسیب زدن به این دو پایانه در دستور کار نیروی دریایی بود. ابتدا قرار شد با فاصله کمی از عملیات اشکان، «یگان عملیات ویژه تکاوران نیروی دریایی» با غواصی، مهمات و مواد منفجره را به اسکله‌ها برسانند و آن‌ها را منفجر کنند. این یگان تا ۴ آبان ۵۹ روز سقوط خرمشهر در شهر بودند، یک نفر از اعضای این یگان شهید و ۵ نفر دیگر مجروح شده بودند. جریان آب در نزدیکی اسکله‌ها به دلیل تلاقی خور عبدالله، خور موسی و اروندرود سنگین بود، با بررسی بیشتر، طرح عملیات تغییر کرد و در نهایت پس از اجرایی نشدن طرح اولیه باز هم قرعه به نام «پیکان» افتاد.

دریادار دوم عبدالله معنوی رودسری (دوست و هم‌رزم): «عدم موفقیت کامل عملیات اشکان موجب شد تا عملیات دیگری با عنوان شهید صفری^۱ و با بهره‌گیری از تکاوران نیروی دریایی طراحی و اجرا شود. این بار قرار شد، تکاوران روی اسکله‌ها بروند و مواد منفجره را جای‌گذاری کنند.»

ناخدا دوم سعید کیوان شکوهی^۲ (هم‌رزم): «انواع طرح‌ها مطرح شد؛ اول

۱- عملیات «شهید صفری» دومین عملیات دریایی ایران در دوران دفاع مقدس بود. این عملیات چون با مشارکت تکاوران نیروی دریایی اجرا شد، به نام شهید «جواد صفری» اولین شهید تکاور نیروی دریایی در دوران دفاع مقدس که مهر ماه ۵۹ در دفاع از شهر خرمشهر به شهادت رسید، نامگذاری شد. بنابراین ۲۷ تکاور سازماندهی شدند تا با حضور بر روی پایانه‌های نفتی الامیه و البکر، مواد منفجره جای‌گذاری و خسارت بیشتری به عراق وارد کنند. این عملیات در روز چهاردهم آبان ۵۹ آغاز شد.

۲- ناخدا دوم بازنشسته «سعید کیوان شکوهی» متولد سال ۱۳۲۶ است. او در سال ۱۳۴۹ وارد نیروی دریایی ارتش شد. دوره‌های آموزشی خود را در کشورهای انگلیس و آمریکا گذراند و با آغاز جنگ تحمیلی به دریا اعزام شد. کیوان شکوهی در دوران جنگ مسئولیت‌های مختلفی در واحدهای عملیاتی نیروی دریایی ارتش برعهده داشت. وی سال ۱۳۶۹ رسماً بازنشسته شد.

فکر کردیم که با موشک، دژهای البکر و الامیه عراق را بزنیم، ولی این دژهای فولادی آن قدر وسیع و سنگین بودند که موشک‌های ما در مقابل آن‌ها مانند خلال دندان می‌ماندند. بعد فکر کردیم از قایق‌های هدایت‌شونده استفاده کنیم؛ روی آن‌ها مواد منفجره گذاشته، به طرف دژها هدایت و در زیر آن‌ها منفجر کنیم. این طرح هم به دلیل این‌که فاصله کنترل‌کننده قایق بیشتر از چند کیلومتر نمی‌توانست باشد، عملی نشد. تا این‌که متوجه شدیم در داخل تکاوران ما یگانی به نام «اس بی اس»^۱ وجود دارد. روان‌شاد ناویان سوم وقت «رحمان الفتی»^۲ وارد صحنه شد.

عبدالله هدایتی (عضو یگان عملیات ویژه): «چند ماهی از جنگ تحمیلی می‌گذشت و ما در شهرهای آبادان و خرمشهر مستقر بودیم. یک روز توسط فرمانده یگان عملیات ویژه از خط مقدم جبهه به پشت جبهه (بندر ماهشهر) فراخوانده شدیم. بدون اینکه از مقصد و هدف این احضار آگاه باشیم. ما را به منطقه دوم دریایی بوشهر اعزام کردند و پس از چند روز ما را به اتاق جنگ منطقه بردند. در این محل تمامی کروکی‌ها و عکس‌هایی که از یک منطقه ناآشنا در آب‌های عراق گرفته

۱- اس بی اس (Special Boat Service) مخفف سرویس دریایی ویژه واحد نیروهای ویژه ارتش بریتانیا است که در سال ۱۹۴۰ میلادی تشکیل شد. اس بی اس به عنوان یکی از الگوهای نیروهای ویژه برای سایر کشورها تلقی می‌شود.

۲- ناخدا یکم رحمان الفتی، در ۱۹ تیرماه ۱۳۲۷ در «کرمانشاه» چشم به جهان گشود و پس از عضویت در نیروی دریایی دوره‌های نظامی خود را در ایران و انگلستان تحت نظر نیروهای ویژه تکاوران دریایی سلطنتی با موفقیت به پایان رسانده بود. او در زمان یورش عراق به ایران، در پایگاه دریایی بوشهر خدمت می‌کرد. وی یکی از افسران نابغه نیروی دریایی ایران در جنگ بود که ابتکار و برنامه‌ریزی او عملیات تکاوری پیروزمند مرارید و تسخیر و نابودی سکوهای نفتی البکر و الامیه عراق را بر عهده داشت. ناخدا الفتی روز سوم شهریورماه ۱۳۸۹ درگذشت.

شده بود را به ما نشان دادند. ما به زودی متوجه شدیم که عکس‌های به نمایش درآمده، مربوط به اسکله‌های نفتی البکر و الامیه عراق است. بعضی از نقاط اسکله بر اثر بمباران تیزپروازان نیروی هوایی و ناوگان نیروی دریایی منهدم و حفره‌های بزرگ در آن ایجاد شده بود که عبور از آن نقاط در شب، خطر سقوط به دریا را به همراه داشت.»

محمد ویژه‌نواز (عضوگردان تکاوران دریایی): «هنوز دستور عملیاتی صادر نشده بود. هماهنگی‌های عملیاتی پرسنل عملیات ویژه توسط رحمان الفتی، اسماعیل بابایی و طاهر فیوضی با اتاق جنگ بوشهر که واحد رزمی ۴۲۱ بود، انجام می‌شد. ما ورزش می‌کردیم و سعی می‌کردیم بدن مان روی فرم باشد و آمادگی جسمانی داشته باشیم.»

ناخدا دوم سعید کیوان شکوهی (هم‌رزم): «از این جا به بعد ما نیروی متخصص داشتیم، مواد منفجره لازم را هم داشتیم، حال بایستی راهی پیدا می‌کردیم که چگونه این مواد منفجره را به دژها ببریم. چگونه دژها را اشغال کنیم و چطور آن‌ها را منفجر کنیم. مرتباً جلسه‌هایی داشتیم، بررسی می‌کردیم و راهکار پیشنهاد می‌دادیم. طراح این عملیات مجموعه‌ای از یگان عملیات ویژه در نیروی رزمی ۴۲۱، عملیات ۴۲۱، فرمانده نیروی رزمی ۴۲۱، جانشین فرماندهی ۴۲۱ و یگان اطلاعات بودند. کار ستادی بود، یعنی خرد جمعی نیروی دریایی در طراحی این

۱- «محمد ویژه‌نواز» متولد سال ۱۳۳۸ در بندرانزلی است. او دوره آموزش تکاوری را در منجیل گذراند و در سال ۱۳۵۹ به همراه گردان تکاوران دریایی به فرماندهی ناخدا صمدی در مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر در مقابل ارتش بعث عراق نقش آفرینی کرد. او و هم‌زمانش جزو آخرین نفراتی بودند که از خرمشهر خارج شدند. ویژه‌نواز سپس در عملیات شهید صفری حضور یافت. وی که دوره‌های متعدد آموزشی چتربازی، غواصی، تخریب و... را گذرانده بود، سال‌ها در «مرکز آموزشی حسن رود» به عنوان مربی آموزش خدمت می‌کرد. ویژه‌نواز هم چنین یکی از قهرمانان قایقرانی کشور است.

عملیات شرکت داشت. من هم به عنوان افسر هماهنگ‌کننده طرح عملیات شهید صفری انتخاب شدم و رحمان الفتی افراد اجراکننده طرح را انتخاب کرد. در مرحله اول، هر روزه گفت‌وگوهایی انجام و راهکارهایی ارائه می‌شد.»

محمد ویژه‌نواز (عضوگردان تکاوران دریایی): «یکی دو روز که از آمدن الفتی گذشت، دستور عملیاتی را برایمان تشریح کرد و نفرات و وظیفه ما را مشخص کرد. همان جا به ما گفت که اسم عملیات «شهید جواد صفری» است؛ همیشه به فکر جواد بودم و یادش همیشه با ما بود. آن جا هم که اسمش را شنیدم به یادش افتادم. از آن روز به بعد، بدون این‌که از پایگاه دریایی بوشهر خارج شویم، عملیات مان را یک هفته در «یگان عملیات ویژه» تمرین کردیم؛ به صورت لفظی صحبت می‌کردیم که براساس دستور عملیاتی که آمده چه کار باید کنیم. مثلاً می‌گفتیم مواد منفجره را باید به این صورت جاسازی کنیم. این اطلاعات را هم به ما دادند که فاصله اسکله از آبادان تا خرمشهر چقدر است و اگر ناوچه‌های دشمن از خور عبدالله آمد، چه کسانی درگیر شوند تا بقیه نفرات بتوانند سریع مواد منفجره را جاسازی کنند.»

ناخدا دوم سعید کیوان شکوهی (هم‌رزم): «مرحله دوم، انتخاب وسیله ترابری برای رفتن به منطقه بود. بحث در مورد انتقال از بوشهر به دژها بالا گرفته بود. پیشنهاد من این بود که با استفاده از یکی از یدکش‌های قوی موجود در سطح نیروی دریایی یا حتی قرض گرفتن از شرکت نفت، این کار را انجام دهیم، ولی ناخدا «نوبین شعار» جانشین نیروی رزمی ۴۲۱

یک واحد ماهی‌گیری به نام‌های لاوان ۱، ۲، ۳ و ۴ را پیشنهاد کرد. من هم برای این که عملیات طولانی نشود، خیلی روی پیشنهادم اصرار نکرده و قبول کردم. مقصد و هدف رادژهای البکر و الامیه و زمان را شب انتخاب کردیم که تاریکی مطلق است و قدرت دید محدود و ضعیف است. این تاریکی مطلق که اصطلاحاً «ظلمات» گفته می‌شود، زمانی است که ماه در آسمان نیست، دریا به طور کامل تاریک است و با چشم نمی‌توانید چیزی را ببینید. هر لحظه آماده شروع عملیات بودیم ولی تا تدارکات را چک کردیم، همه جوانب را سنجیدیم و از نبود افرادی که در پایگاه نفوذ کرده بودند مطمئن شدیم، مقداری زمان برد. مقدار مهماتی که برای این عملیات لازم بود و محاسبات مواد منفجره توسط روان شاد الفتی و تیم تکاوران انجام شد. و مواد منفجره به قایق ماهی‌گیری منتقل شد. حدود ۲۰ نفر از تکاوران زبده یگان ویژه اس‌بی‌اس را هم در اختیار داشتیم.»

محمد ویژه‌نواز (عضوگردان تکاوران دریایی): «قبل از حرکت ما را برای نوشتن وصیت‌نامه بردند. کسانی که متاهل بودند می‌نوشتند که اگر چیزی از آن‌ها ماند، به خانواده‌شان برسد. من چیز خاصی نداشتم، ولی نوشتم هر چیزی دارم به پدر و مادرم برسد و خطاب به آن‌ها نوشتم به هر حال جنگ است و وظیفه دارم در راه کشورم جانفشانی کنم و اگر کشته هم شوم، در راه وطنم بوده و برایم افتخار است. بعد از نوشتن، وصیت‌نامه را تحویل دادیم.»

عبدالله هدایتی (عضو یگان عملیات ویژه): «پس از صدور دستور عملیاتی، از اعضای تیم هیچ‌کس حق خروج از ساختمان اتاق

جنگ رانداشت تا اینکه پس از بارگیری و سوار شدن بایک فروند یدککش به سوی شمال خلیج فارس (اروند) حرکت کردیم. محمد ویژه‌نواز (عضوگردان تکاوران دریایی): «تعدادمان ۲۴ نفر بود؛ دوازده نفر از بچه‌های «اس بی اس» بودیم و از دوازده نفر بچه‌های گردان تکاوران هم به عنوان تفنگدار دریایی برای پاک‌سازی کمک گرفته شد. نوع تجهیزات مان را مشخص کردند و تمام تجهیزات لازم برای تخریب اسکله را در اختیارمان قرار دادند. مقدار تجهیزات پنج هزار پوند تی ان تی بود که ۲۵۰۰ پوند تی ان تی برای هر اسکله در نظر گرفته بودند. حدود پنجاه حلب بیست لیتری بنزین سوپر و تعدادی نارنجک آتش‌زا همراه داشتیم تا شعاع تخریب آتش آن‌جا را زیاد کنیم. حتی سلاح و دستگاه‌های تاکتیکی غواصی هم داشتیم. حرکت مان توسط یدککش بود که شرکت نفت در اختیار ارتش قرار داده بود. یدککش را به صورت قایق ماهی‌گیری درست کردیم و وسط‌اش تور ماهی‌گیری گذاشتیم. حتی لباس نظامی هم تنمان نبود و عین ماهی‌گیرها بودیم تا چنانچه شناسایی شدیم، فکر کنند، کشتی ماهی‌گیری است. با پشتیبانی ناوچه‌های پیکان و جوشن بایدککش از کنار کانال حرکت کردیم.»

عبدالله هدایتی (عضو یگان عملیات ویژه): «در طول مسیر توسط فرمانده اعلام شد هر پنج پوند سی فور را تبدیل به یک سی فور ۲/۲۵ کیلوگرمی نماییم. ما هم بلافاصله از دستور تبعیت کردیم و تمام ۲۵۰۰ پوند را به همین صورت آماده کرده و داخل کوله پشتی‌های بزرگ گذاشته و در پاشنه یدککش مهار کردیم.»

محمد ویژه نواز (عضوگردان تکاوران دریایی): «من یک قایق جیمینی (قایق بادی) از آقای خلیلی که از پرسنل مهنای بندرگاه کارخانجات بود، تحویل گرفته بودم که بسته بودیمش پشت یدک کش تا چنانچه نتوانستیم با یدک کش به اسکله برسیم، بتوانیم تی ان تی ها را داخل جیمینی بگذاریم و با شنا و غواصی وارد اسکله شویم و آن ها را با خودمان داخل اسکله ببریم؛ تجهیزات غواصی را هم با خودمان برده بودیم.»

عبدالله هدایتی (عضو یگان عملیات ویژه): «بعد از چند ساعت به سکوی نفتی نوروز رسیدیم و پس از صرف شام رأس ساعت ۱۲ شب به سوی اروند و هدف پیش بینی شده حرکت کردیم؛ در تمام طول مسیر، تاریکی مطلق حکم فرما بود و فقط صفحه رادار و قطب نما بود که به وسیله نور سبز خوانده می شد. نفس ها در سینه حبس شده بود، به مأموریت خودمان و به خطراتی که ممکن بود گریبان گیرمان شود فکر می کردیم که ناگهان فرمانده اعلام کرد، ۵۰۰ متر به اسکله مانده است. در این فاصله، شهری بزرگ و خاموش در دریا در جلوی چشمانمان مشاهده کردیم.»

محمد ویژه نواز (عضوگردان تکاوران دریایی): «منطقه عملیات قبلاً توسط ناوچه پیکان در عملیات اشکان، شناسایی شده بود؛ به ما گفته بودند که تعدادی از ناوهای ما در عملیات قبلی از دور اسکله ها را با توپ زده اند. هواپیماهای ما هم چند جای اسکله را هدف قرار داده اند. یدک کش دائم با ناوچه پیکان در تماس بود. ناوچه پیکان به ما روحیه می داد و می گفت خیالتان راحت باشد، هر جا دشمن را در رادار ببینیم هدف ها را می زنیم، شما بروید کارتتان را انجام دهید.»

عبدالله هدایتی (عضویگان عملیات ویژه): «یدككش آرام آرام به اسکله نزدیک و نزدیک تر می شد. ناخدای یدككش به خوبی از وضعیت اسکله آگاهی نداشت و در نتیجه نمی دانست کجا باید پهلو بگیرد و این باعث شد که در میان پل های اسکله گیر کند، آب هم در حال مد بود و این باعث می شد که شناور نتواند خود را از پل ها رها کند. خدایا چه سرنوشتی برای ما مقدر شده بود؟ ۵۰۰۰ پوند مواد منفجره در داخل یدككش بود و اگر يك نارنجك، تنها يك نارنجك به داخل یدككش انداخته می شد چه اتفاق هولناکی می افتاد. یدككش کاملاً گیر افتاده بود و ما از پایین به بالا نگاه می کردیم و منتظر بودیم که از سوی دشمن چه عکس العملی بروز خواهد کرد.»

ناخدا دوم سعید کیوان شکوهی (هم رزم): «نه راه پس داشتیم نه راه پیش. مانده بودیم چه کنیم! نگران بودیم که دشمن بیدار و متوجه حضور ما شود و عکس العمل نشان دهد. بالاخره با درایتی که فرمانده یدككش لاوان از خودش نشان داد، توانستیم خودمان را نجات دهیم و بیرون بیاییم.»

عبدالله هدایتی (عضویگان عملیات ویژه): «ناخدا با روشن کردن دو موتور یدككش و شکستن رادار و دکل های یدككش خود را از اسکله جدا کرد.»

ناخدا دوم سعید کیوان شکوهی (هم رزم): «نقطه دیگری را برای نزدیک شدن به سکوا انتخاب کردیم، اما باز هم نتوانستیم نزدیک شویم، شرایط به شکلی بود که مدتی در آن اطراف می چرخیدیم.»

محمد ویژه نواز (عضوگردان تکاوران دریایی): «باد شدیدی وزید و دریا طوفانی شد. اتاق عملیات بوشهر دائم با فرمانده ما در تماس بود.

سروانی (ناخدا کیوان شکوهی) که با ما بود، گفت: «با این وضعیت نمی‌توانیم مواد منفجره را خالی کنیم. باید عقب‌نشینی کنیم.» ناخدا دوم سعید کیوان شکوهی (هم‌رزم): «هر لحظه احتمال داشت که دشمن متوجه حضور ما بشود. من به عنوان هماهنگ‌کننده طرح در ارتباط با اجرا یا خاتمه این عملیات مسئولیت داشتم. بنابراین تصمیم گرفتم که برگردیم ولی نه به بوشهر؛ به یک نقطه ملاقاتی در دریا که از پیش تعیین شده بود، رفتیم.»

احمد شمس علوی (عضویگان عملیات ویژه): «هنگام خروج از زیر اسکله، رادارها و دکل‌های ارتباطی و مخابراتی شناور ضربه دیده و از کار افتاده بود. به ناچار بدون هیچ وسیله ارتباطی حرکت کردیم و به سوی سکوی نوروز رفتیم. آن شب ناوچه پیکان به فرماندهی ناخدا همتی، مأموریت گشت و شناسایی در دریا را داشت. آن‌ها وقتی دیده بودند که یک شناور از سوی اسکله‌های عراق به سوی ایران حرکت می‌کند و امکان برقراری ارتباط با او هم نیست، تصور کرده بودند که شناور عراقی است و تصمیم گرفته بودند شناور را هدف قرار دهند. پرسنل ناوچه پیکان، موشک‌هایشان را برای شلیک آماده کردند. ما تکاورها یک بی‌سیم واکی تاکی داشتیم که به سختی می‌شد با دیگران تماس برقرار کرد. در آخرین لحظات بی‌سیم فعال شد و توانستیم به ناوچه پیکان اطلاع بدهیم که خودی و در حال حرکت به سوی سکوی نوروز هستیم.»

۱- ناوروان یازنشته «احمد شمس علوی» سال ۱۳۵۲ وارد نیروی دریایی شد و پس از گذراندن دوره‌های مقدماتی به منجیل رفت تا دوره کلاه‌سبزی نیروی دریایی ارتش را بگذراند. او سپس در سال ۱۳۵۴ به بندر بوشهر رفت و به عنوان تکاور دریایی آغاز به کار کرد. او در عملیات‌های شهید صفری و مروارید شرکت داشت.

ناخدا دوم سعید کیوان شکوهی (هم رزم): «ناوچه پیکان که در دریا بود، صحبت های ما را شنید. نیروی رزمی یک تصمیم مدبرانه و به موقع گرفت. گفت شما فعلاً در همان نقطه ملاقات در دریا بمانید و به ناوچه پیکان هم دستور داد که به آن نقطه بیاید.»

احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «ما به سکوی نفتی نوروز رفتیم. ناوچه پیکان هم به آن جا آمد. من اولین بار ناخدا همتی را در آن جا دیدم. او به ما گفت: «خیلی شانس آوردید. انگشت مان برای شلیک روی ماشه بود.» خطر از بیخ گوش مان گذشت.»

ناخدا دوم سعید کیوان شکوهی (هم رزم): «هم زمان جانشین فرماندهی نیروی رزمی ۴۲۱، «ناخدا نوین شعار» هم با بالگرد به آن نقطه آمد. یک جلسه رزمی روی ناوچه پیکان در وسط دریا تشکیل دادیم. ناخدا همتی فرمانده ناوچه پیکان در این گفتگوها شرکت داشت. وقتی که راهکارهای مختلف بررسی شد، همتی برای لحظاتی ما را ترک کرد. این طور که باقیمانده پرسنل ناوچه پیکان می گفتند، وقتی او از جلسه خارج می شود، پرسنل اش را جمع می کند و به آن ها می گوید: «داوطلب شده ام تا به عملیاتی برویم که ممکن است برگشتی در آن نباشد، اگر حتی یک نفر از شما مخالف باشد این کار را انجام نمی دهم ولی اگر همه موافق باشند به آن ها پیشنهاد می کنم که پیکان این کار را انجام می دهد.»»

ناوسروان مجتبی مسیح (از پرسنل رادار ناوچه پیکان): «ناخدا همتی پرسنل را فراخواند و گفت: «آیا موافق هستید خودمان مواد منفجره و سوخت به

اسکله‌ها برسانیم؟» کار خطرناکی بود، چرا که اگر یک گلوله کوچک به ناوچه برخورد می‌کرد، در آتش می‌سوختیم و غرق می‌شدیم. اما شهید همتی و پرسنل با شجاعت پذیرفتند که این مأموریت را انجام بدهیم. «ناخدا دوم سعید کیوان شکوهی (هم‌رزم): «البته ضرورتی نداشت که فرمانده با کسی مشورت کند ولی این خصوصیت خاص ناخدا همتی بود که هیچ وقت خطر را از پرسنل اش مخفی نمی‌کرد. وقتی همتی برگشت ما هم چنان در شک و تردید بودیم که بالاخره چه کنیم؟ همتی گفت: «من با ناوچه، تکاوران و مهمات را به دژ منتقل می‌کنم.» وقتی که این را شنیدیم انگار دنیا را به ما دادند.»

احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «ناوچه مأموریت خاص و تعریف شده‌ای دارد و انتقال نیروهای تکاور به اسکله‌ها مأموریت غیرمتعارفی برای یک ناوچه به حساب می‌آید، اما پرسنل ناوچه پیکان همگی استقبال کردند. آن‌ها بی‌نظیر بودند. من پس از آن، پرسنلی به یکدستی و همدلی کارکنان ناوچه پیکان ندیدم.»

ناخدا دوم سعید کیوان شکوهی (هم‌رزم): «چند لحظه پیش با خودم می‌گفتم که طرح پیش‌بینی شده به دلیل انتخاب واحد نامناسب با شکست مواجه شد، دلم نمی‌خواست که این عملیات ناقص بماند و باز بی‌نتیجه برگردیم. فکر می‌کردم که این باعث می‌شود جسارت مان را از دست بدهیم و نتوانیم فعالیت‌های بعدی را انجام دهیم، این بود که ما بلافاصله مواد و تکاوران را به ناوچه منتقل کردیم. ناوچه پیکان با قدرت بالای موتورها به اضافه توانایی و مهارت ناخدا همتی که

می توانست سانتی متری ناوچه را جابجا کند و با جسارتی که همه ما پیدا کرده بودیم، وارد صحنه شد.

سید هادی تراهی (عضو یگان عملیات ویژه): «ناخدا همتی و ناوچه پیکان داوطلبانه در عملیات شهید صفری مشارکت کردند. ما تکاورها در دو گروه به فرماندهی رحمان الفتی تقسیم شده بودیم که یک گروه مامور به اجرای عملیات بر روی اسکله البکر بود و گروه دیگر باید در اسکله الامیه عملیات انجام می داد. تجهیزات و مهماتی را که از آن شناور ماهیگیری پیاده کرده بودیم، سوار بر ناوچه پیکان کردیم و با رعایت اصل غافلگیری راهی دریا شدیم.»

عبدالله هدایتی (عضو یگان عملیات ویژه): «لحظه موعود فرارسید؛ در تاریکی مطلق حرکت کردیم و ناوچه در يك ضلع مناسب پهلو گرفت.»

احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «برنامه ریزی شده بود قبل از پهلوگیری، تعدادی از تکاوران با قایق های کانو (کایاک) به سوی اسکله ها بروند و سرپل گیری کنند، سپس ناوچه پهلو بگیرد. اما دریا متلاطم بود و تکاوران نمی توانستند با قایق های کانو به اسکله ها برسند. ناخدا همتی در بلندگوی ناوچه اعلام کرد: «دریا متلاطم است. نیاز نیست تکاوران با قایق کانو به سوی اسکله ها بروند. خودم بدون نیاز به سرپل گیری پهلو می گیرم.» او این راهم گفت که «خون مار ننگین تر از دیگران نیست.» ناخدا همتی با مهارت خاصی سینه

ناوچه را به سکوی البکر چسباند و ما خیلی سریع همراه با مهمات و تجهیزات روی اسکله رفتیم. ناوچه جدا شد و به سوی اسکله الامیه رفت تا گروه دوم تکاوران را پیاده کند.»

عبدالله هدایتی (عضو یگان عملیات ویژه): «افراد تجسس پیاده شدند و طی يك تقسیم کار، بقیه نفرات مواد منفجره را از ناوچه به اسکله البکر تخلیه کردند تا کار تخلیه زود تمام شود و ناوچه هرچه سریع‌تر از محل دور شود. با تیم تجسس باید ۱۲ نفر به همراه ۱۵۰۰ پوند مواد منفجره در اسکله پیاده می‌شدیم. بنده که جزو تیم تجسس بودم با فرمانده به تجسس و پاک‌سازی اسکله پرداختیم. جالب است بدانید در همان شب اول افراد موجود در روی اسکله که اکثراً غیرنظامی بودند به وسیله شناورهای خودشان فرار را برقرار ترجیح داده بودند و به نوعی البکر خالی از افراد دشمن بود. پاک‌سازی و پیاده شدن حدود ۴۵ دقیقه طول کشید؛ ناوچه پیکان جهت پیاده کردن مابقی نفرات به سوی اسکله الامیه حرکت کرد. الامیه در پنج مایلی شمالی البکر و نزدیک به ساحل بود. آن شب تمام ۱۲ نفر با هوشیاری کامل در اطراف اسکله بیدار ماندیم و هرکس از مواضع خود محافظت می‌کرد.»

محمد ویژه‌نواز (عضو گردان تکاوران دریایی): «پیاده شدن ما حدود هفت هشت دقیقه طول کشید؛ من جزو دوازده نفر مأموریت تخریب اسکله الامیه بودم. تی‌ان‌تی‌ها را داخل کوله‌پشتی‌های تکاوری روی عرشه چیده بودیم و رویش هم تور کشیده بودیم که چنانچه موج زد، پرتشان نکند. قایق جمینی را به ناوچه پیکان بسته بودیم و داخل

آب به صورت یدک همراه مان می کشیدیم. در تاریکی شب فقط تأسیسات جلوی اسکله را می دیدیم که یک ساختمان پنج طبقه بود. قرار بود رحمان الفتی فرمانده عملیات و محمود امیدیان^۱ در اسکله الایمه برای شناسایی پیاده تا مطمئن شوند کسی در اسکله نیست. این ها که پیاده شدند، ما داخل ناوچه کنار پایه های اسکله ماندیم.»

ناوسروان مجتبی مسیح (از پرسنل رادار ناوچه پیکان): «مشغول تخلیه مواد منفجره و سوخت بودیم که در رادار دیدم، دو ناوچه عراقی از خور عبدالله بیرون آمده و در حال حرکت به سوی ما هستند. شهید همتی را مطلع کردم.»

محمد ویژه نواز (عضوگردان تکاوران دریایی): «سه چهار دقیقه بعد از رفتن الفتی و امیدیان، همتی فرمانده ناوچه پیکان روی عرشه آمد و گفت: «در رادار دو تا هدف می آید به طرفم. من مجبورم درگیر شوم، فرصت نمی شود صبر کنیم، شما سریع تی ان تی ها را روی اسکله خالی کنید.»

گفتم: «جناب همتی، تا این دو نفر که رفتند شناسایی نیابند و به ما نگویند ما نمی توانیم مواد منفجره را روی اسکله خالی کنیم.»

گفت: «نه، نمی توانم منتظر بمانم. احتمال درگیر شدن با این ناوچه ها هست. قبل از این که بروم تو بُرد موشک شان باید آن ها را بزنم.»

۱- محمود امیدیان نیز از تکاوران «اس بی اس» نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی بود که در عملیات شکست حصر آبادان از ناحیه مجسمه مورد اصابت ترکش خمپاره واقع شد. وی پس از تحمل ۳۰ سال درد و رنج ناشی از جراحات جنگی در سحرگاه جمعه ششم ماه رمضان سال ۱۳۹۰ به یاران شهیدش پیوست.

سید هادی تراهی (عضویگان عملیات ویژه): «ناخدا همتی گفت: «باتوجه به میزان مهماتی که در ناوچه وجود دارد، این شناور به مانند بمبی است که اگر گلوله‌ای به آن برخورد کند، منفجر خواهد شد. باید هرچه سریعتر و در کمتر از ده دقیقه تجهیزات و مهمات را روی اسکله پیاده کنید تا ما به نبرد با دشمن برویم.» به دستور ایشان عمل کردیم و با تمام توان مشغول پیاده کردن مهمات شدیم.»

محمد ویژه‌نواز (عضوگردان تکاوران دریایی): «یک نردبان آهنی زنگ‌زده آن جا بود. من و قلی پور سریع نردبان را گرفتیم و بالا رفتیم. یک شلنگ آتش‌نشانی دیدم. آن را پایین انداختم و بچه‌ها سریع تی‌ان‌تی‌های داخل کوله‌پشتی را به شلنگ بستند و بالا کشیدند. ما هم هم‌زمان بنزین‌ها را بالا کشیدیم. بچه‌ها همه وسایل‌شان را بالا کشیدند و تمام تجهیزات را روی اسکله ریختیم. ساعت ۳ نیمه‌شب بود و دیگر نفهمیدم جمینی چه شد و کجا رفت. ناوچه پیکان جدا شد و رفت. ما در تاریکی ماندیم و نگران بودیم الفتی و امیدیان که برای شناسایی رفته بودند، وقتی برگشتند ما را اشتباهی به جای دشمن هدف قرار ندهند.»

ناخدا دوم سعید کیوان شکوهی (هم‌رزم): «برای من دو راه وجود داشت؛ یا با تکاوران روی دژالامیه پیاده شوم یا این‌که روی ناوچه بمانم، چون تا آن زمان رزم واقعی و رزم سطحی در دریا را تجربه نکرده بودم و حالا پیکان می‌خواست با سه فروند ناوچه درگیر شود، ترجیح دادم روی پیکان بمانم. ناخدا همتی با این موضوع موافق بود، برای این‌که او همیشه در دریا با دشمن درگیر بود، وقتی که گزارش این درگیری‌ها را می‌داد به

خاطر جوانی و رقابت‌های شغلی، دیگران به او می‌گفتند که تو اغراق می‌کنی. حالا او می‌دید که شاهد از غیب رسیده و از خود نیروی رزمی کسی روی ناوچه می‌آید. بنابراین استقبال کرد که من روی ناوچه بمانم. ناوچه بعد از تخلیه تکاورها بلافاصله جدا شد و در حال جدا شدن من را همراه خود به اتاق عملیات برد. جایی که از آن جا توپخانه، موشک و تشکیلات و غیره کنترل می‌شد. ناخدا همتی برای من توضیح داد سه واحدی که روی رادار مشخص‌اند نیروهای دشمن هستند و دارند با سرعت به ما نزدیک می‌شوند و ادامه داد: «الان این ناوچه‌ها رو با توپخانه درگیر می‌کنم.» و بلافاصله به توپخانه ناوچه پیکان دستور شلیک داد. در این عملیات «منصور کوچانی» فرمانده دوم ناوچه بود و شهید «حسین حفیظی» فرماندهی توپخانه ناوچه را برعهده داشت. من در عملیات شهید صفری شاهد بودم که ناوچه پیکان در مرحله اول با توپخانه خودش به ناوچه شلیک کرد.»

محمد ویژه‌نواز (عضو گردان تکاوران دریایی): «یک مرتبه دیدیم گلوله‌هایی از ناوچه شلیک می‌شود؛ ناوچه پیکان با ناوچه عراقی درگیر شده بود. چیزی روشن شد و به صورت نورانی به هدفی خورد و منفجر گردید. پشتش گلوله‌های توپ ناوچه پیکان شلیک می‌شد. ما در آن تاریکی فقط تماشا می‌کردیم و همه‌اش دعا می‌کردیم: «خدایا، ناوچه پیکان بتواند ناوچه دشمن را بزند.» چون می‌دانستیم

۱- حسین حفیظی هفتم اسفند ۱۳۳۱، در تهران و در خانواده‌ای تحصیل کرده به دنیا آمد پدرش محمدعلی، پزشک بود. وی تا پایان دوره کارشناسی در رشته علوم و فنون نظامی درس خواند. ناوبان یکم حسین حفیظی فرماندهی توپخانه ناوچه پیکان روز هفتم آذر ۱۳۵۹ در جریان عملیات مرورید در خلیج فارس ابدی شد و پیکرش هیچ‌گاه بازنگشت.

که فقط با پیروزی ناوچه پیکان می‌توانیم از اسکله برگردیم.» ناخدا دوم سعید کیوان شکوهی (هم‌رزم): «شعله‌های آتش ناوچه عراقی در تاریکی مطلق چشم ما را روشن کرد و ما متوجه شدیم چه اتفاقی افتاده است. با آتش گرفتن یکی از ناوچه‌ها آن دو ناوچه دیگر فرار کردند. این موضوع خیلی مهم بود که سه فروند از آن‌ها با یک فروند از ما درگیر می‌شود، یک فروند که تیر می‌خورد آن دو فروند دیگر به جای این‌که نبرد را ادامه دهند، فرار را برقرار ترجیح می‌دهند. آن‌ها مسیرشان را عوض کردند، به سرعت به طرف خور عبدالله رفتند و از برد توپخانه پیکان خارج شدند. ناخدا همتی می‌خواست یکی دیگر از آن‌ها را با موشک بزند. وقتی آماده شلیک شدند، از او خواستم که فقط به اندازه‌ای به من فرصت بدهد که خودم را به روی پل باز برسانم و شلیک موشک را ببینم. این برای من تجربه خیلی مهمی تلقی می‌شد، چون برای اولین بار بود که شلیک موشک «هارپون»^۱ را به چشم خودم می‌دیدم.»

احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «ما تا آن زمان شلیک موشک ندیده بودیم. لحظاتی بعد یک موشک از سوی ناوچه پیکان شلیک شد. ابتدا تصور کردیم که پیکان هدف قرار گرفت، اما بعد فهمیدیم که موشک از سوی ما شلیک شده است. موشک ناوچه

۱- گونه‌ای موشک ضد کشتی با توانایی به‌کارگیری در همه شرایط جوی و رادار فراقب نگر است. این موشک کروژ از هدایت راداری فعال بهره می‌برد و قادر به پرواز در ارتفاع بسیار پایین است. ایران از اولین مشتریان خارجی این موشک بود که در سال ۱۹۷۴ در حالی‌که هنوز تولید آن شروع نشده بود، همراه با سفارش تولید قایق‌های موشک‌انداز کلاس کمان به فرانسه، سفارش خرید این موشک را هم به آمریکا داد. اما تا زمان وقوع انقلاب فقط ۹ تا ۱۴ فروند از این موشک به ایران تحویل شده بود که در جریان عملیات‌های ابتدایی جنگ از این موشک‌ها استفاده شد.

پیکان از بالای سکوی البکر عبور، به ناوچه اوزای عراقی اصابت کرد و آن ناوچه غرق شد.»

ناخدا دوم سعید کیوان شکوهی (هم رزم): «ناوچه دوم هم مورد اصابت قرار گرفت و روی صفحه رادار متوقف شد. ناوچه سوم دو پا داشت، دو پای دیگر هم قرض کرد؛ طوری فرار کرد که سرعت آن برای من حیرت آور بود، از ترسی که به جانش افتاده بود، فقط می رفت که سریع به ساحل برسد. کم مانده بود خودش را به گل بزند. پیکان هم کاری را که می بایست، انجام داده بود. می شد گفت دیگر موشکی نداشتیم که ناوچه سوم را با آن بزنیم و از برد توپخانه هم خارج شده بود، نگرانی هم از بابت عملیاتی در مورد آن ناوچه نداشتیم.»

سید هادی تراهی (عضو یگان عملیات ویژه): «ناوچه پیکان پس از این درگیری به دلیل این که مهماتش تمام شده بود و گویا تنها یک گلوله توپ برایش باقی مانده بود، به بندر بوشهر رفت تا گلوله های توپ و موشک دریافت کند و به سوی ما بازگردد.»

ناخدا همتی می توانست به اتاق عملیات نیروی رزمی بگوید که من تکاورها را رسانده ام و با عراقی ها نیز درگیر شده ام، اکنون نوبت ناوچه دیگری است تا به دریا برود، اما او با شجاعت و دلسوزی که داشت مجدد راهی دریا شد و به سوی ما آمد. جانفشانی و رشادت شهید همتی و کارکنان ناوچه پیکان در عملیات شهید صفری غیر قابل فراموشی و بسیار تحسین برانگیز است.»

محمد ویژه نواز (عضو گردان تکاوران دریایی): «هوا کم کم داشت روشن

می شد که الفتی و امیدیان برگشتند. الفتی گفت: «شما چرا بیرون آمدید؟ چی شده؟» برایش توضیح دادیم. گفت: «آماده شوید.» گروه پاک سازی سریع در اسکله مستقر شد. دوربین و بی سیم داشتند. ما هم که گروه تخریب بودیم روی اسکله ماندیم. مواد منفجره آماده بود. فرمانده گفت: «قبل از این که شما را تقسیم کنم، فعلاً هر کدام یک جای اسکله بمانید. از ناوچه پیکان بی سیم زدند و گفتند که شما خیالتان راحت باشد، ما دو هدف اوزا را زدیم، شما کارتان را انجام دهید. ما هم می رویم خور عبدالله را ببندیم. هر هدفی بیاید، آن را می زنیم. الفتی نفرات را برای پاک سازی کامل اسکله تقسیم کرد. ساختمان جلوی اسکله یک ساختمان پنج طبقه فایبرگلاس پیش ساخته بود. من، یونس مقدم، قلی پور و حسین محمدی این ساختمان را گشتیم. در حین جستجوی متوجه شدیم قسمت بالای آن جایگاه خارجی هایی بوده که برای عراق کار می کردند. در اتاق های پایین هم عراقی ها بودند. داخل تمام اتاق ها عکس صدام بود. قلی پور با چکش قاب ها را از دیوار می انداخت و می شکست. ساعت ۱۰ صبح به ما بی سیم زدند و گفتند: «دو هواپیمای عراقی به طرف اسکله می آید. زیر پایه ها مخفی شوید.» هواپیما به قدری پایین شیرجه رفت و از بغل اسکله رد شد که ما خلبان عراقی را دیدیم و می توانستیم به طرفش تیراندازی کنیم، ولی اجازه نداشتیم. جنگنده های ما سریع از بوشهر آمدند و هواپیماهای عراقی فرار کردند.

سید هادی تراهی (عضو یگان عملیات ویژه): «در آن روز اتفاقات سخت

و عجیبی بر ما گذشت. یک هواپیمای میگ دشمن بالای سر ما آمد و یک شناور دشمن نیز به ما نزدیک شد، اما خوشبختانه با مخفی کاری و استتاری که انجام دادیم، خطر از بیخ گوش مان گذشت و آن‌ها بدون این‌که اقدامی انجام بدهند، رفتند.»

محمد ویژه‌نواز (عضوگردان تکاوران دریایی): «من، الفتی و امیدیان قرار بود قسمت فنی و تعمیرات را تی‌ان‌تی‌گذاری کنیم. هدف ما تخریب تأسیسات روی اسکله بود. در مناطق مورد نظر مواد منفجره را جای‌گذاری و سیم کورتکس هم که زیر اسکله بود، به سیم مواد منفجره وصل کردیم. کنار مواد منفجره هم سه باک بنزین و دو عدد نارنجک آتش‌زا گذاشتیم تا شعاع تخریب بیشتر شود. همین‌طور که این کارها را می‌کردیم، مطمئن بودیم ناوچه پیکان و نیروی هوایی هوايمان را دارند. دیده‌بان‌های روی اسکله هم با دوربین نگاه می‌کردند و مراقب بودند. اسکله پُر از لوازم و تجهیزات بود. تا جایی که توانستیم وسایل موجود در اسکله را تخریب کردیم. به‌طور مثال یکی از تکاورها، لیفتراک‌ها را روشن کرد و داخل آب انداخت؛ پانزده شانزده تا لیفتراک داخل آب پرت کرد. مواد منفجره در سه مدار آماده به فتیله‌های زمانی بود؛ فتیله‌ها نیز به سیم‌های کورتکس وصل بودند. گروه البکری‌ها هم همین کارها را هم‌زمان با ما انجام داده بودند.»

عبدالله هدایتی (عضو یگان عملیات ویژه): «آخرین مراحل بازدید و پاک‌سازی از سکوها را انجام دادیم، قرار بود تا ساعت ۱۲ ظهر کار ما تمام شود و با ناوچه پیکان به طرف بوشهر حرکت کنیم. در چند

مایلی اسکله، ناوچه موشك اندازی گشت می زد، ما فکر می کردیم که این همان ناوچه پیکان است؛ اما این يك ناوچه اژدرافکن دشمن بود. تیم ما تمامی سکوهای نفتی را با مواد منفجره مسلح ساخته بود که در صورت لزوم و دستور فرمانده می توانستیم همه را يك جا منفجر کنیم. سه ساعت از ظهر می گذشت، از ناوچه پیکان اثری نبود. از گرسنگی بی طاقت شده بودیم، غذای دشمن موجود بود ولی از قبل به ما گفته بودند که نباید از غذای دشمن استفاده کنیم، زیرا ممکن بود آن را مسموم کرده باشند. بالگرد هوادریا برای ما اعزام شده بود که غذا بیاورد؛ اما غذاهای بسته بندی شده که به طرف ما پرتاب می شد داخل آب می افتاد و بلافاصله طعمه کوسه های گرسنه می شد. به فرمان رسید که می توانیم از جیره غذایی قایق های نجات خودمان استفاده کنیم. این کار را کردیم و مشکل گرسنگی مان برطرف شد. شب فرارسید، غنایم زیادی جمع آوری کرده بودیم. در قسمت جنوبی اسکله به صورت دفاع دور تا دور منتظر ناوچه پیکان بودیم و راه های ورودی اسکله را به وسیله تله های روشن شونده بسته بودیم تا اگر دشمن بخواهد به داخل سکوها بیاید ما متوجه شده و از خود دفاع کنیم. فرمانده با ما اتمام حجت کرده بود که اگر خدای ناکرده غافلگیر شدیم اجازه می دهیم که دشمن تا نزدیک ترین محل مواد منفجره کارگذاری شده بیاید آنگاه با منفجر ساختن اسکله ها، خودمان را نیز فدای کشور عزیزمان خواهیم کرد.»

ناخدا دوم سعید کیوان شکوهی (هم رزم): «پس از آنکه خرج گذاری انجام شد و مواد منفجره را در جاهای حساس بستند. پیکان به بوشهر

برگشت، تجدید مهمات کرد و مجدداً به دریا برگشت تا تعدادی از تکاوران را که دیگر وظیفه خاصی بر روی دژ نداشتند، راتخلیه کند.» محمد ویژه‌نواز (عضوگردان تکاوران دریایی): «ما ۲۱ ساعت در اسکله الامیه بودیم. ناوچه پیکان که آمد ما را ببرد، باز هم آب جزر بود. بچه‌ها می‌خواستند بعضی وسیله‌ها را با خودشان بیاورند که ناخدا همتی فرمانده ناوچه پیکان گفت: «سریع سوار شوید، احتمال دارد از خور عبدالله ناوچه دشمن بیاید.» بچه‌ها غنیمتی‌ها را گذاشتند و سریع سوار شدیم.» سید هادی تراهی (عضو یگان عملیات ویژه): «ما وسایل و تجهیزاتی که به همراه داشتیم در ناوچه پیکان گذاشتیم، خودمان نیز سوار ناوچه شدیم، اما رحمان الفتی، «رضا گلچین» و «اسماعیل بابایی» روی اسکله الامیه ماندند تا عملیات انفجار را انجام دهند. ناوچه حرکت کرد و به سوی اسکله البکر رفت.»

عبدالله هدایتی (عضو یگان عملیات ویژه): «نگهبان پل‌های ورودی اسکله که با آرپی جی ۷ منتظر دشمن بود، خبر داد که یک فروند ناوچه به سمت سکوی نفتی نزدیک می‌شود، بلافاصله کلیه نفرات در محل‌های مخصوص خود مستقر شدند. منتظر بودیم که ناوچه آن قدر نزدیک بیاید تا بتوانیم آن را از بین ببریم. در فاصله پنجاه متری، ناوچه کاملاً قابل رؤیت بود و گنبد کروی شکل آن نشان از ناوچه پیکان می‌داد. ناوچه بلافاصله پهلو گرفت و نیروها سوار ناوچه شدند تنها دو نفر از تکاوران بر روی اسکله ماندند تا فردا صبح اسکله نفتی را به آتش بکشند و با بالگرد به سمت سکوی نوروز بروند.»

سید هادی تراهی (عضو یگان عملیات ویژه): «شبانه با ناوچه پیکان به عقب برگشتیم. اول صبح یک بالگرد از یگان نیروی دریایی ارتش به همراه خبرنگار و فیلم بردار به سوی اسکله ها رفت تا هم تکاوران باقی مانده بر روی دو اسکله را سوار بر بالگرد کند و به عقب بیاورد و هم از انفجار اسکله ها فیلمبرداری کند. البته یکی دو جنگنده نیروی هوایی ارتش نیز اقدام به تأمین امنیت آسمان آن منطقه کردند.»

ناخدا دوم سعید کیوان شکوهی (هم رزم): «روز ۱۶ آبان ماه ۵۹ با دو فروند بالگرد به اسکله ها برگشتیم، یکی از بالگردها راناو سروان «پهلَب ستوده» همراهی می کرد که جزء عناصر اصلی یگان عملیاتی نیروی رزمی ۴۲۱ بود، یکی دیگر را هم من همراهی می کردم. یک اکیپ خبرنگار از تلویزیون با ما آمده بودند. آن ها را ناخدا مدنی نژاد از بوشهر برای مشاهده این عملیات و لحظه منفجر شدن دژها فرستاده بود. گفت: «گروه فیلم برداری را با خودتان ببرید، اگر عملیات با موفقیت انجام شد و دژها منفجر شدند، به آن ها بگویید که این دژها مال دشمن است، اگر دیدید با اشکالی روبرو شدید و انفجار انجام نشد، نگویید این جا آب های دشمن است!» یک بالگرد روی دژ البکر فرود آمد و یکی دیگر به روی الامیه، دژ البکر در آن زمان برای بالگرد سکوی پرواز داشت. هنوز این دژها منفجر نشده بودند. من در بالگردی بودم که روی الامیه نشست. مطابق با طرح وقتی که دستور داده شد، دو نفر از تکاوران روی یک دژ و سه نفر از آن ها روی دژ دیگر باقی ماندند. آن ها فیوزهای مواد منفجره را می کشیدند و به کار می انداختند، این فیوزها یک زمان تأخیری داشتند

که تکاوران بتوانند خودشان را به بالگرد برسانند. تکاوران دژ البکر کار خودشان را انجام دادند، چند تا انفجار در دژ البکر اتفاق افتاد و خبرنگاران از این صحنه فیلم برداری کردند. رحمان الفتی نیز بر روی دژ الامیه با تأخیر کارش را انجام داد و مدارهای آتش را که خیس شده بودند از نو تنظیم کرد. هم زمان تمام مواد منفجره دژ عمل کرد، به طوری که هر کسی فیلم یا عکس آن صحنه را ببیند، متوجه می شود که چه جهنمی به پا شده بود. موج انفجار دژ، فیلم بردار را به داخل هلی کوپتر پرتاب کرد، اما او به کارش ادامه داد. آن فیلم همان شب از اخبار تمام شبکه ها پخش شد و غوغایی به پا کرد.»

سید هادی تراهی (عضو یگان عملیات ویژه): «پس از این که تکاورها سوار بر بالگرد شدند، انفجارها صورت گرفت. یکی از تکاورها می گفت وقتی اسکله ها منفجر شدند، موج انفجار بالگرد را تکان داد و گرمای حاصل از آن را به شدت احساس کردیم.»

امیر دریادار دوم علی اکبر اخگر (فرمانده ناوچه جوشن): «در عملیات شهید صفری، پایانه های نفتی البکر و الامیه عراق به شدت در آتش سوختند؛ به گونه ای که آتش سوزی تا دو هفته ادامه داشت. بنابراین عملیات شهید صفری با موفقیت کامل انجام شد و ضربه مهمی به صادرات نفت عراق و اقتصاد آن کشور وارد شد.»



روایت نهم؛ عملیات مروارید

آذر ۱۳۵۹؛ بیش از ۶۰ روز از شروع جنگ می‌گذشت، در عرصه نبردهای زمینی پیروزی به دست نیامده بود، نیروی دریایی اما بدون کوچک‌ترین تلفاتی دو عملیات اشکان و شهید صفری را اجرا کرده بود. این بار هم طرح ضربه زدن به دو پایانه نفتی عراق بود اما هدف بیرون کشیدن ناوچه‌های عراقی و انهدام کل نیروی دریایی عراق بود. به همین دلیل استفاده از توان نیروی هوایی هم در طراحی عملیات پیش‌بینی شده بود، بار دیگر پیکان آمده بود تا همانند تیری تیز قلب دشمن را بشکافد و ابراهیم همتی و پرسنل پیکان آمده بودند هم چون آرش جانشان را در راه میهن فدا کنند.

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه پیکان): «طرح محروم کردن عراق از دو سکوی نفتی بزرگ البکر و الامیه در دستور کار نیروی رزمی ۴۲۱ که وظیفه مدیریت عملیاتی منطقه نیروی دریایی به عهده‌اش بود، قرار داشت.»

محمد ویژه‌نواز (عضوگردان تکاوران دریایی): در حالی که تخریب اسکله‌ها در عملیات شهید صفری انجام شده بود، عملیات مروارید طراحی و قرار شد حمله شود که میزان تخریب قبلی بیشتر شود.

دریادار دوم ناصر سرنوشت (هم‌رزم): «علاوه بر حمله به سکوه‌های نفتی، خارج ساختن ناوچه‌های عراقی از موضع دفاعی و حمله به آن‌ها از اهداف دیگر اجرای عملیات مروارید بود و در واقع هدف نهایی، ضربه زدن به نیروی دریایی ارتش عراق و نابودی چند شناور دشمن بود.»

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه پیکان): «عراق در جنگ از آن دو سکو هم به عنوان یک مجموعه اقتصادی و

هم به عنوان دیده بان استفاده می‌کرد، چون از نظر سوق الجیشی در جای حساسی بودند. هواپیماهای ما موقع بمباران عراق برای مخفی بودن از دید رادار دشمن در سطح آب پرواز می‌کردند و این سکوها بسیار مکان مناسبی برای شناسایی و اطلاع دادن و در نتیجه آمادگی پدافند عراق بود.»

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه پیکان): «در آن تاریخ کشور ما از مرزهای زمینی و هوایی مورد تجاوز عراق قرار گرفته بود. تعداد زیادی از رزمنده‌های ایرانی به اسارت درآمده و یا به شهادت رسیده بودند و هیچ نقطه دسترسی به آب و خاک عراق نداشتیم ولی فتح دو سکو که از نظر اقتصادی نقش خیلی مهمی را بازی می‌کرد از نظر عملیاتی در آن تاریخ برای ما موفقیت چشم‌گیری بود. منتها بعد از مراجعت ما (در عملیات‌های اشکان و شهید صفری) با توجه به مسافت کمی که بین بندر ام‌القصر و این دو سکو وجود داشت، مجدداً عراقی‌ها می‌آمدند خیلی سریع سکوها را بازسازی و بهره‌برداری مجدد می‌کردند. یعنی ارزش حیاتی این منطقه اینقدر بود. بالاخره تصمیم گرفته شد که این سکوها را به طور کلی از حیز ارتفاع ساقط کنیم که دشمن نتواند در فاصله زمانی کوتاه مجدداً از آن‌ها بهره‌برداری کند.»

عبدالله هدایتی (عضو یگان عملیات ویژه): «۱۶ نفر از ما (تکاوران دریایی) را به اتاق جنگ احضار کردند، پس از صدور اوامر و دستورات عملیاتی، هیچ‌کس حق خروج از ساختمان را نداشت. فرمانده عملیات گفت اگر

ما سکوی نفتی البکر را تصرف و از آن پدافند کنیم می‌توانیم ارتش بعثی عراق را نسبت به خروج از خرمشهر تحت فشار قرار دهیم. ما نسبت به اجرای این طرح بسیار خوشحال شدیم.»

احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «از یک هفته پیش از عملیات، مخفیانه مهمات و مواد منفجره را در شناوری بارگیری کردیم. قرار بود ما با دو فروند بالگرد به اسکله‌ها برویم و پس از پاک‌سازی اسکله‌ها، شناور مواد منفجره را به ما برساند. مواد منفجره را در کارتن‌های صابون سربازی جاسازی کرده بودیم.»

ناخدا دوم کارن اولادی (افسر نیروی رزمی ۴۲۱): «ابتدا قرار بود ناوچه دیگری عازم آن عملیات شود، اما به ما اطلاع دادند که آن ناوچه دچار نقص فنی شده و باید ناوچه دیگری جایگزین شود. محمد ابراهیم همتی به سرعت اعلام آمادگی کرد و گفت من حاضرم عملیات را انجام بدهم. گفتیم نوبت شما نیست و ناوچه دیگری باید برود، اما محمد ابراهیم به قدری اصرار کرد که فرماندهان مجاب شدند، او را عازم عملیات کنند. همتی پس از این که در اتاق عملیات نیروی رزمی ۴۲۱ توجیه شد، به دریا رفت.»

ناوسروان یوسف کرم‌پور (ارشد برق و الکترونیک ناوچه پیکان): «پیش از آن که عملیاتی آغاز شود و عازم مأموریتی شویم، ناوسروان همتی پرسنل را مطلع، توجیه و آماده می‌کرد. او می‌گفت: «ممکن است در این عملیات همه شهید شویم و یک نفر هم سالم برنگردد. هرکس مشکلی دارد و نمی‌تواند با ما باشد، می‌تواند برود.» او این صحبت‌ها را پیش از

آغاز عملیات مروارید در نخستین روزهای آذر ۱۳۵۹ هم بیان کرد، اما هیچ‌کدام از پرسنل انصراف ندادند و در کنار او ماندند.»
 عبدالله هدایتی (عضو یگان عملیات ویژه): «بار دیگر ناوچه قهرمان پیکان به همراه ناوچه جوشن برای این مأموریت انتخاب و قرار شد تکاوران با بالگرد وارد سکوی البکر شوند، ناوچه پیکان از بالگرد محافظت کند و ناوچه جوشن پشتیبان ناوچه پیکان باشد.»

امیر دریادار دوم علی اکبر اخگر (فرمانده ناوچه جوشن): «عملیات در روز پنجم آذر شروع شد. فردای آن روز تکاوران نیروی دریایی با هلی‌برن بر روی اسکله‌ها فرود آمدند.»

احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «ما ساعت ۱۵ روز ۶ آذر ۱۳۵۹ با دو فروند بالگرد از بوشهر به سوی اسکله‌ها رفتیم. در مسیر، یک بالگرد گشتی نیز به ما اضافه شد و به پشتیبانی از ما پرداخت. به دلیل این‌که در عملیات قبلی (شهید صفری) پد بالگرد روی اسکله منهدم شده بود، پس از نزدیک شدن بالگرد به سطح اسکله پایین پریدیم. من و رضا گلچین به سمت راست اسکله رفتیم و آقایان الفتی و حسینی به سمت چپ اسکله رفتند. طول اسکله ۸۹۰ متر بود و به سرعت اقدام به پاک‌سازی اسکله کردیم.»

عبدالله هدایتی (عضو یگان عملیات ویژه): «بعد از پیاده کردن نفرات و برگشت بالگرد مشاهده کردیم که تعدادی عراقی در روی سکوی البکر مستقر هستند و دو فروند ناوچه در ضلع شمالی آن پهلو گرفته‌اند. بعد از چند دقیقه دیدیم یک فروند میگ عراقی بر فراز سکو در حال پرواز

است؛ در همین حال بود که تیراندازی شروع شد و ما از ضلع جنوبی با دشمن وارد جنگ رودررو شدیم.»

احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «در مدت زمان کوتاهی توانستیم تعدادی از نیروهای دشمن از جمله فرمانده‌شان را که ستوان یکمی بود به اسارت بگیریم. بالگردها پس از این که ما را پیاده کردند، رفتند. اما کادر پرواز بالگرد دوم در مسیر متوجه شدند که نیروهای ما یک دستگاه بی سیم جا گذاشته‌اند. آن بالگرد به سوی اسکله برگشت تا بی سیم را به نیروهای ما برساند. ما نیز از این فرصت استفاده کردیم و تعدادی از اسرار را با آن‌ها به عقب فرستادیم. چند دقیقه بعد جنگنده‌های دشمن برای حمله به بالگردها آمدند. اما خوشبختانه بالگردها از یک مسیر انحرافی و با سرعت به بوشهر رفتند تا هدف جنگنده‌ها قرار نگیرند.»

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه پیکان): «تیم تخریب تکاوران نیروی دریایی طی حدود یک شبانه‌روز با نصب تجهیزات تخریب‌کننده مثل تی‌ان‌تی و مواد منفجره موفق به از بین بردن قسمت‌هایی از سکوها شدند. وقتی که ما برای تخریب کامل مراجعه کردیم، فهمیدیم که تیم تکاوری وقتی که در قسمتی از سکوها مستقر شدند متوجه شدند که در قسمتی دیگر از سکوها تعدادی کماندوی غواص عراقی با تجهیزات سنگین کمین کرده و منتظر موقعیتی هستند که شلیک کنند.»

احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «نیمی از اسکله

پاک‌سازی شد. تعدادی از نیروهای دشمن پشت دو دستگاه تانکر بزرگ که در فاصله ۳۰ سانتی‌متری از یکدیگر قرار داشتند، پنهان شده بودند. یک راکت آرپی‌جی به سوی آن‌ها شلیک کردیم که به دیواره یکی از تانکرها اصابت کرد و تخریب شد، اما نیروهای دشمن آسیب ندیدند. تانکرها خالی بودند و انفجاری رخ نداد. در امتداد شکاف بین تانکرها یک تیر چراغ برق بود. الفتی گفت اگر یک آرپی‌جی به تیر چراغ برق بزنیم، ترکش‌هایش به کسانی که پشت تانکرها پنهان شده‌اند، اصابت خواهد کرد. این اقدام را انجام دادیم و همان‌طور هم شد. پس از شلیک آرپی‌جی یک زیرپیراهنی سفید از کنار تانکرها بالا آمد. الفتی گفت دیگر تیراندازی نکنید. به عراقی‌ها هم گفتیم که بیایند. عراقی‌ها وقتی دیدند ما چهار نفر هستیم (سه نفر دیگر در طبقه پایین اسکله بودند)، خیلی متعجب شدند. یکی از آن‌ها که پشیمان شده بود و می‌خواست فرار کند، گفت: من می‌روم دیگران را هم بیاورم که الفتی متوجه شد و گفت چند متری از ما فاصله بگیر و صدایشان کن. اما او هرچه صدا زد، کسی نیامد.»

سرتیپ دوم خلبان علیرضا نمکی (فرمانده پایگاه هوایی بوشهر): «فانتوم‌های ایرانی در آسمان خلیج فارس منتظر شکار بودند. یکی از این فانتوم‌ها مجهز به موشک‌های هوا به هوا و دیگری مجهز به موشک‌های ماوریک^۱ بود. تکاوران دریایی برای روحیه دادن به خلبانان و تضعیف روحیه

۱- ای‌جی‌ام-۶۵ ماوریک، یک موشک هوا به سطح است که با هدف پشتیبانی هوایی نزدیک، طراحی شده است. این موشک در برابر هدف‌های دور و نسبتاً بزرگ در شرایط مختلف آب‌وهوایی، قابل استفاده و مؤثر است. از هدف‌های این موشک می‌توان خودرو زره‌پوش رزمی، سیستم‌های پدافندی زمین به هوا، کشتی‌ها، خودروهای ترابری زمینی و مخازن نفت را نام برد.

بعثی‌ها پرچم ایران را در بلندترین نقطه سکوی البکر نصب کردند.»
 دریادار دوم ناصر سرنوشت (هم‌رزم): «من پرچم ایران را برداشتم، از دکل اصلی که ۴۲۰ پله داشت بالا رفتم و آن را بر فراز سکو برافراشتم. از همان جا یک ناوچه عراقی دیدم که در نزدیکی سکوی الامیه پنهان شده است و به افسر رابط نیروی هوایی که بر روی ناوچه پیکان مستقر بود، اطلاع دادم. ما انتظار داشتیم عراقی‌ها در آن روز حمله کنند، اما اقدامی انجام ندادند.»

احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «شب که از راه رسید، باران هم شروع به باریدن کرد و هوا به شدت سرد شد. ما منتظر بودیم تا شناور برسد و عملیات خرج‌گذاری را انجام بدهیم. اسرای عراقی از شدت سرما می‌لرزیدند. لباس گرم‌های خودمان را بیرون آوردیم و به آن‌ها دادیم. لحظاتی بعد گفتند گرسنه‌ایم. جیره عملیاتی مان را هم به آن‌ها دادیم و خوردند.»

امیر دریادار دوم علی اکبر اخگر (فرمانده ناوچه جوشن): «حدود ساعت ۸ شب روز ششم آذر، ناوچه پیکان به فرماندهی شهید همتی که به منظور پشتیبانی از عملیات در دریا حضور داشت، وارد صحنه عملیات شد و در کنار اسکله البکر که به دست رزمندگان ایرانی افتاده بود، پهلو گرفت. ارتش عراق از همان شب، عملیات شدیدی برای بازپس‌گیری اسکله البکر انجام داد.»

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه پیکان):
 «از ما خواسته شد که از سکو جدا شده و به قسمت دیگری از سکو برویم.

در واقع سکورا دور بزیم و نفرات عراقی را محاصره کنیم و آن‌ها را یا از بین ببریم یا به اسارت خودمان دریاوریم. ناوچه پیکان جدا شد و دور زد به پشت عراقی‌ها رفت. اول به وسیله توپخانه، آتش تهیه ریخته شد که تکاورها بتوانند موضع مناسبی بگیرند و بعضی‌ها را به اسارت دریاورند.»

ناوسروان جواد مهردوست (از بازماندگان ناوچه پیکان): «تا ۹ صبح درگیری داشتیم، بعد میگ‌های عراقی به ما حمله کردند، من از موتورخانه آمدم بالا، دیدم شهید همتی آن جاست و به توپچی ناو گفت تا من نگفتم، ام، به سمت هواپیماهای عراقی شلیک نکن، هر وقت هواپیماهای دشمن روی ما مانور کرد، من می‌گویم شلیک کن، گفت اتوماتیک هم نزن و با پدال بزن، چون مهمات ما خیلی کم شده بود. هواپیما وقتی به ما نزدیک شد، شهید همتی گفت حالا بزن، توپچی ناو دو تا گلوله توپ به سمت هواپیما شلیک کرد و هواپیما در ۵۰۰ متری ما داخل آب افتاد.»

دریادار دوم ناصر سرنوشت (هم‌رزم): «در روز ششم آذر چون تعداد اسرا زیاد بود، درخواست دادیم آن‌ها تخلیه شوند.»

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه پیکان): «چون از قبل اطلاعی از وجود نفرات عراقی نداشتیم و چیزی آماده نکرده بودیم، آن‌ها را در یکی از اتاق‌ها که محل باشگاه افسران بود حبس کردیم.»

دریادار دوم ناصر سرنوشت (هم‌رزم): «مشغول تخلیه اسرا بودیم که ناوچه‌های عراقی حمله کردند. ناوچه‌های ایرانی به مقابله با ناوچه‌های عراقی پرداختن و جنگنده‌های نیروی هوایی ارتش نیز وارد عمل شدند.»

سرتیپ دوم خلبان علیرضا نمکی (فرمانده پایگاه هوایی بوشهر): «ناوچه پیکان برای به اشتباه انداختن رادار دشمن در پناه سکوی البکر قرار گرفت. از دور شبیح ناوچه‌های عراقی به چشم می‌خورد، ۳ فروند ناوچه عراقی اوزا به سوی سکو نزدیک می‌شدند. مختصات ناوچه‌ها با هماهنگی سروان محمد شریفی به فرماندهی پایگاه بوشهر ابلاغ شد. این جا بود که نیروی دریایی از نیروی هوایی ارتش درخواست جنگنده‌های مجهز به موشک‌های «ماوریک» کرد تا با آن‌ها بتواند ناوچه‌های اوزای بعضی را نابود کند.»

عبدالله هدایتی (عضو یگان عملیات ویژه): «هوایماهای نیروی هوایی سریعاً وارد عمل شدند و مواضع دشمن را در دهانه خور عبدالله و ضلع جنوبی آن بمباران و خبر انهدام ناوچه عراقی را اعلام کردند.»

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه پیکان): «تعدادی هوایما همزمان منطقه را مورد شناسایی قرار دادند. روی صفحه رادار توسط فرماندهی ناوچه و نفرات عملیاتی، مشخص شد که آن‌ها قصد حمله و توقف عملیات و صدمه زدن به ما را دارند. پیکان به منظور ایجاد فضای باز برای عملیات مقابله به مثل، از سکو جدا شد و با یکی از این واحدهای شناور که در تیررس موشک ما قرار گرفت، درگیر شد.»

احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «ما از روی اسکله نظاره‌گر این درگیری بودیم. هر دو ناوچه تا روشنایی هوا تبادل آتش سبک داشتند. هوا که روشن شد، ناوچه عراقی یک موشک به سوی پیکان شلیک کرد و دود غلیظی بلند شد. پیش خودمان گفتیم حتماً پیکان

هدف قرار گرفته است. اما چند لحظه بعد دیدیم، گنبد پیکان پیدا شد و ناوچه در حال حرکت بود.»

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه پیکان): «به محض این که ما موشک اول را شلیک کردیم ابهت و حجم آتشش به قدری بود که دو واحد دیگر هر کدام از سمتی پا به فرار گذاشتند و به سمتی رفتند؛ در نقشه‌ها به وضوح مشخص بود که این جا این قدر عمق آب کم هست که ممکن است آن‌ها منهدم بشوند. واحدی که به وسیله موشک مورد اصابت قرار گرفت، بعد از لحظاتی از صفحه رادار محو شد یعنی منهدم شد و واحد دیگر در قسمتی از صفحه رادار حرکتش صفر شد. یعنی به حالت ساکن درآمد و برای ما سؤال شد که این چرا حرکت نمی‌کند؟ ما به سمت این هدف رفتیم و دیدیم که تمامی افرادش از ترس داخل آب ریختند، چون احساس می‌کردند اگر به سمت ما بیایند می‌زنیم شان. ما هم آن ناوچه را به تصرف خودمان درآوردیم. در نیروی دریایی سابقه نداشت که یک واحد نظامی سالم غنیمت گرفته بشود، ما این واحد رزمی را به اسارت گرفتیم و بعد از چند لحظه نیروی رزمی به ما دستور انهدام‌اش را داد و ما هم منهدم‌اش کردیم.

ناوسروان یوسف کرم‌پور (ارشد برق و الکترونیک ناوچه پیکان): «همتی پس از شلیک موشک اول، ناوچه را به یکی از سکوه‌های نفتی نزدیک کرد تا در صورت شلیک موشکی دیگر، ناوچه در امان باشد. موشک دوم از سوی ناوچه عراقی شلیک شد، اما منحرف گردید، به ناوچه اصابت نکرد و به پایه‌های سکوی نفتی برخورد. پس از شلیک دو موشک، کنار

یکی از سکوها پناه گرفتیم. چند ساعتی مانده بودیم که به ما اطلاع دادند وضعیت مناسب است و به سوی بندر بوشهر حرکت کنید.»
 عبدالله هدایتی (عضو یگان عملیات ویژه): «در این مرحله بود که نیروی هوایی اعلام کرد که ناوچه پیکان می‌تواند از اسکله جدا شود.»
 احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «بعد از این که مهمات و موشک‌های به جا مانده از عراقی‌ها را به ناوچه منتقل کردیم به سوی بوشهر حرکت کردیم.»

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه پیکان): «قسمتی از تکاورها از روی سکو با هلی‌کوپتر به سمت منطقه دوم دریایی منتقل شدند و قسمتی هم با ناوچه پیکان. یعنی جمعیت ناوچه پیکان با نیروی معمول و پرسنل خود ناوچه که حضور داشتند چیزی حدود ۶۵ نفر شده بود که ۹ نفر هم اسیر عراقی در ناوچه وجود داشت.»
 دریادار دوم ناصر سرنوشت (هم‌رزم): «سوار بر ناوچه پیکان همراه با اسرا عازم ساحل خودی شدیم. حدود ۸ مایل بود که از سکوی البکر جدا شده بودیم که سر و کله یک ناوچه عراقی پیدا شد.»

ناوسروان یوسف کرم‌پور (ارشد برق و الکترونیک ناوچه پیکان): «ناوچه عراقی در آن سوی سکو پنهان شده بود و دوباره به سراغ ما آمد.»

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه پیکان): «ناوچه عراقی به سمت ما موشک «استیکس» شلیک کرد. در جنگ‌های دریایی با توجه به سرعت محدودی که واحدهای شناور دارند کمتر سابقه دارد که یک واحدی بتواند از یک موشک با سرعت بیش از یک

«ماخ»^۱ جان سالم به در برد که ناوچه پیکان این کار را کرد. موشک اولی را که زدند ناوچه پیکان توانست آن را به وسیله توپ منهدم کند. «ناوسروان مجتبی مسیح (از پرسنل رادار ناوچه پیکان): «در دستگاه دیدم که یک نور بسیار قوی به سمت ما می آید. منوچهر مردانی را صدا زدم و گفتم: «منوچهر موشک داره میاد.» او سریع توپی به سوی آن نور پرتاب کرد و موشک در هوا منفجر شد. همتی به اتاق ما آمد. هر دوی ما را در بغل گرفت و بوسید و گفت: «شما شاهکار کردید که یک موشک را با توپ زدید. این کار را هر کسی نمی تواند انجام دهد.»

احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «موشک اول که در نزدیکی ناوچه بود با توپ پاشنه هدف قرار گرفت، اما ترکش هایش به بدنه ناوچه و دو نفر از پرسنل که روی عرشه بودند، برخورد کرد. یکی از آن دو نفر، ناو استوار «سیاهکل» بود که دستش از بازو قطع شد. خون زیادی از بدنش می رفت و حال خوبی نداشت، اما با هیجان شعار می داد و دوستانش را تشویق به ایستادگی می کرد.»

امیر دریادار دوم علی اکبر اخگر (فرمانده ناوچه جوشن): «شهادت همتی درخواست داد تا بالگرد بیاید و مجروح را به عقب برگرداند، اما ناو استوار «سیاهکل» گفت ما با هم آمده ایم و با هم برمی گردیم.»

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ های الکترونیک ناوچه پیکان): «موشک دوم که شلیک شد با مانور به موقعی که ناوچه پیکان کرد، از سمت پاشنه به سمت آب رفت و منفجر شد.»

۱- یک ماخ برابر با سرعت ۱۲۳۴ کیلومتر در ساعت است. عدد ماخ طبق تعریف، نسبت سرعت شیئی در یک سیال به سرعت صوت در همان سیال است.

ناوسروان یوسف کرم‌پور (ارشد برق و الکترونیک ناوچه پیکان): «شهید همتی سکان فرماندهی را به سمت چپ قرار داد تا کف زیادی پشت ناوچه ایجاد و موشک منحرف شود.»

ناوسروان مجتبی مسیح (از پرسنل رادار ناوچه پیکان): «همتی مرا صدا زد. یک نفر جای خودم پشت رادار نشاندم و به پل فرماندهی رفتم. همتی دستی به روی شانهام زد و گفت: «عملیات با موفقیت انجام شد و در این مدت تو و همکاران، حسابی خسته شدید. به شما خداقوت می‌گویم و تشکر می‌کنم.» در همین حین که مشغول گفتگو بودیم، یکی فریاد زد: «موشک!»»

احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «من در ناوچه به سراغ اسرا که در باشگاه افسران بودند، رفتم تا با آن‌ها گپ و گفتی بزنم. از داخل آشپزخانه سراغ آن‌ها رفتم و از دریچه دریافت غذا با آن‌ها مشغول صحبت شدم. آن‌ها از من سیگار خواستند. چند نخ سیگار به آن‌ها دادم و مشغول استعمال شدند. در همین حین یک موشک به پاشنه ناوچه اصابت کرد و من از دریچه به داخل باشگاه پرتاب شدم. آشپز ناوچه که در نزدیکی من بود و در حال آماده‌سازی اُملت برای اسرا بود، شهید شد. من نیز به سرعت برخاستم و به عرشه ناوچه رفتم. به بالا که رسیدم، دومین موشک به پیکان اصابت کرد. ناوچه از کنترل خارج شد و ۳۶۰ درجه دور خودش چرخید.»

ناوسروان یوسف کرم‌پور (ارشد برق و الکترونیک ناوچه پیکان): «من به موتورخانه رفتم تا وضعیت ژنراتورها را بررسی کنم. در همین حین ناوچه

عراقی سومین موشک را به سوی ما شلیک کرد و این بار توانست ما را هدف قرار دهد.»

ناوسروان مجتبی مسیح (از پرسنل رادار ناوچه پیکان): «فقط به یاد دارم چشم‌هایم از حدقه بیرون زد و از گوش‌های همتی خون آمد. موشک سوم که به ناوچه اصابت کرد، دیگر من از هوش رفتم و وقتی چشم‌هایم را باز کردم، خودم را در آب دیدم.»

ناوسروان یوسف کرم‌پور (ارشد برق و الکترونیک ناوچه پیکان): «ناوچه متوقف شد، موتورخانه‌اش آتش گرفت و من به سرعت بالا آمدم. به سوی ناخدا همتی که از پُل فرماندهی پایین آمده بود، دویدم. ترکش کوچکی به بالای چشم راستش اصابت کرده بود و خون می‌آمد. او وضعیت و موقعیت مان را به اتاق جنگ در بوشهر اطلاع داد و از من خواست تا کاری کنم ژنراتورها از کار نیافتند، اما به او گفتم که موتورخانه آتش گرفته، برق قطع شده، شفت‌ها از کار افتاده و سرعت صفر شده است.»

احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «موشک سوم به پل فرماندهی که ناخدا همتی آن جا بود، برخورد کرد. آن‌هایی که در پل فرماندهی بودند به شهادت رسیدند. من و افرادی که روی عرشه بودیم، بر اثر موج انفجار به داخل دریا پرتاب شدیم. ناوچه حدود یک دقیقه روی آب بود و سپس به سمت راست غلتید و آرام آرام در دریا فرو رفت.»

ناوسروان یوسف کرم‌پور (ارشد برق و الکترونیک ناوچه پیکان): ناخدا همتی در آن لحظه به جای این‌که جان خود را نجات دهد، در این فکر بود که از غرق شدن پیکان جلوگیری کند و مانع از اصابت موشک دیگری به

ناوچه شود. اگرچه ناخدا همتی و پرسنل در تکاپو بودند تا به حیات پیکان ادامه دهند، اما ناوچه آرام آرام در حال غرق شدن بود.»

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه پیکان): «درست در ظهر روز جمعه بود که مورد اصابت قرار گرفتیم و ناوچه پیکان غرق شد. در همان حال شهید بیک وردی را دیدم که می‌خواست توی آب بپرد که زنگ ترک ناو زدند. بعد یکی از همکارهای دیگرم که از اسرا نگهبانی می‌کرد و مسلح هم بود، به نام شهید سلطان براقی به آب پرید. واقعاً باورم نمی‌شد که ناوچه پیکان غرق می‌شود. فرمانده پیکان را به وضوح می‌دیدم که حاضر نشد ناوچه را ترک کند. حتی با وجود اصرار من و با توجه به این‌که ناو موشک خورده بود ولی ایشان ماند.»

ناخدا دوم محمد خاکشوری (دوست و هم‌رزم): «ما (ناوچه جوشن) نیز در نزدیکی سکوی نفتی نوروز و ۳۰ مایلی ناوچه پیکان بودیم. ظهر روز هفتم آذر ۱۳۵۹ بود که دوباره در دریا اعلام وضعیت جنگی شد. ما از سکوی نوروز جدا شدیم و به سوی اسکله‌های البکر و الامیه حرکت کردیم. در حرکت بودیم که شهید حفیظی فرمانده دوم ناوچه پیکان با صراحت (بدون رمز) به ما اعلام کرد که ما موشک خورده‌ایم و سرعت مان صفر شده است. از اتاق عملیات در نیروی رزمی بوشهر به ما دستور داده شد که خودمان را از بُرد موشک شناورها و بالگردهای عراق دور نگه داریم. به همین دلیل به ناوچه پیکان نزدیک نشدیم. البته به بالگردهای نیروی دریایی ارتش دستور داده شد تا به سوی ناوچه پیکان بروند و از نزدیک شدن عراقی‌ها به ناوچه جلوگیری کنند و بازماندگانش را هم نجات دهند.»

احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «در لحظه‌ای که ناوچه پیکان در حال غرق شدن بود، یک ناوچه عراقی به سوی ما آمد تا بازماندگان را اسیر کند. اما یک باره مسیر خود را تغییر داد. وقتی دقت کردم، متوجه شدم یک جنگنده ایرانی به سوی او حمله کرده تا به ما نزدیک نشود. سپس جنگنده ایرانی دیگری وارد منطقه شد و با سرعت به سوی ناوچه عراقی شیرجه زد و آن را با موشک هدف قرار داد. لحظاتی بعد ناوچه عراقی هم غرق شد. روی آب بودیم که ناوچه دیگری از سوی خور عبدالله به ما نزدیک شد. آن ناوچه هم هدف جنگنده‌های ایرانی قرار گرفت. بازماندگان ناوچه پیکان و آن دو ناوچه عراقی روی آب بودند و آب ما را به هر سمت و سویی می‌برد. در نهایت ما و عراقی‌ها به هم نزدیک شدیم. یکی از عراقی‌ها شعار «الموت الی صدام» سر داد؛ به این معنا که دیگر دعوایی نداریم. لحظاتی بعد بالگردهای ایرانی آمدند و هر کدام تعدادی از افراد ایرانی و عراقی را سوار کردند و به ساحل بوشهر رساندند.»

دریادار دوم ناصر سرنوشت (هم‌رزم): «وقتی به هوش آمدم، احساس کردم در عمق آب هستم. به سرعت خودم را به سطح آب رساندم. پرده گوش‌هایم از شدت انفجار پاره شده بود. چشم‌هایم نیز نمی‌دید. پس از مدتی تورم چشم‌هایم کم شد و توانستم اطرافم را ببینم. با اولین صحنه‌ای که مواجه شدم، این بود که ناوچه پیکان در حال غرق شدن است. چند نفر از پرسنل و اسرا زنده مانده بودند. یک قایق پیدا کردیم و با پارو به سمت اولین چراغ دریایی حرکت کردیم، اما جریان آب و باد ما را به

جای قبلی بازگرداند. چند ساعت پس از این که روی آب شناور بودیم، دو بالگرد آمدند تا ما را نجات دهند. هم‌زمان جنگنده‌های عراقی نیز آمدند. همه سوار بالگردها شدند، اما من و یکی از اسرا جا ماندیم. حدود یک روز روی آب بودیم تا این که بالگرد دیگری آمد و ما را نجات داد.»

ناخدا دوم محمد خاکشوری (دوست و هم‌رزم): «۱۴ نفر از بازماندگان با یکی از بالگردها به عقب آورده شدند. الباقی نیز با بالگرد دیگری نجات یافتند. بیشتر بازماندگان زخمی و مجروح شده بودند.»

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه پیکان): «در آن معرکه جمعاً شش موشک به سمت ما شلیک کردند. چون قبلاً ناوچه پیکان بخش اعظمی از نیروی دریایی عراق را منهدم کرده بود. ما خیلی راحت از اسکله جدا می‌شدیم و مثل کسی که می‌خواهد به شکار برود به عملیات‌های مختلف می‌رفتیم اوزاها را شکار می‌کردیم و به راحتی برمی‌گشتیم. هر دفعه یکی دو تا از واحدهای رزمی عراق را منهدم می‌کردیم و آن‌ها وحشت زیادی از ناوچه پیکان داشتند و به خاطر همین شش تا موشک شلیک کردند تا چیزی از پیکان باقی نماند.»

ناوسروان محمدرضا نجاری (متخصص جنگ‌های الکترونیک ناوچه پیکان): «بلایی که ناوچه پیکان به سر نیروی دریایی عراق آورد باعث شد در فاصله زمانی خیلی کوتاهی قبل از این که آن‌ها بتوانند آسیبی به مرزهای آبی، بنادر، خطوط مواصلاتی و روند استخراج نفت ما برسانند، تهدیدشان در نطفه خفه شد. یعنی نیروی دریایی عراق در کوتاه مدت از بین رفت. ارزش این کار شاید تا سال‌های سال معلوم نشود که نیروی

دریایی چه خدمت بزرگی در این جنگ کرد به خاطر این که بنادر حفظ شد و عرضه فرآورده‌های نفتی و مواد غذایی از بنادر ادامه داشت تا مملکت دچار بحران نشود. خیلی سریع کل نیروی دریایی عراق از بین رفت.»



نتنرنتناهد

روایت دهم: شام آخر، شهادت

بعد از دو ماه جنگ بی وقفه، دیگر همه عادت داشتند پیکان و محمد ابراهیم همتی را پس از هر عملیات سرزنده تر از قبل ببینند. آن روز در خانه هم همه در انتظار دیدار دوباره محمد ابراهیم بودند تا سومین سالگرد ازدواجش را جشن بگیرند. مادر در تدارک غذای محبوب پسرش بود و اهالی خانه در جنب و جوش بازگشت برادر اما این بار عفریت جنگ حکم دیگری کرد. او و سی نفر از همراهانش در ناوچه پیکان برای همیشه در آب های خلیج فارس ابدی شدند و نام و یادشان در تاریخ ایران ماندگار شد؛ جاودان مردان دریا.

مریم لطیفی (مادر): «وقتی برای آخرین بار با محمد ابراهیم تماس گرفتیم به ما گفت شنبه ۷ آذر می خواهم بروم با دوستانم خدا حافظی کنم. چون قرار بود که روز شنبه به خانه بیاید از روز پنج شنبه همه اقوام در منزل ما جمع شده بودند حتی همسر و خانواده همسرش هم در منزل ما بودند.»
 شهلا صحافی (همسر): «نهم آذر سالگرد ازدواج ما بود و طبق قولی که محمد ابراهیم به من و مادرش داده بود، قرار شد زودتر به مرخصی بیاید تا آن روز را در تهران جشن بگیریم. مادرش هم غذای مورد علاقه او را یعنی سبزی پلوی سمنانی پخته بود. من با مادرم از حمام برگشته بودیم، از خستگی خوابم برد. در عالم خواب تمام وقایع جنگ در دریا برایم تداعی شد. دیدم همه چیز در دریا از هم پاشیده است. همسرم تخته ای گرفته و روی آب شناور است. من هم روی تخته ای دیگر شناور بودم و هرچه فریاد می زدم، صدایم به او نمی رسید. دائم به او می گفتم: «هیچ چیز تمام نشده و چراغ های شهر روشن است؛ خیلی با روشنایی فاصله نداریم.» سعی داشتم صدایم را بشنود، اما اصلاً حواسش به من

نبود و به جای دیگری نگاه می‌کرد! از خواب که بیدار شدم با مادرم راهی منزل مادرشوهرم شدیم. بین راه، از دکه روزنامه‌فروشی، روزنامه‌ای خریدم. داخل تاکسی، در حال ورق زدن صفحات روزنامه بودم که چشم‌ام به خبر درگیری ناوچه پیکان با دشمن در اسکله‌های البکر و الامیه و اصابت موشک به ناوچه افتاد. بدون این‌که بقیه خبر را بخوانم، روزنامه را بستم و در کیفم گذاشتم. به منزل مادر شوهرم رسیدیم. من چیزی نگفتم، اما به نظر می‌رسید اعضای خانواده پریشان هستند.»

علی لطیفی (دایی): «همه، خانه خواهرم دعوت بودیم. من و برادرم در مسیر منزل خواهرمان بودیم که بنی‌صدر رئیس‌جمهور وقت در رادیو اعلام کرد که یک ناوچه ایرانی مورد هدف قرار گرفت. من همان موقع به برادرم گفتم که این ناوچه پیکان است، اما او گفت محمد ابراهیم اکنون در مسیر تهران است و تا چند ساعت دیگر می‌رسد.»

شهلا صحافی (همسر): «همگی منتظر آمدن ابراهیم بودیم، اما خبرها نگران‌مان کرده بود تا این‌که برادرم آمد و قرار شد با برادرهای ابراهیم پیگیر قضیه بشوند. از چهره آن‌ها معلوم بود که اتفاقی افتاده، ولی من نه چیزی می‌پرسیدم و نه چیزی می‌شنیدم! باورم نمی‌شد برای ابراهیم اتفاقی پیش آمده باشد.»

رحیم همتی (برادر): «فضا به یک‌باره تغییر کرد. همه شیون و زاری می‌کردند. مادرم به سر و سینه‌اش می‌زد، به طوری که چند بار از حال رفت. پدرم نیز اشک می‌ریخت و حال خوبی نداشت. همه مضطرب و نگران بودیم. نمی‌دانستیم که محمد ابراهیم زنده است یا شهید شده

است. بالاخره ساعت ۱۴ خبر رسید که ناوچه پیکان غرق شده است و ما تقریباً مطمئن شدیم که محمدابراهیم هم شهید شده است.»

ناخدا دوم کارن اولادی (افسر نیروی رزمی ۴۲۱): «روز هفتم آذر به اسکله بوشهر رفتم تا در مراسم استقبال از ناوچه قهرمان پیکان شرکت کنم. جمعی از فرماندهان نیروی دریایی ارتش آمده بودند. گروه موزیک نیز آماده شده بود. محمدابراهیم همتی پیش از عملیات مروراید یک درجه ارشدیت گرفت و قرار بود پس از عملیات نیز یک درجه دیگر بگیرد و ناخدا یکم شود. ناخدا همتی با کسب این درجه از فرمانده منطقه دریایی بوشهر ارشدتر می شد و با فرمانده نیروی رزمی ۴۲۱ و فرمانده نیروی دریایی ارتش هم درجه می شد و برای ما جای سوال بود که او پس از این عملیات چه مسئولیتی پیدا خواهد کرد، اما به یک باره خبر آمد که ناوچه پیکان از سوی ناوچه عراقی هدف قرار گرفت و غرق شد. در آن روز خیلی سوختم چرا که نیروی دریایی ارتش یکی از بهترین و شجاع ترین فرماندهانش را از دست داد و این اتفاق، ضایعه بزرگی برای ارتش و نیروهای مسلح بود.»

آذر همتی (خواهر): «پدرم بلافاصله با نیروی دریایی تماس گرفت، اما هیچ کس خبر قطعی به او نداد. تا این که گفته شد ناوچه پیکان غرق شده است، اما ما سال ها منتظر بودیم تا محمدابراهیم برگردد.»

شهلا صحافی (همسر): «چون خبرهای دقیقی از طرف نیروی دریایی و کارکنان مجروح درباره محمدابراهیم و بقیه افراد نداشتیم، فکر می کردیم زنده اند. مدت ها به این امید بودیم که اسیر شده اند و برخواهند گشت.

زمانی که اولین اسرای جانباز را مبادله کردند، به دیدن شان رفتیم و از ماجرای افراد ناوچه پیکان پرس و جو کردیم. گفتند که اسم محمدابراهیم همتی را شنیده‌اند.»

علی لطیفی (دایی): «محمدابراهیم مفقود شد. برخی تا مدت‌ها می‌گفتند که ممکن است اسیر شده باشد. خواهرم و همسرش سال‌ها آواره این شهر و آن شهر بودند و هر اسیری که آزاد می‌شد و می‌فهمیدند که ممکن است اطلاعاتی داشته باشد، به سراغش می‌رفتند. من نیز چند باری همراه با آن‌ها به یزد، زاهدان، اردبیل و... رفتم، اما هیچ خبری نبود و محمدابراهیم به شهادت رسیده بود.»

دریادار دوم ناصر سرنوشت (هم‌رزم): «دو سال پس از این که ناوچه پیکان غرق شد و محمدابراهیم همتی به شهادت رسید، من فرمانده ناوچه «شمشیر» شدم. یکی از آرزوهایم این بود که انتقام خون شهیدان ناوچه پیکان را از عراقی‌ها بگیرم. آن روزی که در دریا سرگردان بودم، از خدا خواستم تا به من عمری دهد و انتقام ناوچه پیکان را بگیرم. روز دوازدهم اردیبهشت ۱۳۶۲، بین ما و یک ناوچه عراقی در خلیج فارس درگیری به وجود آمد که در آن درگیری توانستیم ناوچه عراقی را هدف قرار دهیم و به قعر دریا بفرستیم. پرسنل آن را نیز به اسارت گرفتیم. وقتی اسرا را تخلیه اطلاعاتی کردیم، مشخص شد آن‌ها پرسنل ناوچه‌ای بودند که در روز هفتم آذر ۱۳۵۹ ناوچه پیکان را هدف قرار دادند و محمدابراهیم همتی و یارانش را به شهادت رساندند. آن روز خیلی خوشحال شدم که بالاخره توانستم انتقام بگیرم.»

آذر همتی (خواهر): «۲۵ سال بعد از آن واقعه به ما گفتند که دیگر منتظر
نمانید و محمدابراهیم شهید شده است. در همان سال که این خبر
را دادند، مادرم سگته کرد و دار فانی را وداع گفت. پدرم نیز چهار ماه
بعد فوت کرد. امیدواری، آن‌ها را سرپا نگه داشته بود، اما خبر شهادت
محمدابراهیم آن‌ها را از پای درآورد. مادرم می‌گفت وقتی به خیابان
می‌روم به افراد نگاه می‌کنم که ببینم چه کسی شبیه محمدابراهیم
است. اگر یک افسر نیروی دریایی می‌دید، چشم از او بر نمی‌داشت و
خیره به او نگاه می‌کرد. البته من هنوز هم منتظرم محمدابراهیم برگردد و
تردید ندارم که روزی او را در این دنیا یا در آن دنیا خواهم دید.»



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



زینت زینت

اوکه بود؛ چند روایت مستقل

از زیست فردی و جمعی

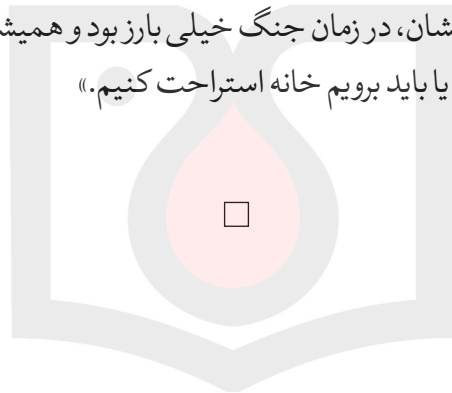
محمد ابراهیم همتی

یا بجنگیم یا برویم خانه استراحت کنیم

ناخدا یکم فرهاد جنتی: «اولین برخورد و آشنایی من با شهید همتی خیلی خوشایند نبود. پس از پیروزی انقلاب آموزش وجود نداشت، ۹ نفر از پرسنل به منطقه دوم اعزام شدند و درخواست شده بود به متخصص رادار تبدیل شوند. زمان جنگ بود و ما باید این پرسنل را هم آموزش می دادیم، هم کارمان انجام می شد. اولین باری که من روی ناوچه پیکان رفتم، در حکم کاری نوشته بودند که سیستم رادار فرماندهی رفع عیب شود. در پل فرماندهی مشغول کار بودیم، هم کار بررسی عیب رادار را انجام می دادم و هم ۵ نفر آن جا در حال آموزش دیدن بودند. محل پل فرماندهی کوچک است و اگر چند نفر به علاوه دستگاه های تعمیراتی آن جا باشند محیط را پر می کنند، یادم هست شهید همتی از پله ها بالا آمد، نیم تنه اش بیرون آمد و یک نگاهی به من و نفراتی که در آن جا بودند کرد و گفت انگار ناوچه ما شده ناوچه آموزشی! من یک مقدار ناراحت شدم و گفتم شما کاری به این کار نداشته باشید، شما حکم کار نوشته اید برای تعمیر رادار و رادار شما تعمیر می شود حالا با یک نفر یا بیشتر، هر موقع رادار تعمیر شد من خدمت شما می رسم و امضای حکم کار را می گیرم، ایشان یک لحظه مرا نگاه کرد و بدون این که چیزی بگوید از پله ها رفت پایین. من هم یک مقدار ناراحت شدم و تصمیم گرفتم کار را انجام ندهم، بعد گفتم زمان جنگ است و این کارها معنی ندارد، مسائل خصوصی را نباید با کار قاطی کرد. خلاصه کار انجام شد و حکم کار را امضا کردند و رفتم. چون آماده باش صد درصد بود، خانواده ها به تهران رفته بودند و ما هم شبانه روز در پایگاه بودیم.

فردای آن روز در اسکله بودم، شهید همتی همیشه لباس اورهال (کار) می پوشید و لباس فرم نمی پوشید، او مرا از دور دید و صدایم کرد. رفتم جلو، به من گفت ببخشید، گفتم چرا؟ گفت قضیه دیروز، گفتم من به دل نمی گیرم. گفت نه، من این جور قبول نمی کنم، باید امشب شام بیایی ناوچه و میهمان من باشی. من در کارخانجات کاری کردم و شام ناوچه خیلی بهتر از شام کارخانجات بود، گفتم نه، مزاحم نمی شوم، گفت امکان ندارد، تا نیایی در ناوچه و شام را با من نخوری باور نمی کنم که مرا ببخشیدی! گفتم چیز خاصی نبوده، گفت امکان ندارد، صورتم را بوسید، دست داد و من گفتم «باشه، چشم». جای شما خالی، شب رفتم آن جا و او هم خیلی قشنگ از من پذیرایی کرد، از آن به بعد ما با هم دوست صمیمی شده بودیم. یکی از خصوصیات که شهید همتی داشت این بود که انسانی بسیار خاکی بود، خودش و پرسنل اش با هم مخلوط شده بودند. من حالت فرمانده وزیر دست بین آن ها کم می دیدم، حتی یک بار هم که می خواستند به دریا بروند، به یکی از درجه دارهایی که تازه به ناوچه آمده بود، گفت داریم می رویم دریا ولی یادت باشد به من نگوئی کاپیتان و فرمانده، من هم مثل شما هستم، همه با هم یکی هستیم. به خاطر همین ویژگی خاکی بودن پرسنل اش واقعاً او را دوست داشتند، هیچ وقت ادعای فرماندهی نمی کرد، واحدها را کنترل می کرد ولی ادعای فرماندهی نمی کرد. برای همین او و پرسنل اش با هم یکی بودند، نمی شد آن ها را از هم جدا کرد. در اولین روزهای جنگ که هیچ کس تجربه جنگ را نداشت، ایشان کسی بود که اولین مأموریت دریایی را رفت و چراغ کانال آبراه ورودی

عراقی‌ها را باز کرد و آورد و به واحد عملیات نشان داد. شاید عملیاتی‌ها یک مقدار ناراحت شده بودند که چرا شما تا آن جا رفته‌اید! کسانی که در ساحل بودند از کار او ترسیده بودند که از فردا عراقی‌ها مین‌گذاری می‌کنند و... او هم در مأموریت بعدی چراغ را گذاشت سر جای اولش. این کارها به زبان آسان است ولی در شرایطی که کسی تجربه جنگ نداشت، وارد شدن به آب‌های دشمن و کانال آبی آن‌ها و چراغ بویه آن‌ها را باز کردن و دوباره سر جایش گذاشتن خیلی سخت است. خصوصیات ایشان، در زمان جنگ خیلی بارز بود و همیشه می‌گفت ما یا باید بجنگیم یا باید برویم خانه استراحت کنیم.»



نتنرنتناهد

وقف نیروی دریایی

ناو سروان بهروز شیرین زاده: «ساده زیستی ایشان زبان زد بود، هیچ وقت برای خودش کاری نمی کرد، بیشتر برای پرسنل ناو کار می کرد. همیشه در ناو بود و عمرش با ناو می گذشت، خودش را وقف نیروی دریایی کرده بود و اصلاً به فکر امور رفاهی خودش نبود، برای تأمین نیازهای رفاهی پرسنل ناوچه خیلی تلاش می کرد.

شهید همتی عزیز، کسی بود که تا آخرین لحظه ایستاد و با بعضی ها جنگید و فرماندهی خودش را ثابت کرد. در شرایطی که ناو موشک خورده و پاشنه های ناو پایین رفته بود و ناو در شرف غرق شدن بود به من گفت می توانی بروی ژنراتور را استارت بزنی تا ناو را نجات دهیم؟ من گفتم: متأسفانه دیگر نمی شود، ناو از دست رفته است. او گفت پیکر شهدا را بریزید داخل آب و خودش در داخل ناو ماند و با ناو به زیر آب رفت. علت این که ایشان تا آخرین لحظه در ناو ماند و جان عزیزش را برای ملت مسلمان ایران هدیه کرد، این بود که او عاشق ناو و پرسنل اش بود، یک انسان وطن پرست بود، به نظر من همانند ایشان دیده نخواهد شد، ایشان در روی ناو ماند تا ثابت کند فرمانده ناو است، این را با عمل و جانش ثابت کرد و جانش را هدیه کرد، در کتاب های دریانوردی آمده است که فرمانده ناو آخرین نفری است که باید ناو را ترک کند. ایشان همه مجروحین و افراد سالم را به داخل آب ریخت ولی خودش با ناو به زیر آب رفت.

به نظر من کاری که ناوچه پیکان در هفتم آذر ماه سال ۵۹ کرد در تاریخ نبردهای دریایی بی نظیر بود. آن هم به خاطر خصوصیات شهید

عزیزمان ناخدا همتی بود. شهید همتی فرمانده ما بود، اما هیچ وقت خودش را فرمانده ناو حساب نمی‌کرد. شبیه یک پرسنل زیردست در ناو کار می‌کرد، با همه رفاقت داشت، خلوص خاصی داشت، اصلاً یک آدم خاصی بود. بزرگ شدن آدم‌های خاص می‌خواهد، اصلاً نمی‌توانم از کدام یک از خصوصیات ایشان تعریف کنم، از بسیجی بودنش، از مخلص بودنش، از وطن پرست بودنش. او ملتش را دوست داشت، به حدی ملتش را دوست داشت که حاضر شد زیر موشک قطعه قطعه شود ولی هرگز خودش را نجات ندهد، می‌توانست الان زنده باشد ولی نخواست. راهی را که می‌بایست و لیاقت آن را داشت، انتخاب کرد و به نظر من تنها چیزی که شایسته ایشان بود فقط شهادت بود. او این راه را انتخاب کرده بود.»

نتنرنتناهد

مثل پدر

ناویان سوم سید علی پاک نژاد: «کارهایی که همتی انجام می داد، برای رضای خدا بود، از ترس دیگران کاری انجام نمی داد. این برای ما خیلی ارزش داشت، مثل پدر با بچه ها رفتار می کرد، افرادی که در ناوچه های دیگر بودند حسرت ما را می خوردند و می گفتند عجب فرمانده خوبی دارید، ما هم لذت می بردیم و از جان مایه می گذاشتیم. وقتی می دیدم همتی آرام و قرار ندارد و پا به پای ما و بیشتر از ما زحمت می کشد خواب به چشم ام نمی آمد. یادم نمی آید زمانی که ما شب تا صبح بیدار بودیم، او بخوابد، می توانست این کار را بکند، چون معاون داشت ولی استراحت نمی کرد، همیشه در فکر این بود که عملیات ها را به خوبی انجام دهد. مثلاً ما شب تا صبح که بیدار بودیم، باید می رفتیم بالا جای درست می کردیم و می خوردیم، یک بار همتی گفت الان نوبت من است، ساعت ۲ نیمه شب بود، رفت شیر قهوه درست کرد و برای ما آورد.»

نتنناهد

شجاعت بی نظیر

دریادار دوم ناصر سرنوشت: «روش عملیاتی شهید همتی مبتنی بر شجاعت بود. او علاوه بر این که داوطلبانه در مأموریت ها و عملیات ها حضور پیدا می کرد، شجاعانه نیز به سمت دشمن می رفت. عراقی ها باور نمی کردند که یک ناوچه ایرانی توانسته است به آن ها نزدیک شود. ناخدا همتی به قدری به ناوچه های عراقی نزدیک می شد که سینه به سینه آن ها بود و می توانست با گلوله توپ هدف شان قرار دهد. ناوچه پیکان دشمن را به ستوه درآورد.

او وقتی یک ناوچه ی عراقی را می زد، صبر می کرد تا غرق شود. سپس بازماندگان آن ناوچه را از روی آب جمع می کرد و به عقب می آورد. اجرای این گونه عملیات ها نشان از شجاعت و تسلط کامل وی بر صحنه نبرد بود. تاکتیک های عملیاتی شهید همتی اکنون در دانشگاه نیروی دریایی ارتش تدریس می شود. ناوچه پیکان با سرعت عمل مناسب، قدرت پیشروی بالا، پشتیبانی خوب و آرایش دقیق و منظم مسیری را در نبردهای دریایی به وجود آورد که دیگر ناوچه ها نیز پیرو آن و هر کدام به پیکان دیگری تبدیل شدند.»



تا آخرین لحظه به فکر نجات پیکان بود

ناوسروان جواد مهردوست: «من یکی از بازماندگان جانباز ناوچه همیشه قهرمان پیکان به فرماندهی شهید محمد ابراهیم همتی هستم. با ناخدا همتی از سال ۵۳ تا ۵۹ خدمت کردم. او از نظر اخلاقی، شجاعت و ویژگی های انسانی یک فرد ممتاز بود که شجاعت اش را در زمان جنگ نشان داد. شهید همتی شوخ طبع بود ولی در کنار آن مقرراتی هم بود. وقتی در کنارش بودی اصلاً فکر نمی کردی که فرمانده است، فکر می کرد یکی از پرسنل ناوچه است، می آمد و با ما غذا می خورد. ما می گفتیم فرمانده جایگاه شما جای دیگری است، می گفت نه، مگر من باشما فرقی دارم! در ناوچه لباس فرم اش لباس کار ما بود یعنی همان لباسی که تیم فنی می پوشید، او هم آن را می پوشید، می توانست از لباس نظامی و درجات خودش استفاده کند ولی این کار را نمی کرد، دلیل دوست داشتن اش این بود که اینگونه بود و ما او را روی چشم و سر خودمان می گذاشتیم. بعد از شهادت همتی به پدرش گفتم شما یک گل را از دست دادید. ما در خارج از کشور هم با هم به مأموریت رفته بودیم علیرغم این که در اروپا بودیم، ولی اصلاً فکر نمی کرد که آن جا اروپاست، فکر می کرد در ایران است و تمام هم و غم او کشور خودمان بود، چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب، به ویژه در زمان جنگ. در عملیات مروارید شهید همتی می توانست خودش را به داخل آب بیاندازد ولی بنا به قسمی که خورده بود که در قانون دریانوردی آمده، فرمانده یک واحد دریایی باید آخرین نفر باشد که خودش را داخل آب پرت می کند، تا آخر ماند و متأسفانه فرصت نشد که این کار را بکند.»

محمد ابراهیم همتی؛ نامی که جاودانه ماند
 در یادار دوم عبدالله معنوی رودسری: «محمد همتی خصایص و
 ویژگی‌هایی داشت که همه مجذوبش می‌شدند. لبافی نژاد فرمانده
 دوم آن ناوچه‌ای بود که من فرمانده‌اش بودم. او علاقه شدیدی به همتی
 داشت و همیشه می‌گفت دوست دارم یکی از افسران ناوچه پیکان
 باشم. در نهایت نیز در عملیات مروارید به ناوچه پیکان رفت و به
 شهادت رسید.



نتن نتناهد



نسبة للتناهد

ضمائم

بازخوانی بازتاب‌های عملیات مروارید در مطبوعات:

ایران فاتح نبرد دریایی

سپیدجامگان نیروی دریایی در ششم آذر ۱۳۵۹ به پایانه‌های صدور نفت «البکر» و «الامیه» تاختند و با همکاری نیروی هوایی ارتش، با وارد آوردن ضربات کشنده‌ای بر نیروی دریایی و هوایی دشمن، بیش از دو سوم این پایانه‌ها را منهدم کردند و پرچم پرافتخار جمهوری اسلامی ایران را بر مرتفع‌ترین دکل این پایانه‌ها به اهتزاز درآوردند. برای درک بهتر موقعیت زمانی این عملیات و تأثیر آن بر روند جنگ تحمیلی به بازخوانی بازتاب‌های مطبوعاتی آن پرداخته‌ایم. باید توجه داشت این عملیات در روز ۱۶۸م جنگ و در جایی که با وجود مقاومت جانانه رزمندگان، اعم از تکاوران نیروی دریایی، نیروی زمینی ارتش، پاسداران سپاه خرمشهر و نیروهای مردمی قریب به یک ماه از سقوط خرمشهر می‌گذشت به وقوع پیوست و نقش زیادی در ارتقای روحیه نیروهای خودی و تزلزل نیروهای دشمن داشت.

نت نتناهد

جمهوری اسلامی: پرچم ایران بر فراز بزرگ‌ترین اسکله عراق به اهتزاز درآمد

روز شنبه هشتم آذر ماه روزنامه جمهوری اسلامی در ۴۳^{امین} شماره خود در حالی تیتراژ داشت: «۷ ناوچه مدرن و اژدرافکن عراق نابود شد» را در صفحه اولش منتشر کرده که دیگر اخبار مهم آن روز؛ بازگشت حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی از سفر به کشورهای عضو جبهه پایداری عرب (سوریه، لیبی و الجزایر)، خرید تعداد زیادی تانک و موشک برزیلی از سوی عراق، مذاکرات خصوصی صدام با شاه اردن، بمباران پادگان تنومه و به آتش کشیده شدن دو انبار دشمن هستند.

تیتراژ اول این روزنامه برگرفته از اطلاعیه شماره ۳۲۰ ستاد مشترک ارتش است، که در آن آمده است: شب گذشته در حمله مجدد رزمندگان نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران به سکوهای البکر و الامیه که تعداد ۲۰ تن از مزدوران عراقی روی آن موضع گرفته بودند، تعداد ۱۰ تن از کافران به هلاکت رسیدند و ۱۰ تن بقیه به اسارت دلاوران خلیج فارس درآمدند. در این درگیری یک فروند از ناوچه‌های مدرن عراقی‌ها که به اصطلاح نگهبان مزدوران دشمن بود، منهدم شد. در عملیات مشترک دریایی و هوایی امروز جمعه که تا بعدازظهر ادامه داشت جمعاً شش فروند از ناوچه‌های دشمن، ۴ فروند از ناوچه‌های اژدرافکن منهدم و به ته دریا فرستاده شد. هم‌چنین تعدادی از موشک‌های پرتاب شده از ناوچه‌های دشمن نیز در هوا مورد هدف واقع و نابود شد. طی همین عملیات سکوی نفتی البکر در منطقه فاو پاک‌سازی شده و مزدوران

مستقر در سکوی مذکور به اسارت قوای اسلام درآمدند. در این عملیات مشترک سه فروند میگ عراقی نیز توسط ناوهای نیرویی دریایی و هواپیمای جنگنده نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران سرنگون شد.

در ادامه مطالب صفحه ۴ روزنامه جمهوری اسلامی در تاریخ ۸ آذر ۱۳۵۹ که تماماً به جنگ اختصاص دارد، اخبار مختلفی از درگیری‌ها آمده است و در انتها نیز اطلاعیه ۳۱۹ ستاد مشترک ارتش درباره جزئیات غرق شدن یکی دیگر از ناوچه‌های مدرن عراقی توسط دلاوران نیروی دریایی منتشر شده است.

«پرچم ایران بر فراز بزرگ‌ترین اسکله عراق به اهتزاز درآمد» هم، تیتروزی بعد روزنامه جمهوری اسلامی است که با فونت درشت در بالای صفحه به چاپ رسیده است. در صفحه اول این روز عکسی از حجت الاسلام خامنه‌ای در جبهه‌های جنگ به چاپ رسیده و مصاحبه ایشان با رادیو عربی با تیتروزی، ما با هر نوع سلیقه سیاسی در برابر دشمن متحدیم، منعکس شده است. از دیگر عناوین این صفحه مصاحبه با آیت الله صدوقی و دکتر حسن روحانی پیرامون بحث تخصص و تعهد است. در صفحات داخلی این روزنامه هم در تکمیل اخبار روز گذشته عملیات نیروی دریایی آمده است: هم‌چنان در تجسس و نجات در منطقه ۲۰ نفر از نیروهای دشمن از سطح دریا جمع‌آوری شدند و به اسارت نیروهای ارتش جمهوری اسلامی درآمدند. دلاوران خلیج فارس با جانبازی‌های زیاد در این نبرد عظیم موفق شدند، بزرگ‌ترین اسکله نفتی عراق به نام

اسکله الامیه را به تصرف خود درآوردند و پرچم جمهوری اسلامی ایران را به نشانه پیروزی حق بر باطل در بلندترین نقطه این اسکله عظیم به اهتزاز درآوردند.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

اطلاعات: شکست دریایی عراق در خلیج فارس

روزنامه اطلاعات قدیمی‌ترین روزنامه کشورمان هم در روز شنبه ۸ آذر به انعکاس عملیات بزرگ دریایی کشورمان پرداخته است و با تیتراژ «شکست دریایی عراق در خلیج فارس» به استقبال آن رفته است. این روزنامه در صفحه اول خبر از بمباران مواضع بعثی‌ها در جبهه جنوب غربی اهواز به مدت ۳۰ دقیقه داده و اخبار بازدید رئیس جمهور از جبهه خرمشهر و برگزاری نماز جمعه تهران در زیر باران را هم در صفحه اول درج کرده است.

اطلاعیه شماره ۳۲۰ که در آن به شرح عملیات و انهدام ۷ فروند ناوچه موشک‌انداز و اژدرافکن دشمن و نیز سه فروند میگ عراقی پرداخته شده در صفحه اخبار روزنامه اطلاعات درج شده است در بخشی از این اطلاعیه آمده است: در عملیات مشترک هوایی و دریایی امروز جمعه که تا بعد از ظهر ادامه داشت جمعاً شش فروند از ناوچه‌های دشمن (چهار فروند از ناوچه‌های موشک‌انداز از نوع «اوزا» و دو فروند از ناوچه‌های اژدرافکن) منهدم و به قعر دریا فرستاده شد، هم‌چنین تعدادی از موشک‌های پرتاب شده از ناوچه‌های دشمن نیز در هوا هدف واقع و نابود شد. طی همین عملیات سکوی البکر در منطقه فاو پاک‌سازی شده و مزدوران مستقر در سکوی مزبور به اسارت قوای اسلام درآمدند.

بازتاب‌های عملیات مروارید در شماره ۱۶۲۹۸ روزنامه اطلاعات در تاریخ نهم آذر ۱۳۵۹ نیز ادامه یافته است، این روزنامه با چاپ تصویری

یکی از هلی کوپترهای نیروی دریایی نوشته است: هلی کوپترهای غول پیکر نیروی دریایی جمهوری اسلامی ایران با انتقال زبده ترین تکاوران نیروی دریایی به منطقه عملیاتی جنوب، مقدمات اجرای حملات جسورانه و قهرمانانه نیرویی دریایی جمهوری اسلامی را جهت انهدام کامل نیرویی دریایی ارتش مزدور عراق و تصرف اسکله عظیم نفتی «البکر» عراق را فراهم می آورند.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

گاردین: ایرانیان در دریا برتری آشکاری دارند
روزنامه گاردین چاپ لندن دو روز پس از عملیات مروارید و ضربه
سخت به نیروی دریایی عراق در شماره روز ۹ آذر ۱۳۵۹ خود در واکنش
به برتری دریایی ایران و تأثیر آن در روند کلی جنگ نوشت: ایرانیان در
دریا برتری آشکاری دارند و اگر کشتی‌ها و قایق‌های گشتی عراق از
پناهگاه‌های خود خارج شوند، اکثراً از صحنه محو خواهند شد. اما به
هر تقدیر بهترین حدس این است که ایرانیان توان ظرفیت نبرد طولانی
مدت را از دست نداده‌اند و به خوبی آماده آن هستند.



نت‌نتناهد

یادی از شهدا و بازماندگان ناوچه پیکان در عملیات مروارید؛

دریادلان پیکان

ناوچه «پیکان» با شماره بدنه (علامت اختصاری) P۲۲۴ یکی از ۱۲ فروند ناوچه‌های موشک‌انداز و توپ‌دار کلاس کمان بود که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به سفارش ایران در کشور فرانسه ساخته شد. طول آن ۴۷ متر و عرض اش ۴/۷ متر بود. وزن پُر آن ۵ تُن و ۲۸۵ کیلوگرم و وزن سبک ناوچه نیز ۲۴۰ تُن بود. سرعت ناوچه پیکان ۵/۳۷ گره دریایی و بُرد عملیاتی آن ۲ هزار مایل با سرعت ۱۵ گره دریایی و ۷۰۰ مایل با سرعت ۷/۳۳ گره دریایی بود. مأموریت این سامانه، شناور رزمی موشک‌انداز بود.

این ناوچه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران تحویل داده شد و ناخدا محمدابراهیم همتی بعد از بازگشت به ایران و مدتی پیش از آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران فرمانده این ناوچه شد. ناوچه پیکان در دوران دفاع مقدس علاوه بر انجام گشت‌های دریایی

و مأموریت‌های شناسایی اسکله‌های البکر و الامیه و خور عبدالله در عراق، در عملیات‌های دریایی اشکان، شهید صفری و مروارید نقش آفرینی کرد. این ناوچه در نهایت در روز هفتم آذر ماه سال ۱۳۵۹ پس از این‌که در عملیات مروارید سه فروند از ناوچه‌های عراقی اوزارا غرق کرد، در آب‌های نیلگون خلیج فارس هدف قرار گرفت و به اعماق دریا فرورفت.

شهدای این ناوچه عبارتند از:

- ۱- شهید ناخدا محمد ابراهیم همتی فرمانده ناوچه پیکان
- ۲- شهید نوابان یکم حسین حفیظی فرمانده دوم ناوچه و فرمانده توپخانه
- ۳- شهید نوابان یکم قاسم لبافیان مامور از ناوچه کمان
- ۴- شهید نوابان یکم سیامک درخشان مدیر ماشین ناوچه
- ۵- شهید نوابان دوم حبیب‌الله محمدزاده افسر برق و سلاح ناوچه
- ۶- شهید نوابان دوم علی اصغر معیری
- ۷- شهید ناو استوار دوم منوچهر مردانیان کنترلینگ آتش سلاح ناوچه
- ۸- شهید ناو استوار دوم ابراهیم پیرسیاهکل
- ۹- شهید ناو استوار دوم مختار رشنوار
- ۱۰- شهید ناو استوار دوم صادق صادقی لنگرودی
- ۱۱- شهید ناو استوار دوم شهباز آذری
- ۱۲- شهید مهنای یکم اصغر نوروزی
- ۱۳- شهید مهنای یکم محمد رضا قربانی پور
- ۱۴- شهید مهنای یکم سید موسی امیری مقدم
- ۱۵- شهید مهنای یکم ناصر خوش نیت
- ۱۶- شهید مهنای یکم علی اصغر مخصوص آبکناری
- ۱۷- شهید مهنای دوم حسن چاپارکار

- ۱۸- شهید مهنای دوم پرویز سلطان بلاغی
 - ۱۹- شهید مهنای دوم عبدالرضا مجردی دریس
 - ۲۰- شهید مهنای دوم محمد بیگ وردی
 - ۲۱- شهید مهنای دوم نوشاد طهماسبی
 - ۲۲- شهید مهنای دوم رحیم ارجمندی مامور از ناوچه کمان
 - ۲۳- شهید مهنای دوم عزیز عزیزی مامور از ناوچه کمان
 - ۲۴- شهید مهنای دوم عزت الله محمدزاده
 - ۲۵- شهید مهنای دوم حسن پروستان، پزشک‌یار
 - ۲۶- شهید ساسان دشتی کارمند فنی
 - ۲۷- شهید سیدمحمد حسینی کارمند فنی
- علاوه بر این شهدا ناوبان یکم محمودرضا کوشا و مهنای یکم میرمسعود حسینی اعضای تیم عملیات ویژه نیروی دریایی ارتش و ستوان دوم خلبان سیدابراهیم شریفی افسر ناظر مقدم هوایی هم که در این ناوچه بودند به شهادت رسیدند.
- تعدادی از کارکنان ناوچه پیکان نیز زنده ماندند که اسامی آن‌ها عبارتند از:

شهدای ناوچه پیکان

- ۱- ناو استوار دوم یوسف کرم‌پور
- ۲- مهنای یکم مجتبی مسیح
- ۳- مهنای یکم محمدرضا علی جانی
- ۴- مهنای یکم جواد حریرچی رامهرمزی
- ۵- مهنای یکم حسین تیاور
- ۶- مهنای دوم حمید زنگنه
- ۷- مهنای دوم محمدرضا نجاری
- ۸- مهنای دوم محمدتقی خلیلی‌پور

۹- مهنای دوم بهروز شیرینزاده

۱۰- مهنای دوم ابراهیم محمدی

۲۳ سال پس از غرق شدن ناوچه پیکان، نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران مشابه همان ناوچه را ساخت و با همان نام در دریای خزر به آب انداخت.

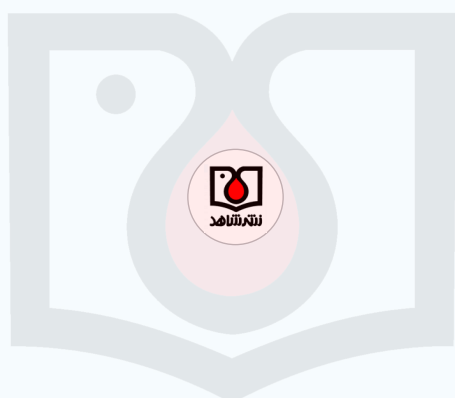


سازمان اسناد و کتابخانه ملی

تصاویر



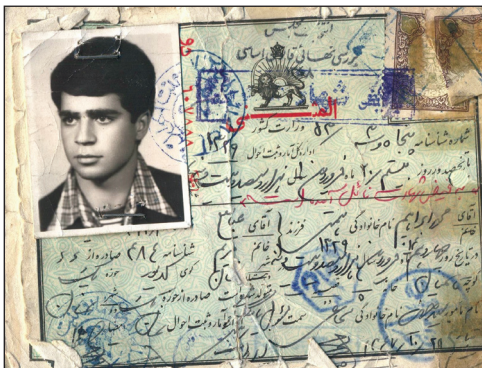
زینت زینت



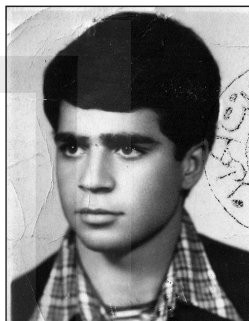
زینتناهد



محمد ابراهیم همتی در نوجوانی
عباسعلی همتی: «در کلاس هفتم به مغز ریاضی در مدرسه ملقب شد چون در درس ریاضی هرچه به او می‌گفتی بلافاصله جواب می‌داد. زمانی که به دبیرستان رفت، اساتید به عنوان یک نابغه به او نگاه می‌کردند.»



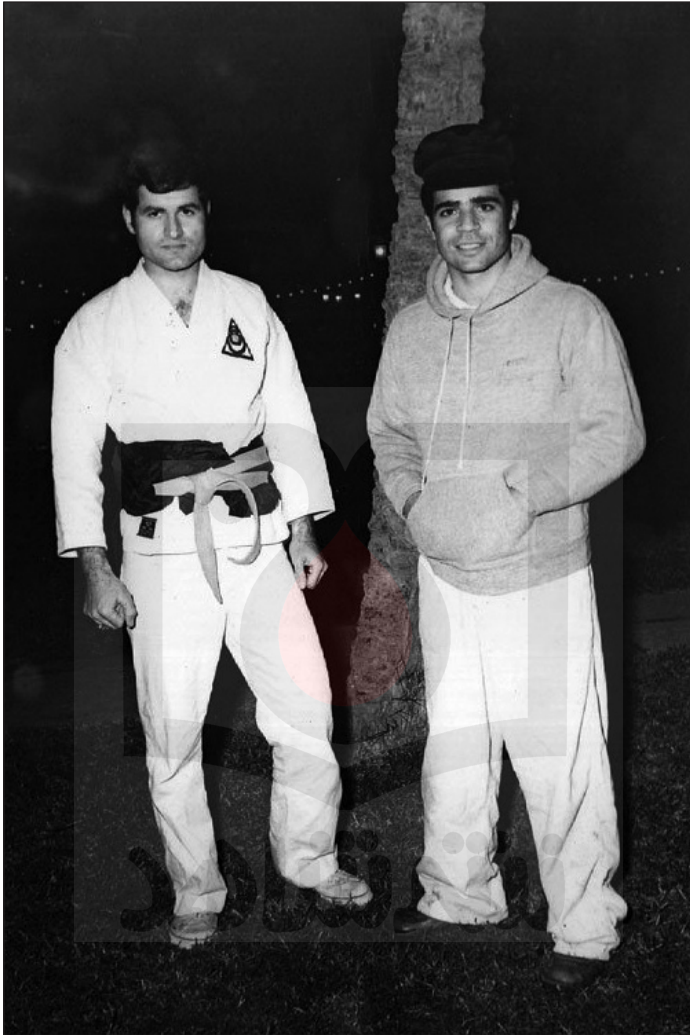
صفحه اول شناسنامه محمد ابراهیم همتی
آدر همتی: «پدرم عباسعلی همتی در محله (کدیور) که یکی از محلات قدیمی شهر سمنان است، به دنیا آمد و سال 1327 با مادرم مریم لطیفی که هم محله‌ای‌شان بود، ازدواج کرد.»



عکس‌های پرسنلی محمد ابراهیم همتی



محمد ابراهیم جوان در کنار اعضای خانواده
آدر همتی (خواهر): «محمد ابراهیم به مادرم نیز کمک می‌کرد و بسیاری از کارهای خانه را انجام می‌داد. او ما را هم تشویق به انجام کارهای منزل می‌کرد. خانه‌مان شلوغ بود و همیشه مهمان داشتیم. به همین دلیل کارهای خانه زیاد بود.»



محمد ابراهیم در لباس کاراته در کنار یکی از دوستان کاراته کارش
علی لطیفی (دایی): «محمد ابراهیم همواره در حال ساختن چیزی یا کمک به دیگری بود و در
انجام بازی‌ها و ورزش‌ها سرآمد بود.»

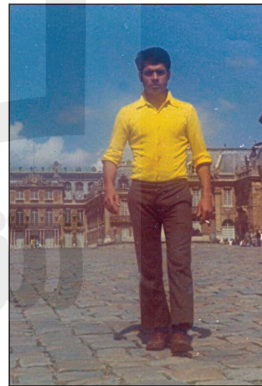
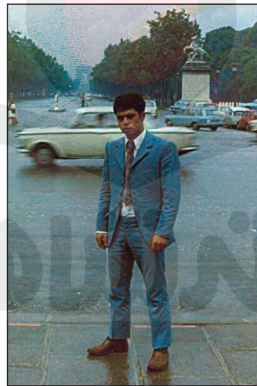
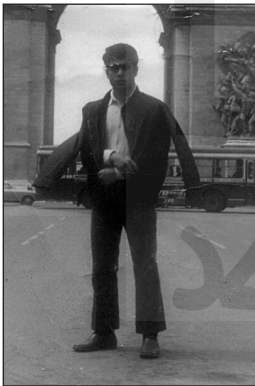




محمد ابراهیم همتی در لباس ملوانی سال‌های تحصیلی در آلمان غربی
آذر همتی (خواهر): با کسب رتبه خوب در دانشگاه تهران پذیرفته شد، اما نمی‌دانم چه شد که ترجیح داد
استخدام نیروی دریایی ارتش شود.

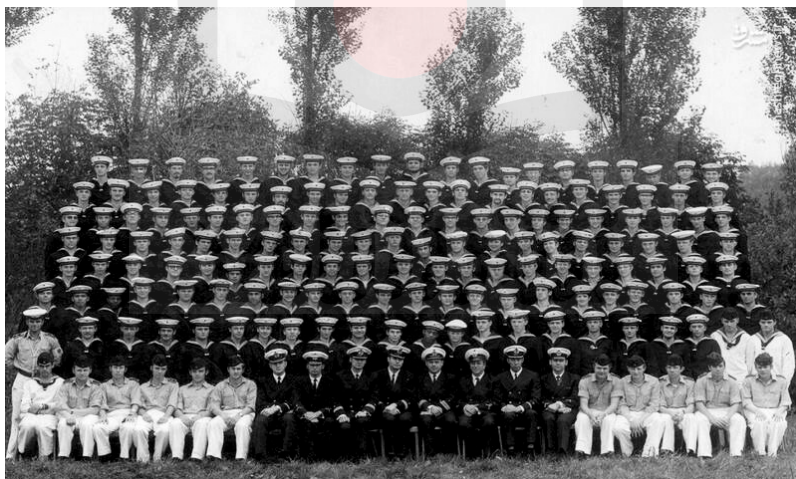


محمد ابراهیم همتی در سواحل نیویورک، کنار مجسمه آزادی و برج های دوقلو
آذر همتی (خواهر): (محمد ابراهیم هم به هر شهر و کشوری می رفت از آن جا برای ما کارت پستال می فرستاد و به
نوعی به ما خبر می داد که در روزهای گذشته آن جا بوده است.)



عکس یادگاری در کنار میدان شارل دوگل پاریس و دیگر بناهای تاریخی
دربادار دوم عبدالله معنوی رودسری (هم کلاس): (روزهای تعطیل ما در آلمان شنبه و یکشنبه بود، شنبه ها
تا ظهر سر کلاس بودیم و تنها یک روز و نیم فرصت تفریح و استراحت داشتیم. بیشتر وقت ها قایق بادبانی
می گرفتیم و به دریا می رفتیم و گاهی از آلمان به کشور دیگری سفر می کردیم.)

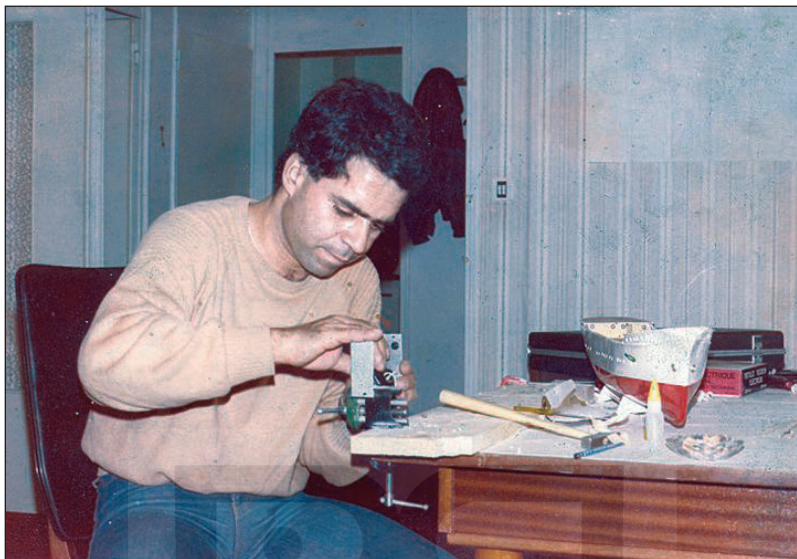
محمد ابراهیم همتی در دریا و در حال دیده‌بانی
ناخدا یکم احمدرضا پیروزکار (هم دانشگاهی):
 «او از مهارت و دانش بالایی در حوزه علوم و فنون
 دریایی برخوردار بود. استعداد بسیار خوبی هم
 داشت. آموزش‌ها را به خوبی فرا می‌گرفت و به
 خوبی نیز به دیگران می‌آموخت.»



محمد ابراهیم همتی در جمع فارغ التحصیلان دانشکده علوم دریایی آلمان غربی
عباسعلی همتی (پدر): «4 سال در آلمان تحصیل کرد و در پایان تحصیلاتش جهت تقدیر یک شمشیر به عنوان
 جایزه به او داده شد.»



ناخدا سوم محمد ابراهیم همتی از ساخت تا تحویل ناوچه پیکان بر آن نظارت داشت. **آذر همتی (خواهر):** «می‌گفت از روزی که بدنه کشتی را با جوش دادن ورقه‌های آهن به هم می‌ساختند، بالای سر ناوچه بودم تا روزی که موتورخانه، رادار، اتاق فرمان و... ساخته و ناوچه تجهیز شد. او ناوچه پیکان را مانند فرزند خود می‌دانست.»



درحال سرهم کردن ماکت کشتی ای که از اروپا خریده بود، خانه پدری تهران.
رحیم همتی (برادر): «تحصیلات محمد ابراهیم سال ۱۳۵۲ با کسب نمرات عالی در کشور آلمان به پایان رسید و او به ایران بازگشت و در منطقه دریایی بندرعباس مشغول به کار شد.»



با لباس کار نیروی دریای در کنار دوستان و همکارانش
ناوسروان جواد مهر دوست: «در ناوچه لباس فرم اش لباس کار ما بود یعنی همان لباسی که تیم فنی می پوشید، او هم آن را می پوشید، می توانست از لباس نظامی و درجات خودش استفاده کند ولی این کار را نمی کرد.»



مراسم عقدکنان محمد ابراهیم همتی و همسرش
آذر همتی (خواهر): «محمد ابراهیم سال ۱۳۵۶ با خانم شهلا صحافی که سمنانی و خواهر
همکارش بود، ازدواج کرد و بعد از مدتی او را به فرانسه بُرد.»





تصاویر تخلیه اسرای عملیات مروارید از سکوه‌های البکر و الامیه.

احمد شمس علوی (عضو یگان عملیات ویژه): «بالگردها پس از این‌که ما را پیاده کردند، رفتند. اما کادر پرواز بالگرد دوم در مسیر متوجه شدند که نیروهای ما یک دستگاه بی‌سیم جا گذاشته‌اند. آن بالگرد به سوی اسکله برگشت تا بی‌سیم را به نیروهای ما برساند. ما نیز از این فرصت استفاده کردیم و تعدادی از اسرا را با آن‌ها به عقب فرستادیم.»

آمریکابه طرفداری از اردن به سوریه هشدار داد

وزیر امور خارجه آمریکا اردن و اردن و اعرافه نظامی خود را توسط آمریکا و اسرائیل حمایت از کرده و به سوریه هشدار داد.

نوسط جان بر کثان نیروی دریائی جمهوری اسلامی در آبهای خلیج فارس

همکاری ما با جبهه پایداری عرب ز یاد تو خواهیم شد

همکاری ما با جبهه پایداری عرب ز یاد تو خواهیم شد. همکاران ما با جبهه پایداری عرب ز یاد تو خواهیم شد.

جمهوری اسلامی



● قلب خونین شهر توسط مدافعین اسلام ضربات مهلکی به دشمن زدودر وارد شد

پرچم جمهوری اسلامی اسکله عراق به تراز در آمد بزرگترین

۲۱میک ویک ناوچه موشک انداز دشمن منهدم شد

در جریان نبرد وین و کرج ۱۳ گروگان کشتی و اسلحه ها در کشتی ایران منهدم شد.

روایت با کاسیکه اسبم تخصص می خوانند

روایت با کاسیکه اسبم تخصص می خوانند. روایت با کاسیکه اسبم تخصص می خوانند.

طی حملات و هوشیانه درخشان مدام کار مر اسم عاشورادر عراق به خاک کشیده شد

طی حملات و هوشیانه درخشان مدام کار مر اسم عاشورادر عراق به خاک کشیده شد. طی حملات و هوشیانه درخشان مدام کار مر اسم عاشورادر عراق به خاک کشیده شد.

دولت مادر عین حالیکه مکتبی است متخصص هم هست

دولت مادر عین حالیکه مکتبی است متخصص هم هست. دولت مادر عین حالیکه مکتبی است متخصص هم هست.

مخالفت دارن

مخالفت دارن. مخالفت دارن. مخالفت دارن.

بایانه حزب جمهوری اسلامی بنیادین است

بایانه حزب جمهوری اسلامی بنیادین است. بایانه حزب جمهوری اسلامی بنیادین است.

اعلام اسلامی حزب جمهوری اسلامی برای جماع اور جمع اور برای نواهای استاد مطهری جهت انتشار چاپ

اعلام اسلامی حزب جمهوری اسلامی برای جماع اور جمع اور برای نواهای استاد مطهری جهت انتشار چاپ. اعلام اسلامی حزب جمهوری اسلامی برای جماع اور جمع اور برای نواهای استاد مطهری جهت انتشار چاپ.

دشمن کل اتحادیه عرب امسوز گنگو با کشور های عضو جبهه پایداری شد

دشمن کل اتحادیه عرب امسوز گنگو با کشور های عضو جبهه پایداری شد. دشمن کل اتحادیه عرب امسوز گنگو با کشور های عضو جبهه پایداری شد.

سختن پنجم دشمن مشمول تو طئه است

سختن پنجم دشمن مشمول تو طئه است. سختن پنجم دشمن مشمول تو طئه است.



... این شهید ۱۳ ساله هان نوجوان دانش آموز قبی بود که بر می از تاریخ با با خامسوی پیکار خود و با با حوسون خوش رنگین ساخت.

سختن پناه جنگ از جبهه های جنگ

سختن پناه جنگ از جبهه های جنگ. سختن پناه جنگ از جبهه های جنگ.



برادران شهید، رستم دریا محمد ابراهیم همتی

نمیدانستیم پشت ابر قدر تهار الزان دن یعنی چه شما باشاهاتمان
عملا آنرا بما آموختید

شما حماسه آفرینان تاریخ جنگهای دریائی دنیا بودید

شما حماسه آفرینان ایران زمین بودید

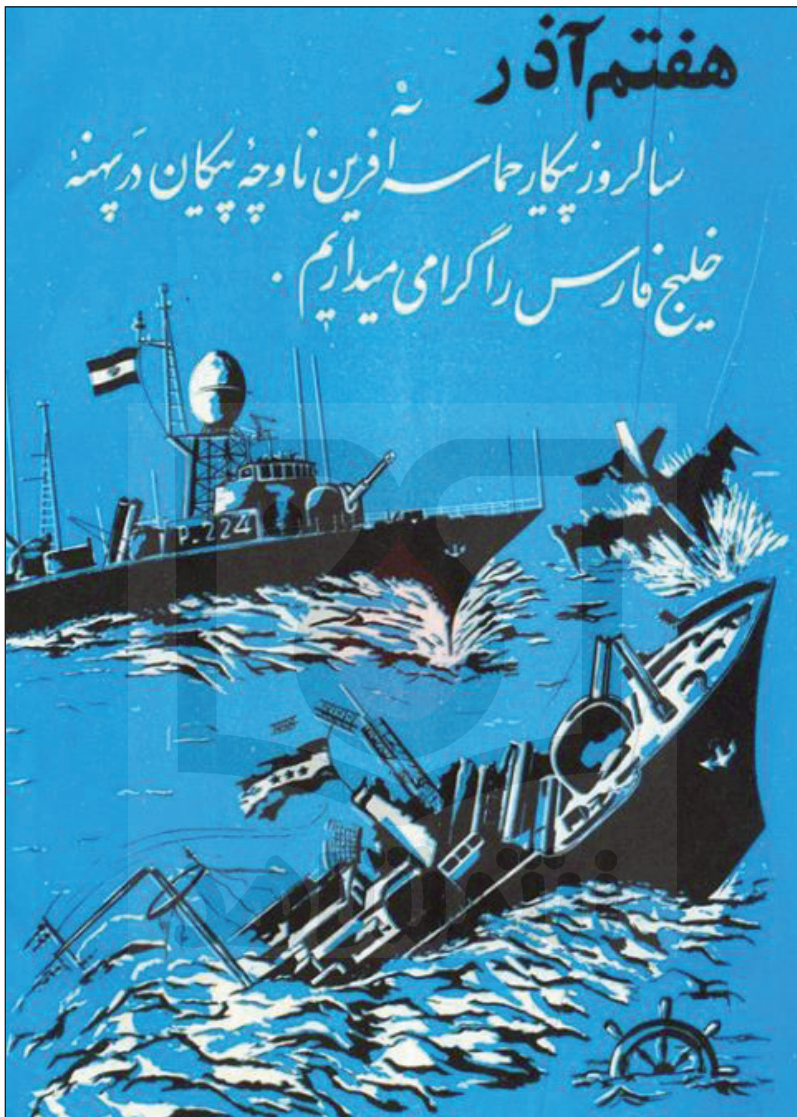
شما افتخار آفرینان سرزمین دلیران بودید

باطلاع کلیه هموطنان میرسانیم دریانوردان ناوچه
پیگان پس از دو ماه جنگ با دشمنان ایران زمین و
پاسداری از آبهای گرم و نیلگون خلیج فارس با
افتخار منهدم کردن بیش از ۶ واحد سطحی و ۷
جنگنده هوائی دشمن بالاخره دریگ مصاف نابرابر
مورد اصابت موشک قرار گرفتند و برخی از این
رزم آوران بدرجه شهادت نائل آمدند بهمین مناسبت
مجلس بزرگداشتی از ساعت ۱۴-۱۶ موزخه ^{شنبه} ۱۵ اردیبهرد

مسجد استاد شهید مطهری

بر گزار میشود از کلیه همشهریان تقاضا میشود در این مجلس شرکت و روح شهدای

مسا را خوشنود نمایند



پوستر طراحی شده در سالگرد عملیات مروارید، هواپیمای میگ و ناوچه اوزای عراقی توسط ناوچه پیکان منهدم شده‌اند.



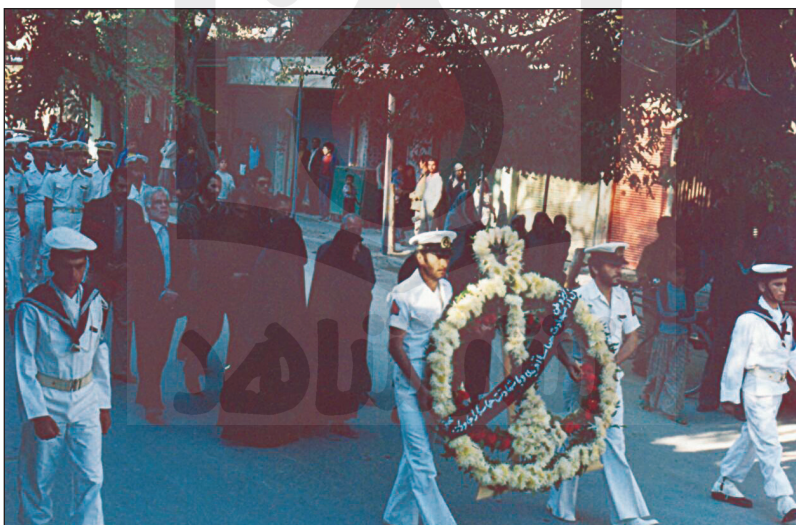
ناوچه اوزای عراق

ناوسروان محمدرضا نجاری: «ما خیلی راحت از اسکله جدا می شدیم و مثل کسی که می خواهد به شکار برود به عملیات های مختلف می رفتیم اوزاها را شکار می کردیم و به راحتی برمی گشتیم.»



آخرین تصاویر ثبت شده از ناوچه پیکان

ناوسروان محمدرضا نجاری: «بلائی که ناوچه پیکان به سر نیروی دریایی عراق آورد باعث شد در فاصله زمانی خیلی کوتاهی قبل از این که آن ها بتوانند آسیبی به مرزهای آبی، بنادر، خطوط مواصلاتی و روند استخراج نفت ما برسانند.»



تصاویری از مراسم بزرگداشت شهید محمد ابراهیم همتی در شهر سمنان با حضور مردم، هم‌زمان و خانواده شهید



تصاویری از مراسم بزرگداشت شهید محمد ابراهیم همتی در شهر سمنان با حضور مردم، هم‌زمان و خانواده شهید



تصاویری از مراسم بزرگداشت شهید محمد ابراهیم همتی در شهر سمنان با حضور مردم، هم‌زمان و خانواده شهید



تصاویری از مراسم بزرگداشت شهید محمد ابراهیم همتی در شهر سمنان با حضور مردم، هم‌زمان و خانواده شهید



گلباران محل شهادت شهید محمد ابراهیم همتی در خلیج فارس



نماد ناوچه پیکان در بهشت زهرا(س)، تهران



دیدار پرسنل نیروی دریایی با امام، تصویر شهید محمد ابراهیم همتی در دست یکی از حضار
به مناسبت جان فشانی پرسنل دلیر ناوچه پیکان خصوصاً شهید ناخدا همتی، امام خمینی (ره) این روز ۷ آذر را
به نام روز «نیروی دریایی» نام‌گذاری نمود.